

ش ش
ت ت

فهرست مطالعه

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه	صففحه
درس اول : روزهای پرسار	۱	۱۴- سجایای اخلاقی	۲۶	۲۶
زندگانی		۱۵- تساوی رجال و نساء	۸۱	
۲- عرفان الهی عرفان	۵	۱۶- وحدت اساس ادیان	۸۵	
ظاهر ظهور		۱۷- دین و علم و عقل	۸۹	
۳- خداوند یکتا در ادیان	۸	۱۸- تأثیر در قلوب و	۹۳	
۴- عمل بمحبوب اوامر و	۱۴	نفوذ در نفوس		
احکام الهی		۱۹- حیا و عزت نفس	۹۹	
۵- حضرت محمد بن عبدالله	۱۹	۲۰- آداب	۱۰۸	
۶- اظهار امر حضرت باب		۲۱- محسوس و معقول	۱۱۶	
۷- اظهار امر حضرت بهاء		۲۲- در راه مجمع نوجوانان	۱۲۲	
۸- معرفی اجمالي ديانات		۲۳- مواسات	۱۲۸	
بهایی		(بینیهم، بشنویم، بیا موزیم)		
۹- قوه عاقله و قوه کاشته		۲۴- روز یاد آوری	۱۲۵	
۱۰- مقام انسان		۲۵- جشن پایان سال	۱۳۷	
۱۱- کمالات انسانی		۲۶- فهرست لغات مشکل		
۱۲- احساسات روحانی		۲۷- معانی آیات عربی		
الهی در طبیعت		۲۸- قدرشناسی مواهب		

مناجات شروع

روزهای پرسار زندگانی ما

حضرت عبدالبها^{میرفما} :

”ای بزران پاک ، این بند^{دیرین}“

را اندوه‌گین مخواه ، شادی آسمانی

بخش و قربانی بده“

پنجمین سال همدرسی و همدی می‌باشد به سرآمد
اینک ششمین سال همراهی و همفکری می‌باشد با بیز آغاز می‌گردد
روزهایی که در درس اخلاق نشستیم و گفتیم و شنیدیم از پریارترین
ایام زندگی ما بود . درس محبت و بندگی خواندیم ، کلام حق آمو .
به مدد مریمان رانا و آگاه به معرفت آفریدگار و عظمت آفرینش
آشنا گشتم . دیدگانمان بیناتر و گوشها بیان شنوواتر شد . در هر
شاخ لگی تجلی اراده خداوند مشاهده نمودیم و از نفمه هر
بلیلی شرانه^{تسویچ} شنیدیم .

سرگذشت انبیاء را خواندیم و حکایت فرستادگان خدای رانا
تواننا را استمع نمودیم . آموختیم که انبیاء مریمان بزرگ و آموزگاران
بزرگوارند . دانستیم که در راه تربیت و هدایت اهل عالم صدمات
وبلایات بسیار تحمل نمودند . بعضی از آن ارواح قدسی در این

راه جان شیرین باختند و جام شهادت نوشیدند، بعضی به حبس و نفی و اسارت رفتند، و برخی دیگر هزاران آزار واذیت دیدند.
با وجود همه این بلاایا، انبیاء امرشان را پیش بردن، قلوب سنگلان را نرم نمودند، ارواح نفس را تربیت فرمودند، نفس صاحب فضل و کمال پرورش دادند، تمدن‌های بزرگ بنیاد نهادند، اسباب ترقی علم و فرهنگ فراهم ساختند. اینها و بسیاری از دروس ما از گرانبهاترین دانشها و بینشها می‌بود که در درس اخلاق اند و ختم.

از داستان انبیای سلف به حوادث زمان حاضر رسیده‌م. شرح وقایع دور جدید و تاریخ ظهور بدیع را خواندیم و نکته‌های بسیار آموختیم. قیام حضرت باب و پیروان شجاع و جانهازان انقلابی عظیم و شور و ولولهای حیرت‌انگیز ایجاد نمود. دشمنان پوکن به مقابله برخاستند و صف جدال آراستند. هزاران تن از اصحاب آن حضرت به خاک هلاک افتادند و به خون پاکشان بر حقانیت امر مولا خویش گواهی دادند. حوادث در دنیاک آن سالها با شهادت حضرت باب به اوج خود رسید. و تازه این فصل نخست و سرآغاز دور جدید بود. حضرت اعلیٰ به ظهوری اعظم از ظهور خود بشارت داده بودند.

در فاصله‌ای اندک حضرت بهما "الله ظهور فرمودند. حرکتی جدید و نهضتی عظیم پدید آمد. دو سلطان جابر با خیلی از

بیشواهان دین و دولت به مخالفت و خصوصت برخاستند. جمال
مارک را به حبس و نفی گرفتار نمودند. آن حضرت در بحبوحه
بلا و ابتلاء عالم و عالمان را به صلح و صلاح وحدت و محبت
دعوت فرمودند. پاران و قادر ارشان به خدمت قیام نمودند و به
قیمت جان و مال و فدا کردن هستی خویش دعوت عام مولای خود
را به سمع جهانیان رسانیدند و تعالیم و آنمشان را درین
ملل و اقوام انتشار دادند.

ما همه اینها را در سالهای که گذشت خواندیم و آموختیم
که شر معرفت حق عمل به احکام و تعالیم و آراستگی به اخلاق
و آداب بهایی است. شرح حال بعضی از نفوس را شنیدیم که
سرمشق ایمان، نمونه عظمت روح و قوت قلب و شجاعت و مظہر
آداب و سلوک بهایی بودند. درباره مقام انسان و رتبه او در
جهان هستی و کمالات روحانی و معنوی دروس متعدد خواندیم.
قد رشناکی از مواهب پروردگار و حفظ مظاهر طبیعت را آموختیم.
در سراسر این سالها به زمزمه محبت پرورش یافیم و دانستیم
که عشق و مهربانی شیرازه دفتر وجود و نوشداروی قلوب در مندان
است. آیات و کلمات الهی را در لوح ضمیر ثبت نمودیم و زینت
عقل و افکار خویش ساختیم.

در این سال نیز همان راه را خواهیم رفت و در مکتب الهی
کسب کمال خواهیم نمود. سرمشق ما در همه حال کلام حق

کل

بوده و خواهد بود . اینک به میمنت شروع در سال ششم نصیحت و نصیحت مشفانه جمال مبارک را که تمام جهانیان بدان نیاز مندند زیارت می کنیم :

تکوای عبار و صایای مظلومه را بشنوید . اول هر امری و ذکری معرفت بوده ، او است متد کل و مرتب کل . و اول هر امری که از معرفت حاصل میشود ، البت و اتفاق عبار است ، چه که به اتفاق آفاق عالم منور و روشن ، و مقصود از اتفاق اجتماع است و مقصود از اجتماع اعانت یکدیگر . و اسبابی که در ظاهر سبب اتحاد والفت و داد و محبت است بزیباری و نیکوکاری است .

۵
حوالت

ای پسر روحانی تا کوانی به هیاکل انسانی مهریانی کُن و هر بشر را نوازنما و هر محظ را آرامش ده
تا گنجینه ممل به هناء اسم اعظم درآیند و کل طوابیف از عواطفِ جمال قدم بهره و نصیب کیرند .
وعلیک التحیه والثنا

مناجات شریعه

عرفان الهی -

عرفان مظاہر ظہور

جمال قدم در کتاب مستطاب اقد من میفرما بند :

إِنَّ أَنَّىٰ مَا كَبَّ اللَّهُ عَلَى الْعِيَادِ عِرْفَانٌ
شَرِقٌ وَحِيهٌ وَمَطْلَعٌ أَمْرُهُ الذِّي كَانَ مَقَامٌ
نَفْسِيهِ فِي عَالَمِ الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ

خداوند مهریان جهان را محض محبت آفرید . آفرید کار دانا
و توانا دوست داشت شناخته شود ، آدمیان را آفرید تا از گنج
شناسایی نصیب برند .

عرفان خداوند بی مانند نخستین و مهترین اصل اعتقاد بهای
است . عرفان به معنی شناسایی است . نقویں دیندار را " خداشناسی"
و دینداری را " خداشناسی " هم می گویند .

خداشناسی در شریعت مقدس بهائی با قبول چند حقیقت
اساسی همراه است ، از جمله :

۱- جمیع موجودات و سراسر عالم هستی به فضل و اراده پروردگار
آفریده شده اند .

۲- آنچه در جهان واقع می شود مه سرچشمهاش اراده الهی و مطابق
نقشه کلی آفریدگار عالم هستی است . خوشبختی انسان در

این است که از ارادهٔ خوبی بگذرد و به ارادهٔ خداوند ناظر
باشد و از نقشهٔ کلی عالم وجود پیروی نماید.

۳- خداوند در جمیع احوال واقف اسرار و ناظر کردار بندگان است.
عواقب طبیعی و روحانی اعمال نیک و بد، سزا و جزای الهی
است.

۴- بندگان مخلص خداوند، به قلب پاک و گفتار نیک و کردار
خالص، حضرت پروردگار را نیایش و ستایش می‌نمایند.

نفسی که به این حقیقت اساسی آگاهند که جهان مخفی محبت
و معرفت آفریده شده است، زندگی برای ایشان معنی روشنتری
دارد. جمال قدم میفرمایند:

”... در جمیع اشیاء آیهٔ تجلی عز صمدانیه و بوارق ظہور
شمس فردانیه موجود و مشهود است.“

معنی این بیان مبارک آن است که در پیکر عالم آنچه از قوا
و استعدادهای مختلف و صفات و خواص متنوع مشاهده می‌شود
جمعی جلوه‌های ارادهٔ آفریدگار است. در مقام مقایسه با پیکر
انسان درج انسانی، اگر غیض الهی آنی از پیکر جهان قطع گردد،
کلیه این جلوه‌ها در عالم وجود مفقود شود.

به همین سبب هر کس به عرفان الهی فائز شود، معنی زندگانی
را روشن تر ادراک می‌نماید. عرفان حق و ادراک معنی زندگانی
مایهٔ اصلی آسایش و سکون قلوب است. اصلاح عالم و ترقی ایم

نیز منوط به عرفان و ایمان به آفرید کار است.

در آثار ادیان گفته شده است که قلب مومن عرش رحمت
است. مومنین در سختی و اضطراب، آرامش و سکون قلبی خوش
را از کف نمی رهند و ارواحشان سرشار از بشارت و امید است.

حضرت عبدالبها در باره سرور قلوب مومنین هیچ فرمایند:
اگر انسان دل به فیض الهی بندد و محبت الهی در قلبش
باشد، سرورش ابدی است.

امروز این کلمات را آویزه گوش هوش خود می نظیرم:

۱) ای بلبل معنوی ۲) جز در گلین معانی جای مگزین
وای هد هد سلیمان عشق جز در سبای جانان وطن
مگیر وای غنقاً بقا جز در قاف وفا محل پذیر، این
است مکان تو، اگر بلا مکان به پر جان بر پرسی و آهنگ
مقام خود را یگان نمایی

۲) ای پسر انصاف، کدام عاشق که جز در وطن معشوق
مخل کیرد و کدام طالب که بی مطلوب راحت جوید. عا
صادق را حیات در حال است و موت در قراق صدرشان
از صیر خالی و قلوشان از اصطیبار مقدس. از صد هزار
جان در گذرند و به کوی جانان شتابند.

مناجات خاتمه

درس سوم

مناجات شروع

خداوند یکباره بارادیان

جمال قدم میفرمایند :

”قُلْ سُبْحَانَكَ يَا هُوَ، يَا مَنْ هُوَ هُوَ“

”يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدَ إِلَّا هُوَ“

مرتی :

د وستان عزیزم؛ در باره آفریدگار عالم مطالعی در سالهای قبل خواند ما پد . امروز در باره اسماء خدا در بارادیان صحبت می کنیم . در ضمن باید بدانیم که مقصود از اسماء مختلف خداوند ، یک معنی است و آن خدای واحد است .

طاهره :

ما می دانیم که در کتاب مقدس تورات یهوده نام خداوند است آیا این اولین نامی است که بشر با آن از خداوند پار کرده است ؟

مرتی :

این اولین اسمی است که ما از آن خبر داریم . می دانیم که قبل از آن نام دیگری بوده است یا نه . می دانیم که در آیینه زرتشتی اهورامزدا ، اهورا ، مزدا به معنی خدا است .

عنایت الله :

در دینات مسیحی ، خداوند بیمانند به چه اسمهای نامیده

شده است؟

مریمی :

در انجیل، فارسی، ذکر خدا و پدر آسمانی آمده است. مثلاً

در انجیل متی میفرماید :

”پدر شما که در آسمان است، چیزهای نیکورا به آنانی که

از او سؤوال می‌کنند، خواهد بخشید.

بدین الله :

ممکن است بفرمایید در شریعت، اسلام خداوند را به چه اسمها

می‌خوانند؟

مریمی :

در قرآن مجید و سایر آثار اسلامی الله به معنی خداوند است

هریک از سوره‌های قرآن با عنوان مبارک بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

آغاز می‌شود که معنی آن ”به نام خداوند بخشنادند“ می‌باشد.

است و نیز نام ”رب“ به معنی خداوند تربیت کننده به کار رفته است.

نیله :

در ریانت بهائی چه ”القاب“ برای خداوند وجود دارد؟

مریمی :

در آثار بهائی تقریباً همه القاب خدا که در ادبیان دیگر

معمول بوده، به کار رفته است. علاوه بر آنها در آثار فارسی بهائی

لقبهایی از قبل ایزد، بیزدان، آفریدگار، آفریننده، خالق، کردگار،

پروردگار، دادار به معنی خدا استعمال شده است. اکثر این القاب در گذشته در ادبیات فارسی در سوره "فرهنگ اسلامی هم به کار رفته و بعضی از آنها قبل از اسلام در عصر فرهنگ زرده شده نیز معمول بوده است.

مریم :

من در مناجات‌ها و لواح کلمه‌هایی مانند خدای پیکانه، خداوند بی‌مانند، خدای بی‌همتا و مانند اینها دیدم. آیا مقصود از اینها آن است که خدا یکی است و تنهاست و شریک و خویشاوندی ندارد؟

مریم :

موضوع اصلی صحبت ما همین است. جمیع ادیان الهی مردم را به عبادت و پرستش خدای واحد دعوت کرده و به نوعی شریعت تعلیم فرموده‌اند که خدا یکی است و شریک ندارد. مثلاً در انجیل مرقس صن فرماید:

"اَللّٰهُمَّ احْكَامَ اهْنَ اسْتَ كَهْ بِشْنُواِي اسْرَايِيلَ، خَدَاؤنَدَ خَدَائِي مَا خَدَائِي وَاحِدَ اسْتَ ."

در سوره "الحمد" در قرآن مجید می‌فرماید:

"قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ أَللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ" (بگواست خدای پیکانه، خدای بی‌نهایت، نزاینده وزاییده نشده و نیست او را هم تا احدی)

در ازان بعد از تکبیر اللہ اکبر لفظه میشود :

«أشهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (گواهی می دهم که نیست خدایی غیر از خدا)

در نمازهای بهائی نیز، مانند بسیاری از آثار دیگر امر الهی به یکتایی خداوند گواهی داده شده است :

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (گواهی می دهد خدا که نیست خدایی جزا او)

«أشهَدُ بِوَحْدَةِ إِنْتِكَ وَ فَرَوْانَيْتِكَ وَ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»
گواهی می دهم به یکتایی تو و تنها می تو و به اینکه تو خدایی ،

نیست خدایی جزو تو)
«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْوَهَابُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَاكِمُ فِي
الْعَدْدِ وَالْعَلَبِ» (نیست خدایی جزو که عزیز و بخشند مای)

(نیست خدایی جزو که فرمانروایی از آغاز تا انجام)

از مجموع آثاری که امروز زیارت کردیم و آثار دیگری که در این میان الهی وجود دارد ، این حقیقت سلم را باید بدیرفت که خالق عالم بکی است و شریک و نظری ندارد . جهان هستی در مثل به هیکل انسانی می ماند که عقل او عقل واحد است . اگر انسان دارای دو عقل با بیشتر باشد ، طک بدن رچار اختلال و هرج و مرج می شود . عقل عالم هستی نیز عقل واحد است و آن عقل کلی الهی است که مدیر و مدیر جمیع کائنات است .

حسین :

من شنیدم که بعضی از مردم منکر وجود خدا هستند.
بفرمایید که اگر انسان خدا را انکار کند، چه خواهد شد؟

مریمی : بله ،

از قدیم در دنیا کسانی بودند و امروز هم هستند که وجود خدا را انکار می‌کنند. شرح اینکه چه خواهد شد، بسیار طولانی است. در سالهای بعد این مطلب را مطالعه می‌کنیم. آما حالا کافی است که بگوییم، انکار خداوند درحقیقت مانند آن است که کسی در کشتن عظیمی در اقیانوس سفر نماید. کشتن با دقت بسیار در مسیر صحیح به پیش رود و آنگاه آن کس انکار نماید که کشتن ناخدا می‌باشد. معنی انکار این است که کشتن خود به خود به پیش می‌رود و مقصد و سرمنزل معینی ندارد. قلب چنین کسی خالی از امید است، خالی از بشارت است و خالی از سوره روحانی است. او نصیلاند عالم هستی برای چه خلق شده و هدف و غایت زندگی چیست.

اگر کسانی هم باشند که بگویند جهان پیش از یک عقل را دارد، این به آن می‌ماند که بگویند کشتن دو یا چند ناخدا و دو یا چند سگان را دارد و هر یک آن را به سویی هدایت می‌کند. پهلاً است این کشتن درین امواج سرگردان خواهد شد و به سوی مقصد معینی پیش نخواهد رفت. این درس را با بیانی از جمال-

قدم به پایان می برمی :

حضرت موجود من خواهید بود :

"زیان خرد می گویند ، هر که دارای من نباشد ، دارای هیچ نه .
از هرچه هست بگذرید و مرا ببابید . من آفتاب بینش و در ریای داشته ،
پژوهش کسان را تازه بخایم و مردگان را زنده کنم . من آن روش را
که راه دیده بخایم و من شاهباز دست بس نیاز ، پژوهشگان را بگشایم
و هر واز بخایموزم"

۱۱

هُوَ اللّٰهُ

ای پروردگار مهریان این نقوص ندای ملکوت شنید نند
وانوار شمس حقیقت دیدند و در قصای جانغزای محبت
پریدند . عاشقان روی تواند و منجذبان خوی تو و آرزومند
کوی تو ، متوجه به سوی تو و تشنه " جوی تو و مشغول به
گفگوی تو . توبی دهند و بخشند و مهریان

۲۲

درس چهارم

مناجات شروع

عمل به موجب اوامر و احکام الہی

جمال قدم در کتاب مستطاب اقدس میرزا یند :

”انَّ اَوْلَىٰ مَا كَتَبَ اللَّهُ عَلَىٰ الْعِبَادِ عِرْفَانٌ مَشْرِقٌ
وَمَغْرِبٌ وَمُطْلِعٌ اُمُرٌ اَنْذِي كَانَ مَقَامَ نَفْسِهِ فِي عَالَمٍ
الْاُمْرُ وَالْخَلْقِ ”

”إِذَا قُرْتُمْ بِهَذَا الْمَقَامِ الْأَسْنَىٰ وَالْأَفْوَىٰ الْأَعْلَىٰ
يُنْبَغِي لِكُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَتَبَعَّ مَا أُمْرِيهِ مِنْ لَدُنِ الْمَقْصُودِ
لَا تَنْهَمُ مَعًا لَا يُقْبَلُ أَخْدُهُمَا ذُونَ الْأَخْرَهُ هَذَا مَا
حَكَمَ بِهِ مَطْلَعُ الْإِلَهَامِ ”

در درس دوم این کتاب به تختین اصل اعتقاد بهایی -

یعنی به عرفان الہی - آشنا شدیم . و نیز راستیم که جمال قدم

در اولین آیه کتاب مستطاب اقدس ناس را به این حکم محکم الہی
امر دعوت می فرمایند . معنی بیان مبارک به فارسی چنین است :

[به درستی اول چیزی که نوشته شد (حکم کرد) شد) بر بند کان
شناسایی محل اشراق وحی او و محل طلوع امر او است که
می باشد مقام نفس او (یعنی نفس پروردگار) در عالم امرو خلق]
در آثار امر مقدس بهایی ، اصل خداشناسی به تفصیل شرح

وبسط داده شده است. در مباحث درسی امسال و سالهای بعد قسمتی از آنها را مطالعه خواهیم کرد. اما در این درس به وقاین اصل مهتم اعتقاد بهایی معنی عمل ^{به} آموجب اواامر و احکام الهی - آشنا می شویم. بیان مبارک راجع به عمل در کتاب مستطاب اقدس بلا فاصله بعد از بیان راجع به عرفان مذکور شده، معنی این بیان که زینت بخش این درس می باشد، به فارسی چنین است:

(زمانی که رسیدید به این مقام بلند و افق اعلیٰ یعنی به خداشنا سزاوار است بر هر کسی که پیروی نماید از آنجه به آن امر کرد و شده است، از نزد مقصود به درستی که آنها باید پیگرند، پذیرفته نمی شود پکی بدون درگیری. این است آنچه فرمان داد به آن مطلع الہام) در سالهایی که در درس اخلاق درس عرفان و عمل آموختیم راجع به نیت پاک و عمل خالص، آداب و اخلاق، فضائل و کمالات انسانی مطالب بسیار خواندنیم و شنیدیم. در این سال و سالهایی که باید نیز می خوانیم و می شنویم، در این درس آیات و کلمات آنها را درباره افعال و افعال زیارت می نماییم و سعی می کنیم آنها را به خاطر بسیاریم و سرمشق حرکات و سکنات خوبیش قرار دهیم. جمل قدم در پکی از الواح مبارک می فرمایند:

"از حق می طلبم جمیع را به طراز عمل پاک و خالص درایسن یوم مبارک مذکون فرماید، آنکه هو المختار"

در مقامی دیگر می فرمایند :

”باید به کمال حکمت به آنچه مصلحت امر مشاهده میشود ، ناظر باشید و عامل گردید و اعمال مقدم است بر اقوال . عمل طیب معیز بوده و خواهد بود . ”

در مقامی دیگر می فرمایند :

”رَبِّنَا أَنفُسُكُمْ بِطِبَارِ الْأَعْمَالِ وَالَّذِي فَازَ بِالْعَمَلِ فِي رِضَاِهِ أَنَّ مِنْ أَهْلِ الْبَهَاءِ قَدْ كَانَ لَدَى الْحَرْثِ مَذْكُورًا ”

حضرت عبد البهاء در کتاب مفاوضات می فرمایند :

”... اساس فوز و فلاح عرفان حق است و بعد از عرفان اعمال حسن شره عرفان است ... ”

و نیز می فرمایند :

”... هیچ علی در عالم موجود بی شر نمایند . اما عمل با عرفان مقبول و تام و کامل و آن این است که انسان به معرفت الله فائز و به اعمال خیریه موقق و حائز گردد . ”

و نیز می فرمایند :

”مقصد از ایمان و ایقان تزیین حقایق انسانی به نیز کمالات ریانی است . اگر این حصول نیابد ، حقیقت حرمان است و عذاب نیسان . پس بهائیان باید نظر به این امر و قیق نمایند که مانند سایر ادیان به عربده و های و هوی و لفظ بی معنی کفایت ننمایند ، بلکه به جمیع شئون از خصایل و فضایل رحمانی و روش و رفتار نفووس

ریانی قیام کنند و ثابت نمایند که بهایش حقیقی هستند نه لفظ
بی معنی . . .

از درس پیش و این درس باید آموخته باشیم که عرفان الہی
و معرفت مظاہر ظهور، به معنی علم به اساسی ترین رکن جهان
آفرینش است. شعر علم و عرفان عمل به اوامر و احکام الہی است
چنان عطی مایه سعادت عالم انسانی و موجب نیکیختی و بپروردگاری
افزار است. عرفان و عمل - یا علم و عمل - به فرموده حق با هم
مقطبند، یکی بدون دیگری مقبول درگاه کردگار نیست.

شاعران و نویسندهان نیز درباره عمل خیر و کردگار نیک، که
شعر علم و معرفت است آثار دلهمد بر از خود به پادگار نهاده اند.

از جمله سعدی شاعر بزرگ ایران چنان می فرمایید :

از من بگوی عالم تفسیرگوی را گر در عمل نکوشی نادان مفسری

با علم اگر عمل نکنی شاخ بی پری
علم آزادی است و جوانمردی و

هر علم را که به کار نهندی چه ظاید
فرمانبر خدای و نگهبان خلق کن
عمری که می روید به همه حال جهد
تسليم شوگرا هل تمیزی کفار فان
امروز این کلمات مذکونه را که موبدان افعال بر اقوال است در

لوح ضمیر ثبت می نماییم :

ای فرزند کنیز من
لا زال هدایت به اقوال بوده و این زمان به افعال گشته،
یعنی باید جمیع افعال قدسی از هیکل انسانی ظاهر شود، چه
که در اقوال گل شریکاند ولکن افعال پاک و مقدس مخصوص
دستان ماست پس به جان سعی نمایید تا به افعال از جمیع
ناس ممتاز شوید. **كَذَلِكَ نَصَحْنَاكُمْ فِي لُغَةِ قُدُّسٍ مُّنْبَهِ**

رَأْسُ الْإِيمَانِ
هُوَ التَّقْتُلُ فِي الْقُولِ وَالتَّكْرُرُ فِي الْعَمَلِ وَمَنْ كَانَ أَقْوَالُهُ
أَزَيْدٌ مِنْ أَعْمَالِهِ إِنَّ عَدَمَهُ خَيْرٌ مِنْ وُجُودِهِ وَفَنَاءُهُ أَخْسَنُ مِنْ
بَقَائِيهِ

مناجات خاتمه

مناجات شریع

حضرت محمد بن عبد الله

حضرت عبد البهاء^م می فرمائند :

حضرت محمد میان اینها (اعراب) ظاهر شد
این قوم جا هل را همچو تربیت کرد که در آند
زمان تفوق بر سائر طوائف حاصل نمودند ،
عالیم شدند ، دانان شدند و اهل معارف شدند -
اهل صنایع شدند

پیامبر گرامی اسلام محمد نام داشت و نام پدرشان عبد الله^(ص) بود . لقب حضرت محمد رسول الله است . پیروان آن حضرت
سلمان نامیده می شوند . کتاب آسمانی دیانت اسلام قرآن مجید
است . حضرت محمد بن عبد الله^(ص) از نسل حضرت ابراهیم پیامبر
بزرگ باستانی است .

حضرت محمد در شهر مگه زیده به جهان گشود و در سرزمین
هریستان به پیامبری برگزیده شد و مردم را به پرستش خدای یکانه
دعوت فرمود . در زمان ظهور، اکثر مردم هریستان بت پرست و جمعی
يهودی یا مسیحی یا پیرو بعضی از مذاهب قدیمی بودند .
پیامبر اسلام قبل از اظهار امر، ذریین مردم مگه به امانت و کرامت
اخلاق مشهور بود . یکی از زنان ثروتمند عرب ، بنام خدیجه

آن حضرت را در سن جوانی جهت سرپرستی امور بازگانی خود انتخاب نمود . پیامبر این وظیفه را با درستکاری و کاردارانی انجام داد . خدیجه مدّتی بعد به همسری حضرت محمد درآمدواز او چند فرزند متولد گشت . مشهورترین آنها حضرت فاطمه زهرا بود که به عقد علی بن ابیطالب عموزاده پیامبر درآمد . سلاله پیامبر اسلام وائمه اطهار از همین فرزند ارجمند به وجود آمد .

وتنیکه وحی الهی به حضرت محمد نازل شد ، آن روح قدسی دعوت خود را به مردم مکه ابلاغ فرمود . ولی در آغاز فقط چند کس دعوت آن حضرت را پذیرفت . اولین شخصی که به اسلام ایمان آورد ، خدیجه عیال پیامبر و دومن کس علی بن ابیطالب بود که در آن وقت ده سال داشت و در خانه آن حضرت به سر من بردا . بسیاری از بزرگان مکه و قوم قریش - که خود پیامبر اکرم از آن قوم بود - راه مخالفت و دشمنی پیمودند . مخالفین به آن حضرت و مومنین آزار بسیار وارد آوردند . بعضی از هیروان آینین جدید را کشتند ، اموال بعضی دیگر را به تاراج برداشتند ، داد و ستد و معا بالسلمانان را منع کردند .

عاقبت حضرت محمد به عقای از هیروان امر فرمودند که به کشور حبسه پناهندگان شوند . خود آن حضرت نیز مضم شدند شبانه از مکه به هیرون تشریف ببرند .

قبائل عرب به وحشیگری و درندخویش مشهور بودند . گاه و

بی کاه بیند پر حمله ور میشدند ، خون همد پر رامی ریختند ، زنان و کودکان را به اسارت می بردند و اموال را غارتی کردند . سرانجام حضرت محمد ناگزیر به هجرت به شهر مدینه شدند . هجرت آن حضرت مهدیه تاریخ مسلمانان است و از آن تاریخ ~~بیش~~ از چهارده قرن می گذرد .

در شعنان حضرت رسول نگداشتند آن فرستاده عزیز خداوند و بیرون انشان در شهر مدینه آسوده زندگانی کنند . چندبار لشکر کشی کردند و قصد از میان برداشتند پهلوی ابر اکرم و مومنین نمودند آن حضرت برای دفاع از اسلام و مسلمانان مجبور به دفاع و جنگ با کفار شدند .

عاقبت دین الهی پیش رفت و در قلوب نفوذ نمود . حضرت محمد (ص) بر دشعنان دین غالب شد و شهر مکه را فتح نمود . بعد از فتح مکه و مغلوب نمودن سران مخالفین ، قبائل دیگر هریستان همچند دریج اسلام آوردند . پهلوی در بازمانده ایام حیات مبارکش به تربیت مسلمانان و تنظیم امور آنان اقدام فرمود .

نفوذ دیانت اسلام چنان عمیق بود که از آن قوم وحشی و عقبه ماند ، مرد می مومن و پرهیزگار و با فرهنگ به وجود آورد . مرد می که قبل از اسلام از غایت نارانی دختران را زنده به گوری کردند ، با اسیران مانند حیوانات رفتار می نمودند ، و بعضی را مانند اسب و شتر می فروختند ، عاقبت سرزو طتها بی شمار گردیدند .

تربیت اسلامی اقوام عرب را به مقام رساند که برد و امیراتوری
بزرگ ایران و روم غالب شدند . در علوم و صنایع و کشورداری بسیار
سایر ملتهای جهان برتری یافتند . بزرگی و بزرگواری مسلمانان
شهرهٔ عالم شد . جمیع این نعمتها در اثر تربیت الهی حاصل گشت
حضرت محمد مرسی الهی بود و قوم عرب را تربیت فرمود . آنها
نیز به تربیت و هدایت اقوام دیگر برد اختند و در این امر توفیق
یافتند .

هَوَاللّٰهُ

ای پاران حقیقی حقیقت واقع این است که کل متحد و
متفق شده این عالم ظلمانی را روشن نماییم و این عداوت
وبیگانگی بین بشر را بنیاد براندازیم. به نفعات قدس
خلق و خوی جمال ایهی جهان را معطر کنیم و به نسوان
هدایت شرق و غرب را منور نماییم، خیمه محبت الله بر
افرازیم و جمیع را در سایه آن درآوریم و کل را از شجره
مارکه راحت و آسایش بخشیم. دشمن را از شدت مهر زیب
حیران کنیم و گرگان مخونخوار را آهون صحرای محبت
نماییم، ظالم را حلات مظلومی بچشانیم و قاتل را تمعکین
و تسليم مقتولان بهاموزیم، آیات توحید منتشر نماییم و محابد
و نعموت رب جلیل ترتیل کنیم. نعره^۱ با پیهای^۲ الایهی به
اون اعلی رسانیم و فریاد آشراقت^۳ الارض^۴ بمنور ریها به
سامع اهل طکوت رسانیم. این است حقیقت ، این است
هدایت ، این است خدمت ، این است علویت عالم بشریت

مساجات شروع

اظهار امر حضرت باب

حضرت عبد البهای در مکاتیب من فرمایند:
تو آما به نی شریعت الهیه و امر مهرم پنجم جماری
الاًول روز بعثت حضرت اعلیٰ روحی لمالفا است.
لهذا باید آن یوم مبارک را به نام بعثت نیز
آفاق آسمان گیرند و آرایش نمایند و سرور و شادمان
کنند و یکدیگر را به مردم آسمانی بشارت دهند
زیرا آن ذات مقدس ببشر اسم اعظم بود... آن
یوم مبارک را باید یوم بعثت حضرت اعلیٰ دانست
و بدایت طلوع شمس حقیقت شناخت.

ظهور انبیاء و اولیاء سرآغاز بزرگترین تغییرات در تاریخ عالم
و سبب اعظم از برای تربیت و ترقی ام است. بنابراین، قیام مظاہر
قدسهٔ الهیه مهمترین واقعهٔ تاریخ حیات انسانی در این کره
خاکی است.

ظهور حضرت باب مدها و آغاز دور جدید و سرفصل دفتر
مد نیت حقیق است و به فرمایش حضرت مهد البهای "بدایت طلوع
شمس حقیقت" است. بنابراین، بعثت آن حضرت واقعه‌ای مبارک
و بشارتی جان بخش است.

نام مبارک حضرت باب سید علی محمد و مولید شان مدینه
طیله شیراز است. در شب پنجم جمادی الاول سنه ۱۲۶۰ هجری
قمری در سن بیست و هجده سالگی اظهار امر فرمودند. نسب آن حضرت
به ائمه اظهار و پیامبر گرامی اسلام می‌رسد حضرت باب در آن
شب به جوانی از اهل علم به نام ملاحسنین بازدید پارشترویه خراسان
فرمودند من کسی هستم که عالم درانتظار او است.
ملحسین از این ادعای پرمهایت گرفتار حیرت و ترس شد بد
گشت. اما حضرت اعلی با عظمت و محبت تمام علامات نفس را که
اویای دین از قبل به آنها اشاره کرد بودند، به وی پادآوری
کردند. او را دعوت نمودند که آن علامات را در وجود مبارکشان
مشاهده نماید.

بنابر وود انبیاء و اولیاء حضرت موعود باید از سلاله پیامبر
و در سن جوانی باشد. در وجود مبارکشان نقش مشاهده نگردید.
از علم الهی بهره‌مند باشد. ملاحسن در همان شب جمیع این
علامات را در آن حضرت ملاحظه نمود و به موعود الهی ایمان آورد.
نبیل زرنده مورخ شهر بہائی می‌نویسد پس از آنکه ملاحسنین
در آن شب تاریخی ایمان خویش را به حضرت باب معرفت داشته
حضرت باب به وی فرمودند.
بعد از این درآینده این شب و این ساعت از بزرگترین اعیاد محسو
خواهد شد.

ملحسین در این ملاقات تاریخی وجودش به کلی زیروزبر شد
و عالم و احساساتی به او دست ران که شفای از آن را خود وی
چنین شرح داده است :

من گرفتار سحر بیان میزان خود بودم. نمیدانستم چه وقت و هنگاه است. از زنها بی خبر و همه چیز را فراموش کرده بودم. ناگهان صدای اذان صبح به گوشم رسید. آن شب در محضر مبارک جمیع نعمت‌الهیه را که در قرآن برای اهل بهشت مقرر فرموده، محسوس نبدم.

حضرت باب در همان شب خطاب به ملاحسین فرمودند.

شما اول کسی هستید که به من مومن شدماید. من باب الله هستم و شما باب السباب. باید هیجده نفر به من مومن بشوند، به این صورت که اینها آنها نتیجه تفهیص و جستجوی خود آنها باشد بدون اینکه کسی آنها را از اسم و رسم من آگاه کند، باید مرا بشناسند و به من مومن شوند. آن وقت بکی از آنها را انتخاب می‌کنم که مرا در سفر مکنه همراهی کند.

انقلاب احوال ملاحسین در آن شب چنان شدید بود که از آن پس زندگانیش را گرگون شد و مسیری را یگر در پیش گرفت. به خدماتی عظیم و حیرت‌انگیز قیام نمود و در غایبت شجاعت به مداقعه از امر جدید پرداخت و در میدان جهاد به شهادت رسید. آن همه تغییر و انقلاب از تأثیر نفس قدسی محبوب حاصل گشت و این تنها

ملحسین نبود که بنای وجودش از سر نوساخته شد و خلق جدید گشت. صدها بیل هزاران نفس نفیس و صاحب کمال و عالم و آگاه نیز منقلب گشتند و به همراه هزاران کس از مومنین از مردمان عادی در عشق آن محبوب الهی جان باختند و سر بر قدمش اند اختند. بحثی از هزارگان و دانشمندان ایرانی که در زمان ظهور و بعد از شهادت حضرت باب به ایران سافرت نمودند و شجاعت و فداکاری حیثیت انگیز پیروان آن حضرت را به چشم خود مشاهده نمودند، کتابها درباره عظمت نهضت جدید نوشتهند و ستایش خود را نسبت به آن روح قدسی در آثار خویش ثبت نمودند.

بعد از ملحسین هفده نفس دیگر هریک به راهی از ظهور محبوب عالمیان آگاهی یافتند - یکی در روما، یکی در ریمینی نیاز، سومی به الہام الهی. یکاپیک ایشان، به جز حضرت طاهره، به فی محضر مولای خود مشرف شدند. جمع این عده به کلام مبارک حرو حقی نامیده شدند و با خود آن حضرت که نوزده نفر بودند یک واحد بیانی محسوب می‌شوند.

حروف حقی با روحی جدید و قلبی پوشارت و شجاعت و تهیّری بی نظیر قیام به خدمت نمودند، به نشر تعالیم الهی و دعوت عام به ظهور بدیع، اهتمام کردند. در اندک مدت شهرت ظهور در سراسر مملکت ایران و کشورهای مجاور گوشزد عموم گشت. شور و ولومای عظیم افکار را به هیجان آورد و انقلاب و طوفانی عجیب

ظاهر شد .

حوادث عبرت آموزی که نمود از پرسش‌پرترین و در ضمن
در دنیا ناکترین رویدادهای تاریخ حیات بشر در تمام قرون و اعصار
است . برای کسب اطلاع از این سرگذشت‌ها باید کتابهای تاریخ
را مطالعه کرد .

از بزرگان حروف حتی غیر از ملا حسین همکی ملا محمد باز فروشی
ملقب به قدوس - جوانی بیست و دو ساله بود . وی در امر حضرت
باب مقامی عظیم را شت و ملا حسین در جریان وقایع قلعه شیخ
طبرسی مانند یاری با وفا و فداکار مطیع امر و فرمان او بود . و نیز
از حروف حتی حضرت طاهره (قرفالعین) بانوی جوان و به غایت
هوشمند و پر جوهر و دانشمند بود . این آیت ایمان و انقطاع پس
از قبول دعوت جدید ، ترک سر و همسر و فرزند و خوش و پیوند
آفت و از راحت و آسانی حرف نظر نمود . باشور و انجذابی مثال
زدنی قیام به خدمت نمود و عاقبت در سبیل رضای محبوب شهید
گردید . در نزد غیر بهائیان ، حضرت طاهره از همه مومنین
حضرت باب بلند آوازه تراست و اهل دانش و انصاف او را از نوادر
زنان و از افتخارات عالم انسان می خوانند .

جمعیع این انقلابات و حوادث عجیبه از اثرات کلام حضرت رب
اعلی در قلوب و ارواح روی دارد . حرکت و نهضتی که با ظهور

آن حضرت آغاز گردید، امروز به سراسر جهان گسترش یافته و به برکت ظهور جمال قدم و انتشار تعالیم دینانت بهائی تازگی و شدت بسیار حاصل نموده است.

در یوم ظهور حضرت باب عالم غرق در جهل و تعصب بود. ایران در آن دوره از جطه مظلوم ترین جوامع جهان و عقب مانده ترین مل زمان بود. در آن شبی که تاریخ شرح آن را به خطوط زرین و درشت خواهد نوشت - اکثری از مردم در خواب غلطت به سرمی پروردند و چراغ دینانت بی فروغ بود. در همان شب خورشید راستی و آفتاب دینانت حقیقی در بیت شیراز طلوع نمود. در آن شب کسی جز پک تن از جمعیت جهان از آن ظهور عظیم خبر نیافت. با این همه آن شب سرآغاز وقایع بزرگی بود که امروز به تشکیل جامعهای زنده وبالنده منتهی شده و روزی به استقرار مد نیت حقیقی در سراسر زمین منجر خواهد شد.

برای ما بهائیان که به فضل و عنایت پروردگار هم اکنون در ملکوت الهی درآمدیم، چنین روز فیروزی از مبارکترین اعیاد و شادی بخش ترین جشنها محسوب می شود. حوادث زندگانی بزرگان عالم همیشه حضرت انگیز و آموزنده است. بر ماست که این روز پرشگون را از سر صدق و اخلاص جشن بگیریم و شادمانی نماییم. به یکدیگر مبارک باشیم و یکدیگر و هفت و غیرت باران حضرت باب را

سرمشق خود قرار دهیم .

الهـا ، معبودـا

عبارت را از شره وجود محروم منما و از بحر جودت
قسمت عطا فرما ، تویی مقداری که قوت عالم قوت را ضعیف
نمود و شوکت امراض ارض ترا از مشیقت بازنداشت .
از تو می طلیم فضل قدیمت را و عنایت جدیدت را ، تویی
فضل و تویی غفار و تویی بخشنده و توانا .

مناجات خاتمه

مناجات شروع

اظهار امر حضرت بهاءالله

جمال قدم من فرمایند :

"بگو موسی برای دین و آین آمد و این
زکریا برای غسل تعمید . من برای آن آمده
که حیات جاوده بخش و در ملکوت باقی
درآید . "

ظهور جمال قدم طلوع شمس حقیقت و ظهر لکی الهی است .
اظهار امر حضرت بهاءالله اعظم موهبتی است که به فضل و الطاف
پروردگار نصیب عالم انسانی گشته است . بیان مذکور در آغاز این
درس معرفه وظیمت رسالت جمال مبارک در این دوران دیدع و عصر
جدید است .

در شانزدهمین درس در شانزدهمین وغیرا از ظم
جمال قدم نازل گردیده است . از جمله من فرمایند :
"امروز عالم به انوار ظهر متنور و جمیع اشیاء به ذکر و تنا
وفرح و سرور مشغول"

و نیزه زمی فرمایند :

"امروز آنکه دیگر اشراق نموده و آسمان دیگر به ثوابت

و سیارات مزین گشته، عالم عالم دیگر است و امر امر دیگر.

و نیزی فرمایند:

”این یوم را میثی نیوره و نیست چه که به مثابه بصر است از
برای قرون و اعصار و به مثابه نیور است از برای ظلمت آیام

و نیزی فرمایند:

”آنچه در این ظهور امنع اعلی ظاهر شده در هیچ عصری از
اعصار ظاهر نشده و نخواهد شد.“

حضرت عبدالبهای در نطقی که به مناسبت نهم عید رضوان
میخواسته به اختصار اظهار امر آن حضرت را در اول رضوان شرح
نمودهند و اینک آن نطق مبارک:

هـ الـ لـ لـ

این نهم عید رضوان است، عید جمال قدم است. عید طلوع
شمس حقیقت است، عید لا بزرگی است، مثیل و نظیر ندارد، زیرا در
جنین آیامی... جمال مبارک را از بغداد حرکت دادند و سعی
نمودند نار موقدِ الهی را خاموش کنند و آمید داشتند که این
شمس حقیقت را خسوفی واقع گردد. به این آمید کوشیدند و فرمان
پادشاهی عبدالعزیز صادر براین شد جمال مبارک را از بغداد
نفر نمایند. غافل از اینکه هرجند این به ظاهر سرگونی بود، ولی
این سبب علوبت امرالله شد، این سبب شدت ضیا، شمس حقیقت
گشت. از این غافل بودند... نامق پاشا به واسطه منشی خود

امین افندی پیغام فرستاد که من از حضور مبارک شرسارم ولگن
رشته امور از دست من بیرون آمد . من قدرتی ندارم و در این
نگی بلد مداخله ننمودم . در بدایت جمیع اعدا مسرور شدند که
ریشه امرالله از عراق کنده شد . خلاصه جمیع اعدا بسیار از
این قضیه مسرور شدند . جمال مبارک بعد از آنکه با احباب
و داع نمودند و آن شور و شیون در حین وداع شد که احباب حتی
خارجیها می گردیدند و افغان به عنان آسمان می رسید در همچو
تاریخی چنین بلاعی واقع نشد . حقیقی زنی از بزرگان ایرانیان با
وجود اینکه مومن نبود ، خود را داخل نموده طفل خود را جلو
پای مبارک انداخت ، به خیال خودش قربانی کرده است .

جمال مبارک در نهایت عظمت و جلال و حشمت بی همیان از
خانه به کار دجله تشریف آوردند و همه در عقب سر مبارک از دجله
عبور کرد و به بستان نجیب پاشا نقل مکان کردند . و در آن بستان
خدمه مبارک بلند شد و در همان ساعت رغماً لآنفی الاعداء اعلان
عید رضوان شد . در چنین وقتی ، در سرگونی جمال مبارک که
احباب جزء و فرع می نمودند ، در نهایت اقتدار در عصر رضوان به
 مجرد ورود به با غ اعلان عید رضوان شد و اظهار امر گردید .
به ظاهیر ظاهر تا آن روز ذکر من بُطْهَرَه اللّٰهِ نفهموده بودند .
در آن روز ذکر نمودند ، ابواب سرور بر جمیع مفتح - نصاری و بهود
و سلم و جمیع ملی که آنجا بودند بر وجه کل ابواب عنایت باز

شد . دوازده روز در آنجا تشریف داشتند . عظمت امر به درجهای ظاهر شد که جمیع اعدا مأیوس شدند ، زیرا هر روز فوج فوج از اعظم علماء و فضلاه بزرگان و حتی نامق پاشا والی بغداد می آمدند و به ساحت اقدس مشرف می شدند .

تا آن روز والی بغداد به حسب ظاهر مشرف نشده بود . نامق پاشای شهرهای پیاره از بغداد به بستان آمد و مشرف شد . بعد از دوازده روز موکب مبارک از عراق به اسلامبول حرکت کرد . جمیع ناس در خارج شهر جمع شده بودند به جهت وداع . بعد از اینکه جمال مبارک سوار شدند ، چند نفر از خارج ازان دادند - اللہ اکبر ، اللہ اکبر . مقصود این است که از برای احباہ اللہ یوم سروری اعظم از این نتی شوی به دلیل چند : دلیل اول یومی است که عظمت امر اللہ ظاهر و باهر شد . دلیل ثانی جمیع اعدا خاضع شدند . دلیل ثالث اعلان من **بُطْهَرُهُ اللَّهِيْ** گردید . دلیل رابع ، جمال مبارک در نهایت سرور و روح و ریحان چنین سفر مبارکی فرمودند .

ملحوظه کنید که جمال مبارک در آن سرگونی چه سروری داشتند که در آن ایام اعلان امیرالله را نمودند . دیگر نظیر ندارد ، هیچ مثل و نظیر ندارد که مظہر امرالله در یوم سرگونی به این سرور و بهجت اعلان امر خود را بنماید . این از جمله خصایص امر مبارک است که به ظاهر ظاهر ذلت ، عزت کبری شد . سرگونی

از برای هر نفسی ذلت کبری بود ، از برای جمال مبارک عزت کبری
شد . . . چون عظمت امرالله نمودار گردید و علوبیت کلمه الله
واضح شد و اسرار کتب مقدسه اكمال گردید و جمال مبارک در
نهایت فرح و سرور بودند . این دوازده روز ، روز عید رضوان است
لذا از برای احباب آیامی مبارکتر از این نمی شود . ” انتہی ”

حضرت اعلیٰ مشتر اعظم ظهور جمال قدم از قبل به ظهور
من پیظہرہ الله بشارت ناده و حتی به بعضی از نقوص مژده داده
بودند که به درک محضر من پیظہرہ الله نایل خواهند شد . من
پیظہرہ الله به معنی کسی است که خداوند او را ظاهر خواهد
نمود . بعد از شهادت حضرت اعلیٰ جمال مبارک در طهران گرفتار
و در سجن سیاه چال مسجون شدند . پس از چهار ماه سجونیت
آن حضرت را با عائله مبارکه به بغداد در خاک امیراتوری عثمانی
تبعید نمودند . جمال قدم مدّت دوازده سال در عراق عرب به
تربیت و هدایت اصحاب حضرت باب پرداختند . کثرت رفت و آمد
و مخالفت و شعنان امر سبب شد که در بغداد سور و ولجه شدید
بر پا شود .

دو سلطان ایران و عثمانی مصمم شدند که آن حضرت را از
بغداد به اسلامبول تبعید نمایند . در آغاز همین تبعید بشود
که حضرت بهاء الله مدّت دوازده روز در خارج شهر بغداد در
باغ نجیب پاشا که به باغ رضوان مشهور شد ، توقف نمودند و در

روز اول ورود نوزده سال بعد از بعثت حضرت باب، اظهار امر فرمودند.

به نصّ کتاب اقدس، عید رضوان، عید اظهار امر جمال مبارک است. عید رضوان و عید بمعنی حضرت اعلیٰ به عیدین اعظمین یعنی دو عید بزرگ امر جدید معروف و مشهور است. اظهار امر جمال قدم و حضرت مبشر اعظم سرآغاز تغییرات و انقلابات شگرف در تاریخ عالم و تحقیق وعد و بشارات انبیاء و کتب آسمانی قبل است. بهائیان جهان از بد و ظهر همه ساله این عید اعظم را جشن گرفته و درباره "تأثیرات این یوم مبارک به تفکر و تأمل پرداز" و به معن موهبت ظهور امنع اقدس اعلیٰ به خدمت عالم و تغییر وجهه عالمیان قیام نموده اند.

امراللهی از بد و ظهور، بحرانها و حوادث هولناک را پکی پس از دیگری پشت سر گذارد و هر حادثه در دنیا کی برترقی و تقدیم آن افزوده است. تاریخ شاهد و گواه است که سجن سیاه چال سپری شد ولی مجریان حبس و سجن و زندانیان معبد و گشتند و به لعن ابدی گرفتار آمدند، سالهای تبعید و سرگونی جمال قدم در ممالک و دیار بعیده به سرآمد. ولی عزت و شوکت سلطنه ایران و عثمانی، که فرمان نفی و تبعید را داشت بودند برداشتند. امر عزیز بهایی روز به روز اعتلای بیشتر حاصل نمود، وعد و بشارات جمال مبارک در عالم وجود تحقیق یافت و سلطنت

الهی در جهان مستقر گردید . ندای امر حضرت بہا^{الله به}
سمع قریب و بعید رسید و اساس تشکیلات بہائی در اقطار عالم
محکم و استوار گشت .

به شکرانه^ج جمیع این مواهب و عطا یای الهی است که اهل
بہا^{در} پلاها و رزایها و در آسایش و رخا پیوسته قلوشان مسرور
وارواحشان هر بشارت است . اوج این سرت و بشارت عید اعظم
رضوان و بعثت محبوب و موعود عالمیان است . در آیام مبارک عید
سعید رضوان جهان بہائی غرق در شادمانی می شود و خُرد
و کلان این روزهای همروز را جشن می کنند ، و به شکر و شنسای
حق تعالیٰ مترنم می شوند .

هـ والبـهـ

ای دـوـستان اـی دـوـستان اـین دـورـکـورـ خـداـونـد جـلـیـل اـست
وـاـین قـرن عـصـرـ حـتـیـ قـدـیرـ . عـالـم وـجـودـ درـ حـرـکـتـ وـجـنـیـشـ اـست
وـجـهـان آـفـرـیـشـ آـینـهـ الطـافـ خـداـونـد پـرـخـشاـپـشـ . شـرـقـ اـمـکـانـ
بـهـ مـصـابـیـحـ هـدـیـ رـوـشنـ وـمـنـقـرـ استـ وـمـطـلـعـ اـکـوـانـ بـهـ نـورـ مـوـهـبـتـ
کـبـرـیـ مـزـینـ . بـحـرـ فـضـلـ وـجـودـ پـرـ مـوـجـ وـخـروـشـ استـ وـگـوشـ هـوـشـ
عـاشـقـانـ جـمـالـ اـبـهـیـ هـمـراـزـ هـاتـفـ وـسـرـوـشـ . جـنـودـ تـأـیـیـنـدـ
مـلـکـوتـ اـبـهـیـ بـیـ بـرـ بـیـ مـیـ رـسـدـ وـصـبـحـ هـدـیـ اـزـ مـلـاـ اـهـلـیـ
دـمـادـ مـیـ دـمـدـ . نـیـسانـ رـحـمـتـ پـرـ فـیـضـانـ اـسـتـ وـسـرـاجـ عـنـایـتـ
چـوـنـ مـهـ تـامـانـ . آـسـمـانـ اـبـوـبـ مـلـکـوتـ مـفـتوـحـ اـسـتـ وـحـلـایـ عـامـ
گـوـشـزـدـ هـرـ نـزـدـ یـكـ وـدـورـ . ظـلـ مـدـورـ اـسـتـ وـمـقـامـ مـحـمـودـ وـکـلـ
دـرـ صـونـ حـمـاـتـ رـبـتـ وـدـودـ . شـکـرـانـهـ اـینـ فـضـلـ وـجـودـ ، اـینـ
اـسـتـ کـهـ چـوـنـ آـتـشـ اـفـرـوـخـتـهـ باـشـیدـ وـچـوـنـ شـمـعـ پـرـ شـعلـهـ وـسـوـختـهـ
چـوـنـ بـرـقـ سـرـیـعـ وـرـوـشـ باـشـیدـ وـچـوـنـ شـهـدـ حـلـاوـتـ هـرـ اـنـجـمـنـ
وـالـبـهـاـ عـلـیـکـمـ بـاـ اـحـبـاءـ اللـهـ

مناجات شروع

معرفی اجمالی دیانت بهایی

جمال قدم می فرمائید :

”حق جل جلاله از برای ظهور جواهر معانی

از معادن انسانی آمد“

جمعیت شرایع آسمانی از قبل مزده داره اند که در زمان آخر،
دو ظهور بزرگ در عالم واقع می شود. دیانتی جدید تأسیس خواهد
گشت و وحدت نوع بشر تحقق خواهد یافت. جهان وطن واحد
و عالم انسانی یک خاندان خواهد شد. عموم افراد بشر در ظل
دیانت واحد درخواهند آمد، جنگ وجودال متروک خواهد گشت
و صلح و آشتی جایگزین خواهد شد.

ظهور حضرت باب و حضرت بها اللہ تحقق مزده‌های انبیاء
قبل است. درگذشته شرح مختصر دو ظهور جدید را خوانده
و شنیده‌ایم و می‌دانیم که حضرت باب در سال ۱۲۶ هجری قمری
در مدینه شیراز امر خویش را آشکار فرمودند و خود را معرفت نمودند
ادیان سلف و لاخصوص شریعت مقدس اسلام معرفت نمودند. در
مدتی قلیل جمعی نفوس مخلص و شجاع به آن حضرت ایمان آوردند
و به انتشار امر مبارکش قیام نمودند. اصحاب حضرت باب بسا

جانشانی و فداکاری و نثار خون خود شور و ولولمای عجیب در سراسر ایران و ممالک همچو رهبران حکومت اند اختند.

از طرف دیگر، پیشواهان دین و مذهب رهبران حکومت به مخالفت جدی اقدام نمودند و در غایبی بی رحمی و ستمگری جمع کشیری از مومنین مظلوم وینگاه را که به بابی مشهور بودند، شهید کردند، اموالشان را به یغنا بردند وزنان و فرزندانشان را اسیر و آواره نمودند.

حضرت اعلی از همان آغاز دعوت خویش بشارت دادند که بعد از من نفس بزرگواری ظهور خواهد فرمود وامری اعظم از امر من در عالم منتشر خواهد شد. عموم اصحاب باید در انتظار فرا رسیدن آن امر عظیم باشند و به مجرد ظهور بی درنگ به خدمتش قیام نمایند.

حضرت باب از اواخر دعوت خویش، در درست مأمورین حکومت گرفتار شدند. و بعد از مدتی در قلعه ماکو و پس از آن در قلعه چهریق محبوس گشتد و فاقبت در شهر تبریز به قتوای علماء و به درست عمال حکومت وقت به شهادت رسیدند.

جمال قدم نوزده سال بعد از اظهار امر حضرت باب، در مدینه بخارا، خود را موعود جمیع انبیاء و حضرت اعلی معرفی نمودند. حضرت باب الله از سالها قبل به نصرت و حمایت دعوت حضرت باب قیام فرموده، بعد از مدتی گرفتار و محبوس

و پس از آن به بغداد تبعید شدند. مأمورین دو حکومت ایران و عثمانی آن حضرت و عائله مبارکشان را از بغداد به اسلامبول واز آنجا به شهر ادرنه در خاک اروپا وعاقبت به سجن عکا در اراضی مقدسه سرگون و محبوس نمودند.

جمال مبارک تا پایان حیات و روز دیار دیرین در سجن و تبعید ماندند. از قلم مبارکشان آثار والواح بسیار نازل گشت و در کتب و رسالات متعدد اصول عقاید و احکام شریعت مقدس بهایی و رمز کتب آسمانی به زیباترین بیان و فصیح ترین کلام بیان گردید. وجود و اندارات عدیده خطاب بهروئساً و پیشوایان مالک و ادیان از قلم مبارک نازل شد.

نامه
جمال قدم به سال ۱۸۹۲ صعود فرمودند. به موجب وصیت آن حضرت که به کتاب یا لوح عهد موسوم است، فرزند ارشدشان حضرت غصن اعظم - هدایت و اداره جامعه جهانی بهایی را عهد دار گشتند. حضرت مهد البهاء در طول حیات ہر برکتشان به تفسیر و تبیین آثار جمال مبارک اقدام نمودند و در کتب والواح و خطابات عدیده طرح و نقشه وحدت عالم انسانی و راه و روش انتشار امر الہی و حصول اتحاد فالمعیان را تدوین و اعلان فرمود آن حضرت فرمان ساختن اطمین مشرق الاذکار بهایی را در شهر عشق آباد صادر فرمودند و ساختمن آن در دروره حیات مبارکشان تکمیل گردید. قبل از جنگ اول جهانی جهت تبلیغ

و انتشار امراللهی به اروپا و آمریکا مسافت نمودند و جمع کثیری از
نفوس مالک اریحا و آمریکا را منقب کردند . در نزد یکی شیکاگو
اولین کلنگ بنای مشیوق الا ذکار آمریکا را بر زمین زدند . این
شرق الا ذکار زیها و مجلل بعد از صعود آن حضرت در زمان ولايت
حضرت شوقي ربانی اكمال یافت .

پس از صعود حضرت عهدالبها^{نه} ارشدشان - حضرت شوقي
ربانی ، ولی امر بهایی - به اداره جامعه بهایی و اجرای نقشه‌ها
تبلیغی و مهاجرتی متعدد اقدام فرمودند . حضرت ولی امرالله
طبق الواح و مایا که از قلم مبارک حضرت عهدالبها^{صادر گشته}
جانشین ایشان شدند . ولی امر جوان باقدرت و نظمی بی نظیر
امراللهی و تشكیلات بهایی را در بسیاری از ممالک هالم مستقر
نمودند و در زمان ولایتشان احباب را به مهاجرت به کشورها و
جزا بر مختلف تشویق نمودند و به تبشير و تبلیغ ملل و اقوام عالم
امور فرمودند . در مدتی کوتاه ندای امراللهی در اقصی نقاط عالم
بلند شد و بانگ یا بهای^{اللهی} در جهان طنمن افکند . از جمیع
نژادها و طوایف و قبائل و اقوام و ملل کره^ه ارغن جماعات عدیده در
ظل امر بهایی درآمدند . محاذی روحانی ملى و محلی بسیار در
نقاط مختلف و در کشورهای متعدد تأسیس یافت و خدمات امری
خود را طبق تعالیم شارع مقدس بهائی حبیت حصول وحدت عالم
انسانی آغاز نمودند .

حضرت ولی امرالله در سال ۱۹۵۷ میلادی صعود فرمودند.
مدت کوتاهی بعد از صعود، بیت العدل اعظم البهی تشکیل یافت
و زمام هدایت جامعه بهایی را در دست گرفت. بیت العدل اعظم
منتخب بهائیان عالم، مؤسسه‌ای است البهی که مؤید و ملهم به الہام
ریانی است. احکامش در سراسر عالم بهایی لازم الاجراست.
در امور غیر منصوص قانون وضع می‌نماید و در صورت لزوم آنها را الفو
می‌کند. بیت العدل اعظم در کمال قدرت و وقت وحدت و اتحاد
اعضا و تشکیلات جامعه بهایی را محافظه نموده و در توسعه و
تحکیم تشکیلات طبق نقشه و سرمشق طلعت قدسیه بهایی قد مها
اساسی برداشته است. اینک تشکیلات بهایی سال به سال، بلکه
روز به روز، وسیعتر و مستحکمتر می‌شود و نفوذ بیشتری از مالک و
جزایر قریب و بعد و از پهوان ادیان و مذاهب مختلفه در ظل
امر البهی داخل می‌گردند.

امروز شهرت آمیخته بهایی عالمگیر شده. شرح اصول عقاید
و تعالیم امر در کتب معتبر و در رایه المعارفها درج گردیده
است. بزرگان عالم به عظمت دیانت بهایی متوجه و معرفت گشته
و بعضی از ایشان در ریاقته اند که تعالیم جمال مبارک یگانه داروی
شفایخش در راه و رنجهای جامعه در دنیا بشری است.
بنابر وعده صریحه، جمال قدم، امر بهایی عالمگیر خواهد شد
و مدنتیت حقیقی در سراسر کره زمین استقرار خواهد یافت. نوع

بشر به برکت تربیت الهی و کسب کمالات روحانی به مدارج عالی انسانیت و سلامت عقل و روح و اعتدال خلق و خوارقاً خواهد یافت. صلح و صلاح عمومی چهره خواهد گشود، مساوات زن و مرد در حقوق و امتیازات فراهم خواهد آمد. مسئله ممیخت حل خواهد شد و فقر و غنای مفترط از میان خواهد رفت. تعلیم و تربیت عمومی و اجباری به مرحله عمل درخواهد آمد، محبت و اتحاد درین نوع بشر بسط خواهد یافت و انواع تعصب و دشمنی و تقلید کورده لانه متروک خواهد گشت. نفوس انسانی در تحری حقیقت و کشف طریق صواب از قبود و موانع آزار خواهند شد و معتقدات وجود ای را به میل و اراده خوش و بدون بیم و هراس انتخاب خواهند نمود.

در بسیاری از بیانات روحیه رور طلعت قدسیه و وعد و بشارة مبارکه چهره اجتماع بشری در ظل شریعت مقدس ببهایی به غایت پرشکوه وزیبا و دلیریا ترسیم و معرفی گردیده است. از جمله حضرت مطی الوری در موردی چنین می فرمایند :

”احزاب ساعیه سیف شاهره در دست رارند و ما الحمد لله در دست شاخ زیتون و گل و ریاحین داریم“
شاخ زیتون از ادوار باستان علامت صلح طلبی و خیرخواهی بوده و گل و ریاحین حکایت از عشق و مهربانی و سرور و شادمانی می نمایند.

و در مقامی دیگر میفرمایند :

”ای احبابی الهی تعالیم الهی مرث حیات ابدی است و سبب روشناهی عالم انسان، صلح و صلاح است و محبت و امان، تأسیس آشناهی و راستی و دوستی در جهان آفرینش است و واسطه اتحاد و اتفاق والتیام و ارتباط در میان عموم افراد انسان، لهذا باید که اساسی در این جهان نیستی بنهید که سبب هستی بی پایان گردد و علت نورانیت عالم امکان شود .“

امروز عموم افراد کلیّه جو امّع بها می عالم در طریق تحقق این مقاصد عالی که خاص من خوشبختی و شاد کامن نوع بشر است ، سعی و مجاہدت من نمایند . به یقین ممین من دانند که نیل به این وعد حتی است و به فضل و عنایت الهی روزی سعادت حقیقی چهره خواهد گشود و سراسر کره ارض رشک بهشت برین و بستر ملکوت حضرت رب العالمین خواهد گشت .

۱ هوالله

الهی الهی ذکرت محبوب قلوب و مقصود جانها است و است سلطان وجود و دارای غیب و شهود . ای کریم از بحر رحمت دوستانت را محروم منعا . تویی قادر و توانا .

مناجات شریع

قوه عاقله و قوه کاشفه

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

" حیوان اسیر حواس است و مقید به آن است
اموری که ما را حواس... ابدی درک نکند و
حال آنکه در قوا و حواس ظاهره حیوان اعظم از
انسان است. پس ثابت و محقق شد که در انسان
یک قوه کاشفه هست که به آن ممتاز از حیوان است"

رحمان و رحیم فرزندان یک خانواره بهایی روستایی هستند.
این دو برادر در تمام روستا آنگشت نبا و محبوب آشنا و بیگانه اند.
رحمان هفده ساله است و رحیم دوازده ساله. رحمان جوانی است
بلند بالا و گشاده جیین. تاب و توانی عجیب دارد و اراده ای -
عجبیب تر. رحیم هم پسری چالاک و نیرومند است. هر دو بسیار
خوش خلق اند و مشتاق همکاری و خدمت. رحمان در ده به پهلوان
شهرت دارد. این جوان پرتوان به هر کار سختی تواناست، گرما و
سرما و روز و شب نمی شناسد. هر کار دشوار را با عقل و کفاایت مرد
کارآزموده و نیروی جوانی انجام می دهد. بسیار هوشمند و دوراند
است.

رحمیم در بسیاری از صفات به رحمان می‌ماند. علاوه بر این، بسیاری از حیوانات علاقه بسیار دارد. روزی از میک گروه کلی که مدنس در حاشیه روستا مقیم بودند، سگی جا ماند. رحیم حیوان را به خانه آورد و از پدرش خواهش کرد اجازه دهد آن حیوان را نگاه دارند. پدر موافقت کرد، ولی تذکر را که اگر صاحبان سگ به ده بازگردند، باید آن را به ایشان پس بدهیم. سگ نزد آنها ماند و از کلیهای دیگر خبری نشد.

رحمیم نام شووان روی سگ گذاشت. شووان حیوانی تنومند و زورمند و باهوش است. هم در کوه و صحراء و هم در خانه با تیزهوشی و بی‌باقی از هرجه به خانواده رحمانی تعلق داشته باشد، محافظت می‌کند.

اسال زستان سخت و طوفانی بود. برفهای سنگین و بی‌دری بارید، راهها بسته شد، سرما و پیخندان بیداد کرد. یکبار بهبست روز تمام رابطه روستا با شهر و روستاهای دیگر قطع شد. مردم برای بسیاری از مایحتاج خود، مخصوصاً دارو و فند، وچای در ماندند.

بزرگان ره در خانه که خدا اجتناب کردند تا چاره جویی کنند. نظرها ۷ سوی رحمان جلب شد. اگر او حاضر می‌شد دوسره نفر را همراه ببرد، می‌توانستند از شهر مایحتاج ره را تهیه کنند.

فاصله ده تا شهر در فصل گرما يك روز و در فصل زمستان دو روز راه است. ولی با اتومبیل اگر راه باز باشد يکساعتی می شود این فاصله را طی کرد.

رحمان با اجازه پدر را اطلب شد همراه سه نفر از جوانهای روستا این مأموریت را انجام دهد. روز بعد آنها لباس گرم زمستانی دیربکردند، جوارابهای پشمی به پا کشیدند. چارق و شالها بسیارها و ساقها بستند. هر یک، یک بالا پوش نمدی بزرگ پوشیدند و یک پتو و کله پشتی و یک چودستی محکم برداشتند و قدم در راه نهادند. رحمان شیوان را هم همراه برداشت.

قرار براین بود مسافران روز چهارم هنگام غروب به ده بazar گردند. سه روز آول هوا نسبتاً خوب بود. روز چهارم کمی ابر در آسمان وجود داشت، آفتاب هم می تابید طی سرمه شدید بود. نزد یک ظهر هوا بغضن آلود شد، بعد از ظهر بار سردی وزیدن گرفت. ابر آسمان را پوشانید، باریدن برف آغاز شد و طوفان سهمگینی به راه افتاد. بار همچون شمشیر برفها را من شکافت. و چون تیغ سروصوت مسافران جوان را آزار می داد.

مسافران در روز چهارم چهارده کیلومتر راه طاقت فرسا در سنتیهای پیش داشتند. صبح زود با کله پشتی های سنگین بر پشت و چود محکم در دست، جدال با برف و سرمای شدید را آغاز کردند. نیرو جوانی و عزم و اراده استوار آنها را به پیش می راند. کولاک و بیوران

لحظه به لحظه شد پد ترمی شد . جوانها بسختی تلاش می کردند .
شووان به غریزه " حیوانی و خامت وضع را حس کرد و بود ، پیش اپیش
جوانها آنها را به سوی ده پیش می برد . گاهی زوزه های شوم
و غم انگیز می کشید . جوانها نی دانستند به کجا می روند ولی می -
دانستند که هوش و غریزه " سگ اشتباه نمی کند . کولاک هنگامه
می کرد . چشم جایی را نمی دید . گاهی شووان را گم می کردند
و گنج و سرد رگم می شدند .

عاقبت چهره " شوم مصیبت سفید رخ نمود . یکی از جوانها
مغلوب خستگی و سرما شد واژرقن بازماند . رحمان از پدرش
داستانهای زیاد درباره " بلای طوفان زمستانی شنیده بسورد
و می دانست که در طوفان باید پناهگاهی جست یا درست کرد
و در آن پناه گرفت ، تا شاپد و سیله " نجات فراهم شود . آنها
به پیشنهاد رحمان با زحمت زیاد درین چند تخته سنگ شکافی
یافتند . داخل آن را تمیز کردند و مدخل آن را با یک پتو و
پوشاندند . رحمان با صد اهالی حرکاتی که برای شووان آشنا بود ،
او را بمسوی ده روایه کرد . بعد همکنی در پناهگاه خزیدند .
جزاغ هریموسی را که همراه داشتند روشن کردند . از آن طرف
در فاصله " یک ساعت برف روی پتو و مدخل شکاف را پوشاند .
داخل پناهگاه کاملا " گرم شد . جوانها هریموس را خاموش کردند
مختصر غذاهی خوردند و به خواب رفتند .

از سوی دیگر، طوفان و بوران مردم را دچار اضطراب و نگرانی شدید کرد. دو سه بار عده‌ای از مرد ها و جوانها سعی کردند به استقبال مسافران بروند، ولی شدت طوفان مانع از پیش رفت آنها شد. خاطره فاجعه های شوم مرگ و میر مسافران زستانی وحشت شدیدی ایجاد می کرد. جمعی از زنان و دختران شیون و زاری می کردند. عده‌ای مرد وزن دست به ده برد اشته بودند.

درین میان خبر رسید که شووان تنها و بی صاحب بازگشته است. این خبر بعضی از مردم را خوشحال و بعضی دیگر را بیش از پیش وحشت زده کرد. درین مردمی که بار دیگر در خانه کد خدا جمع شده بودند، فقط پدر رحمان آرامتر از دیگران بود. او من گفت پسر من بچه ها قلی است. جوانهای دیگر هم باعقل و شعورند. آنها می رانند چه باید بکنند. باید به خدا توکل داشته باشیم. من حتم دارم خداوند آنها را حفظ خواهد کرد.

آن شب را اکثر اهالی در کابوس وحشتناکی به سر بردن. خواب به چشم ان کسی نیامد. طوفان مهارگیخته و خشمگین بود و تا صبح بر زمین و آسمان تازهانه می کوفت. شووان در تمام طول شب زوجه های شوم برمی کشید و ناله های غم سر می داد.

نزدیک صبح طوفان از نفس افتاد. قهر طبیعت فروکش کرد، باد آرام شد و ابرها پراکنده گشتند. ده نفر جوان مصمم آماره رفتن

به بیابان و یا قتن سافران شدند . از آن طرف رحیم هم با اجازه پدرش شووان را برداشت و همراه جوانها به راه افتاد . حیوان با هوش پیشاپیش گروه پوزه را در برف فرو می برد ، رد شب پیش خسود را می بوبید و پیش می رفت . بعد از سه ساعت راه پیمایی سخت و سنگین ناگهان شووان ایستاد و سر را بلند کرد ، دم را تکان دارد و تک تک پارس کرد . چند لحظه بعد به سرعت رو به طرفی دید ، در نزد یکی برجستگی بزرگ که برف آن را پوشانیده بود ، ایستاد . در آنجا به جست و خیز و سروصدای بلوکدن برفها پرداخت . جوانها هم اتفاق و خیزان به آن سود ویدند . در این وقت در کنار برجستگی ، برفها تکانی خورد و شکافته شد . لحظه ای داشت . بعد رحمان از زیر برفها بیرون آمد و فریاد زد : دوستان به ضیا ما خوش آمدید .

سه مسافر دیگر نیز سالم و سرحال از پناهگاه بیرون آمدند . برخورد این دو گروه هیجانی پرشکوه داشت . برادرها ، عموزاده ها و سایر خویشاوندان خود را در آغوش یکدیگر انداختند . رحیم در بازوی رحمان اشک شادی می ریخت . آن صحنه پراحساس در آن بیابان سرد و پربرف حرارتی محیب و نشاطی غریب برپا کرده بود . سه ساعت بعد هنگام ورود قاتله به راه استقبال پدران و مادران و کسان دیگر منظره ای سرشار از عواطف دل انگیز به وجود آورد . همه مردم اشک شوق می ریختند و از شادی سر از یا نمی شناختند . آن تا غروب جشن و سرور برپا بود . وقتی که داستان پنام

گرفتن مسافران بازگو شد ، روستا پیان به عقل و فهم رحمان آفرین
گفند و فریار زنده باد رحمان عزنه باد پهلوان به عنان آسمان
رسید .

شب هنگام اعضا خانواره رحمانی گرد هم نشسته و بعد از
دعای شنا به گفتگوهای عادی مشغول شدند . رحیم سریرآورد و از
پدرش پرسید :

- پدر رجان ، شووان چطور توانست روز پرتو تنها به ده بزرگرد و امروز
در میان برف و سرما رد خودش را بگیرد و برود داداش و دوستانش
را پیدا کند ؟

آقای رحمانی :

- عزیزم ، حیوانات و مخصوصا " سگها " دارای قوای حسن نیرومندی
هستند . سگها به مدد حس بویایی و یوم یا هی می توانند رد انسان
یا حیوانی را که چند روز قبل از جایی گذشته اند بگیرند و آنها
را پیدا کنند . حواس اکثر حیوانات از انسان قویتر است . از فاعله
دور می بینند ، می بینند به سرعت زیاد می دویند ، در آب شنا می کنند ،
و در هوا بال می گشایند .

رحیم :

- پس چطور است که انسان به همه حیوانات غالب است و به همه
جانوران و بلکه به همه موجودات کره زمین حکم می کند ؟

آقای رحمانی :

- در کتابهای امری خوانده ای که حضرت عهدالبها^۱ از قوای عاقله و گاشفه در انسان تمجید می فرمایند . انسان به نیروی عقل بسر شکلات غلبه می کند و راه حل مسائل را کشف می نماید . برادرت های عقل و فکر خود را به کار برد . از تجربه گذشته و آزادیده و شنیده خود مدر جست و جان خود و دوستانش را از خطر نجات داد . دانشمندان به کمک قوای عاقله و گاشفه این همه اختراع و اکشاف کرده اند . همان چراغ پریموس که برای نجات این جوانها آن همه قایده را شت ، از اختراقات دانشمندان و مخلوق قوای عاقله و گاشفه است .

حضرت عهدالبها^۲ در کتاب مفاوضات می فرمایند : " انسان در قوا و حواس ظاهره مشترک با حیوان است . ولی یک قوه^۳ خارق العاده در انسان موجود است که حیوان از آن محروم است . این علوم و فنون و اکتشافات و صنایع و کشف حقایق از نتایج آن قوه^۴ مجرد است . . . " در مباحث دیگر به اسارت حیوان درست طبیعت اشاره می فرمایند . حیوان ترقی ندارد ، ولی انسان روز به روز در علم و کمال پیشرفت می کند^۵ . حیوان با آنکه در قوا حستی بر انسان برتیری ندارد ، ولی مطیع انسان است . حضرت عهدالبها^۶

۱- حضرت عهدالبها^۷ در خطابات می فرمایند : . . . انسان همیشه رو به ترقی بوده و سبب ترقی آن قوه عاقله است . ^۸

می فرمایند؛ "... یک طلق ده ساله عرب در باد به دوست سید
شتر را مسخر می کند، به یک صد امی بردوی آورد. غلی بده آن عظمت
را یک هند وی ضعیف چنین مسخر می نماید که در نهایت اطاعت
حرکت نماید ."

قوای عاقله و کاشفه از امتیازات روح انسانی است. انسان
قوای معنوی و احساسات روحانی دارد. شما در دروس اخلاقی
راجعت به این قوا و احساسات خیلی چیزها خوانده اید. نوع بشر
به برکت روح و عقل به کم قوا عاقله و کاشفه بر طبیعت سلطان
شده است. در نسل زمستان که هوا سرد می شود، جانوران به
پیروی از فرمان طبیعت به جاهای گرسنگ مهاجرت می کنند تا در
جا بین که هوا و محیط مناسبتر است به زندگی ادامه دهند. ولی
انسان در جای خود باقی می ماند، از مواد غذایی مخصوصاً در
طبیعت برای ساختن خانه استفاده می برد، خانه را گرم می کند،
لباس گرم تولید می نماید و می پوشد. تمام این اقدامات را به کمک
قوای عاقله و کاشفه انجام می دهد تا بر طبیعت غالب شود و امور
زندگانی را در هر نقطه جهان به رلخواه اداره نماید.

این قوا و کمالات باعث امتیاز انسان از حیوان است، ولی
اگر انسان بخواهد یا مجبور باشد به قوا حسنه مقید گردد،
ادامه زندگانی برای او ممکن نخواهد بود، زیرا این حسنه در
انسان مانند جانوران قوی نمیستند و بدون هدایت عقل راه به

جایی نخواهند برد.

هَوَاللَّهُ

الله گواهی که آرزوی مشاهده انجار کم و تمنای ادراک اسرار. از بیگانگی بجزار نما و به پیگانگی خوبیش آشنایا و کامکار فرما. غمخوارم، غمگاری کن، خاکسارم، بزرگوار نما. بیزان مهریانم تویی، بخششی بخش که رخم تاپنده و درخشنده گردد وزندگی پاپنده میسر شود.

۸۲

مناجات خاتمه

مناجات شروع

مقام انسان

آزادی از اسارت طبیعت

وتعاون بقا

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

”جمعیع کاپنات حرکات طبیعیشان حرکات مجبوره است و هیچ یک متحرک به اراده نیست مگر حیوان و بالاً خص انسان و انسان مقاومت و مخالفت طبیعت تواند . ”

انبیاء می فرمایند خداوند انسان را به صورت خود خلق فرمود. صورت خداوند کمالات و فضائل الهی است. انسان از علم و عدل و محبت و رأفت و دیگر صفات و کمالات بیزدانی نصیب دارد. در عالم هستی این تنها نوع بشر است که مظہر صفات خدای دادگر است. امتیاز اساسی انسان به خرد و بینش است. جمال قدم خرد را عطیه کبری و نعمت عظمی معرفی فرموده اند که به برکت آن مقام انسان ظاهر و آشکار می گردد. حضرت عبدالبهاء در موارد عدیده از مقام انسان تحسین و تمجید فرموده و امتیازات او را بر سایر کاپنات بیان داشته اند. از جمله بیانات عدیده، این که حیوان اسیر طبیعت است و مجبور به پیروی از قوانین و احکام آن. از ترقی محروم است و هزاران سال بر یک حال باقی مانده است. نوع بشر قابل ترقی

است و روز به روز بر ادب و محبت و علم و کمالش افزوده می شود .
انسان به برکت تربیت آسمانی و ملکوتی از اسارت طبیعت
نجات می یابد و به پرورش و کمال نفس خود و غیر خود قیام
می نماید .

برخی از علما و حکماء مادی انسان را در زمرة حیوانات
محسوب می نمایند و قوای معنوی و روحانی را انکار می کنند
یا بی اهمیت می شمارند . حضرت عبد البهای می فرمایند ، این
تصویر حکماء مادی خطای محس است و به مضرات آن اشاره
می نمایند . از جمله درموردی این کلمات از قلم توانای آن حضر
صادر شده است :

” جمیع ملل در فکر ترقی خویش و تدنی ساکرین اند ، بلکه
در فکر منفعت خود و مضرات دیگرانند و این را تنافع بقا
شمرند و گویند اساس فطری عالم انسانی است ، ولی این بسیار
خطاست بلکه خطای اعظم از این نه . ”

آن حضرت تنافع بقا را که اصل اساسی حیات نهایت و حیوان
است ، در زندگی نوع بشر مردود می دانند . به جای آن بر
ضرورت تعاضد و بقا تأکید می نمایند . تنافع بقا به معنی
نزاع و جدال از هرای زندگاندن و زیستن است . اگر این
اصل در حیات بشری پذیرفته شود ، سرنوشت نوع انسان
همین خواهد بود که هست - جنگ و خونریزی دائمی و تجاوز

و تعدی قوی بر ضعیف. حضرت عیدالبها، اجرای این اصل را برای
حیات بشر مضر می شمارند. از جمله می فرمایند :

”از اعظم اساس دین الله و معانی کلمة الله و تکلیف احباب الله
تعاون و تعاضد است. زیرا هالم انسانی، بلکه سایر کائنات نامتناهی
به تعاون و تعاضد قائم و اگر تعاون و تعاضد متبارله درین کائنا
نمیاند، وجود به کلس متلاشی گردد.“

گرگ و پلنگ با دندان و چنگ جانداران دیگر را پاره می کنند.
این عمل را به پیروی از طبیعت خود انجام می دهند. مار و عقرب
نیش می زنند. این اقتضای طبیعت آنهاست. زیرا که در چنگال طبیعت
اسیرونند. اما آدمیان به نیروی تدبیر طبیعت را مهار می کنند و بر نفس
خوبیش که جلوه ای از عالم طبیعت است فایق می شوند. انسان به
دیگران مهربانی می کند، به پرستاری و تیمار جانداران می پردازد،
اما اگر انسان اسیر طبیعت گردد، از حیوان پست تر می شود. همنوعاً
خود را می کشد، ممالک و شهرها را ویران می کند، بربی گناهان ظلم
روا می دارد. انسان به یعن تربیت اخلاقش ملکوتی و قلبش پاک و پسر
مشهر می شود. به کمک درماندگان می شتابد، اشک از چشم درماندگان
و پتیمان پاک می کند. قلوب دردمندان را تسلي می دهد، حیوانات
خسته و مجرح را درمان می کند. نهایت سعی مبذول می دارد تا
باشت خوشحالی عموم شود و جمیع نقوص را خوشبخت و مسرور نماید.

۱

الها، معبدوا، طکا، مقصودا

به چه لسان تو را شگر نعایم غافل بودم آگاهم فرمودی ،
معرغش بودم بر اقبال تأبید نمودی . مرد بودم از آب
حیات زندگی بخشیدی ، پژمرد بودم از کوثر بمان که
از قلم رحمن جاری شده تازگی عطا کردی . پسرور دگارا
وجود گل از جودت موجود ، از بحر کرم محروم مفرما
واز دریای رحمت منع مکن . در هر حال توفیق و تأبید
می طلبم و از سما نضل بخشش قدیمت را سائتم . تو بسی
مالک عطا و سلطان ملکوت بقا

مناجات خاتمه

مناجات شروع

کمالات انسانی

حضرت عهدالبها، می فرمایند :

"مقصد اصلی انسان باید ترقی در کمالات

عالی انسانی باشد تا هر روزش بهتر از روز

پیش باشد . "

هر موجودی در عالم هستی دارای قوایی است. چون آن قوا تربیت گردد، کمال حاصل می شود. انسان هم دارای قوا و استعداد های است. استعدادهای جسمانی، استعدادهای عقلانی و استعداد روحانی. اگر این استعدادها به درستی پرورش یابند، کمالات جسمانی و عقلانی و روحانی حاصل می گردند. کمالات روحانی در ایمان به خدا است، در محبت و خدمت است، در خیرخواهی و حسن نیت است. کمالات انسانی در آراستگی ظاهر و باطن است در ترقیات فردی و اجتماعی است. در تاب و توان و تحمل مشقات است. کمالات عقلي در فهم و ادراك است، در علم و دانایی است، در کشف اسرار است.

در کتاب بدایع الاشار مطلبی به این مضمون مذکور است که روزی حضرت عهدالبها در سفر غرب در یکی از پارکهای زیبای پاریس

گردش می فرمودند . طبیعت با جلوه و شکوه بود . هوا معتدل ، درختها پرشکوفه ، چمنها سبز و خرم ، آب در ریاچه مانند آینه شفاف بود و قایقها روی آب سیر می نمودند . منظره بسیار با لطف و صفا بود . آن حضرت به مشاهده ^{آن} لاهمه طراوت و زیبایی می فرمایند :

فت

"در این محل جمیع اشیاء در منتهی درجه" نمایش و لطافت نتیجه و کمال خلقت آنها است مشهودند ، مگر این هیاکل بشری که از کمال و نتیجه" حیات خود دوست و مهجورند و چون بهاشم محشور و به نظری چنان ریده می شوند که آنها برای خدمت عالم مادری خلق شده اند نه مادریات برای خدمت و ظهور کمالات انسانی "

در آثار گهربار حضرت مولی الوری مطالبی به این مضمون مذکور است که در عالم هستی مراتب محدود است و کمالات نامحدود . اعظم رتبه در این جهان رتبه" انسانی است و فروتر از آن ^{به} ترتیب مراتب حیوانی و نباتی و جمادی . در مرتبه" انسانی هرچه علم و معرفت بیشتر اکساب شود ، باز می توان عالم تر و داناتر شد . هرچه انسان مهریانتر ، بردبار و نیکوکارتر شود ، باز می تواند در این کمالات به ترقیات بیشتر نایل آید . هرچه خیرخواه و خوش نیت گردد و هرچه در خدمت به نوع توفیق حاصل نماید ، باز راه خیرخواهی

و نیت خوش و توفیق خدمت به روی او گشوده است.

این از الطاف پروردگار تواناست که میدان فضایل و کمالات
محدود به حدودی نیست و آسمان بزرگی و برآزندگی چنان بلند
است که غایت و نهایت ندارد. بنابراین، افراد انسان قادرند،
هرچه همت و اراده ایشان اقتضا نماید، دراین میدان بی‌انتها
پیش‌روند و در آسمان بلند پرواز کنند.

روزی دختر نوجوانی به مادرش می‌گفت:

”منادر، مردم از کمال محبت می‌کنند و آن را تحسین می‌نمایند،
ولی من درست‌نفع داشتم کمال به چه معنی است و چه کسی را صاحب
کمال می‌گویند.“

مادر در جواب گفت:

”عزیزم، همین سؤال سرآغاز راه کمال است. اگر بتوانی جواب
سؤال خود را پیدا کنی، درهمان حد صاحب کمال می‌شوی. معنی
کمال را به راههای مختلف می‌شود فهمید و درک کرد. یک راه این
است که مردم را با یکدیگر مقایسه کنیم و فرق آنها را تشخیص بد هیم
در یک طرف کسانی را می‌توان یافت که خشن و تند خود، بد خلق و
خونخوارند. ظاهر و باطنشان پلید است و آلوده. جاہل و غافلند
در طرف دیگر نفوسی را می‌توان دید که ملایم و نرم سرشت، خوش خواه
و مهربانند. ظاهر و باطنشان هاک و هاکیزه است. عالم و آگاهند
و با تمام جهان در صلح و صفائح سر می‌برند.“

بعضی از افراد کلامشان زشت و سخشنان درشت است.
برخی دیگر بیانشان شیرین و لحنشان محبت، انگیز است. مردمی
وجود دارند که ما را از خود می‌رانند و فرار می‌دهند. ولی نفسی
وجود دارند که با را به سوی خود جذب می‌کنند. انسان از معا
آنان محظوظ می‌شود و از همد می‌ایشان بهره می‌برد. فرق این
دو گروه باید دیگر در بود و نبود کلالات انسانی است. گروهی
از هر نوع کمالی بی نصیب اند و گروه دیگر به انواع ~~کمالات~~
آراسته اند.

امروز این کلمات را زیارت می‌کنیم و در لحن قلب شدت می‌نماییم
ای پسر روح

هر طیور را نظر بر آشیان است و هر بلملی را مقصد جمال
گل مگر طیور افتده عبار که به تراب قانق قانع شده از آشیان
باقی دور مانده اند و به گلهای بعد توجه نموده از گلهای قرب
محروم گشته اند. ذهنی حیمت و حسرت و افسوس و دریغ که به
ابریقی از امواج بحر رفیق اعلی گذشته اند و از افق ابهی دور
مانده اند

ای پسر حبّ

از توتا ررف امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق قد من فاصله
قدم ایل بردار و قدم دیگر در عالم قدم گذار و در سرادر خلد
وارد شو. پس بشنو آنچه از قلم عزّ نزول یافت (کلمات مکنونه)
مناجات خاتمه

درس دوازدهم

مناجات شروع

احساسات روحانی

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

"اگر تعالیم الهی انتشار باید و وصایای
انهای تأثیر کند و نصائح الهی ظوب را روشن
نماید، نقوص را احساسات روحانی حاصل گردد."

حسین :

جناب مریم ، مدّتی است فکری دارم و نمی توانم آن را درست
باشم، اجازه می فرمایید آن را بگوییم و سوالی بکنم؟

مریم :

بله بگوییید . دوستان شما هم توجه می کنند و باهم گفگو
می کنیم .

حسین :

من به پار دارم که خیلی کوچک بودم، نمی دانم چند سال داشتم
جلو آیینه می نشستم و خود را در آن تماشا می کردم. می دانستم که
تصویر من در آیینه افتاده . گاهی دستم را دراز می کردم تا به عکس
خودم در آیینه دست بزنم و ممکن نمی شد . می رفتم پشت آیینه
تا خود را در آنجا پیدا کنم . از همان روزها فهمیده بودم که

چشم من چیزها را می بینند و با دست می توانم هر چیز را لمس کنم. گاهی چشمان خود را می بستم و باز می کرم. همین کار را با گوش و بینی هم انجام می دارم. فهمیده بودم که با چشم می بینم، با گوش می شنوم، با پوست بدن فشار و گرمی و سردی را لمس می کنم، با زبان مزه ها را می چشم و با بینی بوی چیزها را احساس می کنم.

بعد از مدتی به چیزهای روی گر متوجه شدم. روزی پدرم بعد از یک ماه که به سفر رفته بود، نزد ما بازگشت. به ایستگاه راه آهن رفتیم. من احساس می کردم که شوق زیادی دارم. با اینکه هوا گرم بود، می لرزیدم. نکر می کنم از شوق می لرزیم. وقتی که قطار وارد ایستگاه شد و ایستاد پدرم را از پنجره، قطار دیدم. از شادی فریاد کشیدم. وقتی که پدرم از قطار پیاره شد و مرا در آغوش گرفت، دیدم با آنکه خیلی خوشحالم، اشک از چشما من سرازیر شده است.

غم و اندوه و خشم و حسد و آرامش را هم تجربه کسریه ام. اما آهیچیک از اینها را با چشم و گوش و دست و زبان و پوست بدن و بینی نمی شود احساس کرد. حالا خواهش می کشیم فرمایم اینها را با چه عضوی یا با چه عضوهای بدن خود ادراک می کنیم.

مرتّبی :

بله، من یک دنیا خوشحالم که می بینم نکر شما به چه

موضوعهای مهقی مشغول است. این باعث اقتخار من است که شاگرد
هوشمندی مثل شما و دوستانتان دارم.

طاهره :

من هم متوجه احساسهای بدنی و احساسهای درونی شدم ام
و همان سوالهای حسین فکر مرا هم به خود مشغول می‌کند. از آن
گذشته من درباره احساسها و افکاری که در خواب به من دست
مید‌هد، سوالهایی دارم.

مریم :

موضوع دارد پیچیده تر و مهتم تر می‌شود. اجازه بفرمایید امروز
راجع به احساسات بدنی یا جسمانی و احساسات روحانی صحبت
کنیم. موضوع خواب و رویا بماند برای آینده.
همانطور که متوجه شده اید، انسان دارای احساسات جسمانی
است. گرسنگی و تشنگی وحدا و نور و گرمی و سردی و خیلی چیزهای
دیگر را با اعضا و آلات حسی ادرالک می‌کنیم. ما به احساسات جسمانی
آگاهی داریم. به کمک آنها از حاجات بدنی مطلع می‌شویم.

اما غیر از احساسات جسمانی، احساسات دیگری هم داریم
که ما آنها را احساسات روحانی می‌نامیم. احساسات روحانی بسیار
زیاد و گوناگون است. محبت بین والدین و فرزندان، بین دوستان
و آشنایان و خوشاوندان، احساس روحانی است. مهترین احساس
روحانی هاطنه دیانتی والهی است. این احساسها باعث سرور

قلب و انجذاب روح می شوند، قلیهای مضطرب را تسکین می دهد
وارواح را بشارت می بخشنند. وقتی که درباره ظهور آنها علامه هبیبی
که از دست دشمنان کشیدند، فکر می کنیم، احساسات روحانی به
ما دست می دهد. این احساسات تارهای قلب ما را به لرزش
در می آورد، احساس اشتیاق در ارواح ما بر می انگیزد. آرزو می کنیم
همه وجود ما به حق تعلق باید و همه هستی خوبی را نشار
خدمت به آستان البهی نماییم. به همنوعان خود احساس دلستگی
و پیوستگی می کنیم. همه عالم را چون خوبی و پیوند دوست می داریم،
جوهر اصلی این احساس محبت اللہ است.

احساسات روحانی به روح انسان تعلق دارند. این احساسات
به اندام و اعضای بدن محتاج نیستند. البته در جسم تأثیر می کنند،
مثلاً همانطور که حسین گفت، وقتی لا شوق زیاد به ما دست می دهد،
قلب می تهد، اندامهای ما مرتعش می شود، اشک از چشم ان ما جاری
می شود و تغییرات در پرگار در رون ما روی می دهد. ولی در اصل،
احساسات روحانی از روح سرچشمه می گیرند.

احساسات روحانی قلب را پاک و روح را طاهر می کنند. اخلاق را
را ملکوتی و افکار را متعالی می نمایند. شرات این احساسات تنزیه
و تقدیس، انجذاب و انقطاع و صدق و صفا و استقامت و وفا و جانشنا
ذر حق بندگان خداد است.

حضرت عبدالبهاء به ما تعلیم می دهد که تعلق به خداوند

ما یه خشنودی انسان در زندگانی و سرور قلب است از جط
من فرمایند : اگر قلب انسان به خدا تعلق نیابد، به چه چیز خوش
گردد . اگر امید به خدا نداشته باشد ، به چه چیز این حیات
در روزه دنیا دل بندد ؟

آن حضرت بزرگترین درس احساسات روحانی را از حیات مبارکشان
به ما من دهد و در این باره من فرمایند :

... شماها خدا را شکر کنید که احساسات روحانی دارید
و انجذابات طبی ، دیده بینا دارید و گوش شنوا ، جانی زنده
دارید و قلبی مطواز محبت الله . در هر صیحتی گرفتار شوید به
نورانیت ملکوت سرورید . هر انسانی که احساس روحانی دارد ، تسلی
خاطر دارد . من چهل سال در حبس بودم با آنکه تحمل یک سال
ممکن نبود . هر نفسی را به آن حبس می آوردند ، یک سال بیشتر
زنده گانی نمی کرد . از غم و غصه هلاک می شد . لکن من الحمد لله
در این چهل سال در تهایت سرور بودم . هر صبح برمی خاستم
مثل اینکه یک بشارتی جدید به من می رسید . هر شب تاریک می شد
نور سرور در قلب می انزوا . احساسات روحانی ، تسلی خاطر و
توجه به خدا سبب روح و ریحان - اگر توجه به خدا نبود ، احسا
روحانی نبود ، چهل سال در حبس چه می کردم ؟

طاهره :

من از شنیدن این بیانات دچار هیجان شدم . راستی

حضرت عبدالبها، چطور چهل سال حبس و زندان را تحمل فرمودند؟

متنی:

خود
جواب سؤال شما دراین بیانات مبارک است. آن را بخوانید
و فکر کنید تا همان احساسات بر عین طاهر شود.

هَوَاللَّهُ

ای خداوند مهریان بصیرتها را روشن کن و کوشها را شنوا
نمای، دلهای مرده را زنده کن، نفوس خواب را بیدار نمای.
خداوندا ما را از هر قیدی آزاد فرما و به جهان نامحدود
خوبیش دلالت کن. خداوندا عنایتی فرما که تورا بشناسیم
و عاشق جمال تو باشیم. جویای شمس حقیقت باشیم از هر
افقی طالع شود، طالب رایحه طیبه باشیم از هرگزی انتشار
یابد. خداوندا ما را از عالم محنیود نجات ده و به جهان
نامحدود خوبیش رسان تا در سبیل تو سلوك نماییم، جستجو
تو نماییم و مشاهده جمال و کمال تو کنیم.
توبیس بخشند، توبیس مهریان، توبیس قادر و توانا هم

مناجات خاتمه

مناجات شروع

قدرشناسی مواهب الهی در طبیعت

حضرت عبدالبهای می فرمایند :

"جمعیع کائنات مانند سلسله مرتبط به یک پرگزند
وتعاون و تعاضد و تفاعل از خواص کائنات و
سبب تکون و نشوونمای موجودات است ."

آفریدگار توانا جهان را به صرف تخل و موهبت در نهایت نظم
وارتباط خلق فرمود . در آثار امر فرزیز الهی مذکور است که بین
اجزا و عناصر جهان هستی پیوستگی وجود دارد و جماد و نیمات
و انسان و حیوان در هستی یک پرگزیر تأثیر دقیق و منظم دارند . این
حقیقت به کلام حضرت عبدالبهای چنین مذکور شده است :

"جمعیع کائنات مانند سلسله مرتبط به یک پرگزند "

دانشمندان پیوستگی موجودات را به " رابطه زنجیرهای " تعبیر
کرده اند . دانسته شده است که اگر بعضی از عناصر یا موجودات
از میان برخوند ، ممکن است این باعث از بین رفتن بعضی از موجودات
دیگر شود .

در یکی از مجلات مربوط به محیط زیست نوشته شده بود که وقتی
در یکی از نقاط کشور فرانسه مأمورین حفظ محیط زیست مشاهده
نمودند که رویاها نب خوردن قرقاوها علاقه بسیار دارند (قرقاول

پرندۀ زیبای جنگلی است که پرها بسی زیبا و آوازی دلربا و پروازی
جالب دارد .) مأمورین برای حفظ نسل قرقاولهای ، به از میان بردن
روهاها پرداختند و نسل آنها را برانداختند . چند سالی که
گذشت ، در غایت شکنی در رها قتفند که نسل قرقاوی هم برافتاد و جنگل
از وجود این زینت طبیعت محروم گشت .

مأموران ، رانشمندان را از این ماجرا آگاه نمودند و علت
انقراض نسل قرقاوی را جویا شدند . رانشمندان به مشاهده و
مطالعه زندگی قرقاوی و روها در نقاط دیگر پرداختند . درنتیجه
معلوم شد که روهاها هرساله عدد مای قرقاوی زنده شکار می کنند ،
طی چون هر جفت قرقاوی درسال جوجه های متعدد می آورند ،
شمار آنها ^{بیش} از اقداری زیاد می شود که خطر روهاها نسل آنها را ازین
نمی برد .

اما عجیب تر این است که روهاها به بقای نسل قرقاولهای
کمک می کنند ، زیرا این جانوران گوشتخوار فقط به خود نسل قرقاولهای
زنده تناف نمی کنند ، بلکه قرقاولهای مریض و مرده را هم می خوردند .
راز قضیه درهمین عمل روهاها نسبت است . آنها با خود نسل
قرقاوهای مریض و مرده مانع از آن می شوند که ویروسها و میکروبهای
بیماری آنها زیاد شود و پخش گردد . درنتیجه قرقاولهای دیگر
از سراپت بیماری محفوظ میمانند .
عمل مأمورین حفظ محیط زیست که باعث شد نسل روها برآفتد ،

اجازه دارد که لاشه های قرقاووهای مرده باقی بمانند و فاسد شوند.
در نتیجه میگویند ویروسها یعنی که باعث مرگ این پرندگان می شدند
تکثیر یافته، در تمام جنگل پراکنده می شد. پس از مدتی قرقاووهای
در اثر سرایت میگویند و ویروسها به بیماری مبتلا شدند و مردند.
این بود که درین منقرض شدن نسل رهاه نسل قرقاول هم از میان
رفت.

در نزد اهل ادبیان، عوامل و عناصر طبیعت از قبیل آب و آتش
وباد و خاک و موجودات زنده از مواهب الهی شمرده می شوند.
اینها از یک طرف حیات یکدیگر را حفظ می کنند و از طرف دیگر بقای
زنده گانی انسان را ممکن می سازند.

اگر آب نباشد، بقای حیات ممکن نیست - وَمِنَ الْأَاءِ كُلُّ شَيْءٍ حَيٌّ
اگر باد نوزد حرکت ابر از دریا^ل آسی خشکی و نزول برف و باران ممکن
نمی شود و مبارله نطفه درختان نر و ماره و گلهای و شکوفه ها انجام
نمی گیرد. در این صورت میوه و دانه نمی روید و غذای انسان و حیوان
تولید نمی شود. اگر آتش نباشد، حرارت برای گرم کردن جانداران
و گرداندن چرخ صنایع تولید نمی شود. اگر خاک پر از موجودات ریز
و ذرمهایی نباشد، فعل و انفعال شیمیایی در خاک روی نمی دهد
و زمین برای رشد و پرورش درخت و گیاه قابل نمی شود. در نتیجه
زنده گانی حیوان و انسان کل در معرض خطر واقع می شود.

در آینین زدشت و ادیان دیگر قدرشناسی از طبیعت و حیات

از جملهٔ تعالیم مهده است. در نزد برخی از پیروان ادیان و ملتهای جهان بریدن درخت بارور و تباہ کردن گل و گیاه و آلدگی سرچشمهٔ میاه و جویها و رودها گناه محسوب می‌شود. موجودات مختلف زینت عالم طبیعت‌اند. کوه و جنگل و دریا و رود و هر موجود برقی و بحری بر زیبایی و طراوت محیط می‌افزایند؛ انسانهای دانا و هوشمند در حفظ این مواهب سعی بسیاری کنند و در آبادانی و رونق محیط زندگانی جدیت به خرج می‌دهند.

پاکیزگی محیط، حفظ جان جانوران، مراقبت از نباتات، خودداری از آلودن چشمچه سار و جویبار، قدرشناصی از مواهب خداوندی است. این خدمت هم بافت حفظ حیات است و هم سبب زینت عالم طبیعت. حضرت عبد‌الله‌ها، می‌فرمایند: "در عالم ایجاد جمیع کلیبات درنهاست ارتباط و از این ارتباط تعاون و تعاضد حاصل و تعاون و تعاضد سبب بقاء حیات. اگر تعاون و تقویه‌ای از حقایق اشیاء بروانسته گردد، جمیع کلیبات انحلال پابد."

چنان ارتباطی بین نصول سال وجود دارد. سرمای زستان و طوفان و برف و بیوان موجب خرسنی فصل بهار و طراوت نصل نویهار موجب فراوانی محصل در فصل تابستان است. از طرف دیگر بین وقایع مادی از یک سو و عالم روحانی از سوی

دیگر، یا به تعبیر بهترین جهان آب و گل و عالم جان و دل هم ارتباط محکم وجود دارد. بلاپایی وارد بریندگان مخلص خداوند که به جیس و آزار و ضرب و کشtar و زجر و نفی و غارت اموال منجر می‌گردد، با آنکه به ظاهر موجب تضعیف و تذلل نقوص مخلص و مؤمن می‌شود. اما به شهادت تاریخ و سرگذشت پیروان جمیع ادیان، این قبیل موانع و لطمات و صدمات که قسم اعظم آنها را رای جنبه‌ها و جهات مادری است، سبب پاکی و صفائی قلوب و ارواح مؤمنین و ترقی و اعتلای دیانت رب العالمین می‌شود.

حوالا بـ

ای ناطق به شنای حضرت پیزدان در موسی زمستان آنچه طغیان طوفان شد پدر تر و باران و بوران عظیم تر در نصل نویهار لکشن و گزار طراوت و لطافتی بیشتر گرد و حلوات و زینت چمن و لاله زار زیاد تر شود. گریه ابر سبب خنده گل گردد و ددمده رعد نتیجه اش زمزمه بلبل شود و شدت برد جمال و زلابار آورد و طوفان سرد باع را به شکوفه‌های سرخ وزرد بیاراید. اریاح شدید مُنتج نسایم لطیف گردد و باد صبا شعیم گل حمرا گیرد. سفیدی

برف سیزی چمن شود و افسردگی خاک شکفتگی نسرین و نسترن
گردد و بژمردگی شتا تری و تازگی بهاری شود و شدت سرما
اعتدال هوا گردد . سرو ببالد ، فاخته بنالد ، بلبل بخواند ، گل
چهره برافروزد ، لاله ساغر گیرد ، نرگس مخمور گردد ، بنشش
مد هوش بشود ، اشجار سبز و خرم شود ، گشن مجلس انن شود ،
چمن محفل قدس گردد . جمیع این فیوضات و تجلیات بهار اشر
محیمات زستان است و کل سرمه و حیور گشن و گزار از اشر
برودت فصل شتا . لهذا ای اسیر سلاسل و اغلال و رهین و شق
سجن در راه برورد کار ، اگرچه در بلایای شدیده افتادی و در
رزاپای عظیمه گرفتار شدی . کاس بلا نوشیدی و زهر ابتلا چشید
بسا شبها که از شغل اغلال نیارمیدی و بسا روزها که از ازیست
اهل ضلال نیاسودی . آنیست حد مات قویه بود و جلیست
بلیات شدیده ، امیدوارم که این مشقات جسمانیه راحت و مسرت
روحانیته آرد - این حُسرت هلت مسرت گردد و این زحمت باعث
رحمت شود و این نیقت سبب نعمت شود . قسم به سلطان وجود
عالی غیب و شهود که این بلیات سبیل محبوب از جان فزیزتر
است و از شهد و شکر لذ پذیر .

درس چهاردهم
مناجات شروع

سجایای اخلاقی

جمال قدم میفرمایند :
تا توانید خاطر موری مهازارید
چه جای انسان و تا معکن است
سر ماری مکوید تا چه رسد به
مرد مان . ”

در این جهان هرچیز آراسته به زینق است :
زینت طبیعت، دشت و دریا است، کوه و صحراء است، باغ و چمن
است، گزار و گشن است، قمری و قناری است، شاهین و باز شکاری
است.

زینت انسان، کمالات روحانی است، سجایای اخلاقی است. از
جمله سجایای اخلاقی، قدرشناسی مواهب البهی، درک زیبا بیهای
طبیعت و حفظ آفریدهای خدای مهریان است.
تباه کردن جلوه‌های طبیعت، آزوردن جانداران، کفران نعمت است
فرد وسی شاعر نامدار ایرانی می‌گوید :

است
مهازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش
رحم و شفقت به جاندارن، محافظت و مراقبت از گیاهان و درختان
ماهیه، خشنودی انسان منصف و مهریان است، شکر نعمت خداوند

منان است.

اگر سبزه زاری لگد مال شود، اگر گی چیده و پریر گردد، اگر شاخی
پر شعر شکسته شود، اگر حیوانی مجرح و دلخسته گردد، اگر قلب
انسانی آزده شود، لابد کسی به نظم جهان هستی بی اعتمادی
گردد و به عدل و انصاف پشت پا زده است.

حضرت عهد البهاء عالم طبیعت را دوست می داشتند. زیبا بیهای
باغ و چمن و دشت و دمن قلب پر مهرشان را شادمان می کرد. به
منظار زیها و گلها و درختان علاقه مند بودند. نقوص را به رحم
و مروت دعوت می فرمودند. محبت جو هر اصلی گلیه تعالیشان
بود. از جطه درباره رحم و شفقت به حیوانات می فرمایند:
"احبای الهی باید نه تنها به انسان رأفت و رحمت داشته باشند
بلکه به جمیع ذریع نهایت مهربانی نمایند، زیرا حیوان با انسان
در احساسات جسمانی و روح حیوانی مشترک است. ولی انسان
ملتفت این حقیقت نیست. گمان می نماید که احساس جصر در انسان
است، لمهدزا ظلم به حیوان می کند. اما به حقیقت چه فرقی در میان
احساسات جسمانی؟ احساس واحد است، خواه اذیت به انسان
کنی و خواه اذیت به حیوان، ابدًا فرقی ندارد. بلکه اذیت به
حیوان ضررشن بیشتر است. زیرا انسان زبان دارد، شکوه نمایند
و آه و ناله کند. و اگر صدمه ای به اورسد، به حکومت مراجعه کند،
حکومت رفع تعددی کند، ولی حیوان بیچاره، زبان بسته نه شکوه

تواند و نه به شکایت به حکومت مقتدر است: اگر هزار جفا از انسانی
بینند، نه لساناً "مدافعه تواند و نه عدالت" را دخواهی کند. پس
باید ملاحظة حیوان را داشت و بیشتر رحم نمود.

درینغ است حیوان که بی جان شود

د وستی داشتم، د وستدار طبیعت و هاشق زیبا بیهای نباتات
و جانوارن بود. کوهستان را بسیار دوست می داشت. به گل و گیاه
و مناظر زیها دلیسته بود. به پرندگان و حیوانات اهلی و وحشی
عشق می وزید. هر وقت فرستنی داشت روانه کوه می شد، در گوشی
محفوظ می نشست. وقتی که کبکها و تذروها، قرقاولها یا پرندگان
شکاری را می دید یا قوچها و میشها کوهی، بزها و کلها را روی
صخره‌ها مشاهده می کرد، از آنها عکس می گرفت.

در نزد همکی قصبهای که محل تولد او بود، کوهستانی وجود داشت
که هزاران پرنده و جاندار دیگر در آنجا زندگی می کردند. دوست
من صد ها عکس قشنگ از آنها گرفته و مجموعه نفیسی از این عکسها
ترتیب راده بود.

آن دوست خوش قلب و بازوق برای تحصیل به خارج از کشور
رفت، پنج سال بعد به ایران بازگشت. پس از آنکه کاری در طهران
پیدا کرد، برای دیدار دوستان و آشنايان به زادگاه خود رفت.
دربین و سوسایل عکاسی و فیلمبرداری را هم با خود برداشتا باگرفتن
عکس و فیلم ذوق تشنگ را سیراب نماید.

یشک ماه نگذشته بود که شنیدم به طهران بازگشته است.
به دیدنش رفتم. از دیدار من ابراز خوشحالی کرد، ولی احساس
کردم خسته و غمگین است. بعد از احوالپرسی گفت:
— تورا خوشحال و سرحال نمی‌بینم. کمی به چشم ان من نگاه
کرد، آهی کشید و با لحنی اندوهبار گفت:
— دوستان و قوم و خویشان من همه سالم بودند، ولی کوهستان
نزد پاک روستای ما از پرنده و چرندۀ خالی شده بود. مثل این
بود تمام کوهها و دره‌ها مرده اند، جنبندۀ ای در آنجا دیده
نمی‌شد.

پرسیدم: چطور چنین چیزی ممکن است؟
در جواب با همان حالت افسرده گفت:

یک هفته تمام، صبح تا غروب به کوه رفتم بلکه یک عکس بگیرم، اما
بی فایده بود، حتی پرنده هم ندیدم. اهل محل می‌گفتند که
عدمای شکارچی بی انصاف در این چند سال همه پرنده‌ها و چرندۀ
را قتل عام کرده یا از آنجا فراری راده اند. کوهستان بی روح شد
به جسم بی جان بدل گشته است. صد افسوس که نادانی و خودخواهی
عدمای انسان بی‌رحم و هوسیاز این منطقه را از آن همه زینت طبیعت
محروم کرد. افسوس!

تو وست من با گفتن این کلمات سرش را برگرداند تا من حزن
شدید او را نبینم.

ای پرروج

نفس بشکن و چون همای عشق به هوای قدس پرواژ کن و از نفس
بگذر و با نفس رحمانی در فضای قدس رهانی بیارام
(کلمات مکنونه)

هوا لا به می

ای سیزه نوخیز باغ عنایت باغبان احدهیت ترا نهال دست
نشان موهبت فرمود و بوستانی قدرت ترا تربیت کرد و از جوهر
فضل آب راد . رجا از محیوب ابهی داریم که در نهایت
سیزی و خرمی در این چمنستان حقیقی جلوه نمایی می
والله به علیک

۶۶

مناجات خاتمه

مناجات شروع

تساوی حقوق رجال و نسای

حضرت عهد البهاء در خطابات مبارکه می فرمایند :

"جمعیع کاهنات موجوده مذکور و مؤنسند و در مابین

ذکر و انان آنها فرقی نیست"

تساوی حقوق و امتیازات زن و مرد از جمله تعالیم مهمتر
جمال مبارک است. این تعلیم اساسی جزء حاجات مهم و ضروری با
قطعی عصر کنونی است. نسوان در بسیاری از کشورهای جهان
از یک قرن پیش برای کسب حقوق مساوی با مردان سعی و مجاهد
آغاز کرده اند. در بعضی از ممالک زنان توانسته اند امتیازات
مساوی با مردان به دست آورند.

در ادوار قدیم زنان از حقوق حقه خود محروم بودند. گاهی
مردان با آنان مانند بردگان و کنیزان رفتار می نمودند. امروز که
به اراده حق تعالی، عالم انسانی به مرحله بلوغ نزد یک می شود
به نسوان حقوق برابر با رجال عنایت شده و بانوان چه در داخل
و چه در عالم خارج از امری به ترقیات مهمه ناصل آمده اند.

جمال قدم می فرمایند :

- "امروز هر یک از اماهه که به هر قان مقصد عالمیان فائز شد
او در کتاب الهی از رجال محسوب"

حضرت مولی‌الوری می‌فرمایند:

”نساء و رجال کل در حقوق مساوی، به هیچ وجه امتیازی در میان نیست. اگر نسآ مانند رجال تربیت شوند، هیچ شباهتی نیست که امتیازی نخواهد ماند.“

آن وجود مبارک در این باره مثالی می‌فرمایند به این مضمون که عالم انسانی مانند طیور محتاج به دو بال است. اگر یک بال ناقص باشد، پرواز با یک بال ممکن نیست. نقص یک بال نقص بال دیگر است. در مثال دیگر چنین می‌فرمایند:

”عالم پسر به دو دست توانمند است. اگر یک دست ناقص باشد دست سالم از کار بازماند.“

بنا به فرمایش حضرت مولی‌الوری، عقب ماندن زنان در این عصر و زمان خلاف عدل الهی است. در نزد خداوند ذکر و اثنای نیست زن و مرد هر دو انسانند. هر کس قلیش پاکتر و نیتیش خالعتر، در نزد ہر روز گار مقبول تراست. در بیانات مبارکه ذکر زنان بزرگ عالم آمده است. از جطه حضرت مریم، مادر حضرت مسیح، مریم مجذلیه از مؤمنین زمان آن حضرت، آسیه، دختر فرعون در زمان حضرت موسی، سارا همسر حضرت ابراهیم، حضرت فاطمه دختر گرامی پیامبر اسلام را نام می‌برند و می‌فرمایند این زنان بزرگوار فخر رجال بودند.

در دو جدید الهی حضرت طاھرہ ستارہ درخشان آسمان علم و دانایی و عشق و جانهازی، صاحب مقامی عظیم است. نسوان

نداکار و شجاع بسیار در عالم امر ظاهر شده اند که قوت روح و
پاکی و صفاتی فوق بشری آنان مایه "حیرت و اعجاب است. حضرت
ورقه" علیا خواهر معظمه حضرت عبد البهای، میں مارثاروت بلفه"
شهریر بهائی از نسوان عظیم الشانی هستند که سرمشق نیکو
و قد وه "حسنہ" زنان مومن محسوب می شوند.

در امر عزیز البهی مادران به عنوان اول مردمیان اطفال مورد
ستایش قرار گرفته اند و به این جهت تربیت رخمتان مهتر از
تربیت پسران شمرده شده است. بختیران باید روزی مادر شوند
و اولاً رهرو رگدند. بنابراین اگر فضل و کمال کسب نمایند، فرزند
شاپسته تربیت خواهند نمود.

در آثار مبارکه مطلبی به این مضمون مکرر مذکور شده که مقارن
و همزمان با ظهور بدیع البهی استعداد عظیم در عالم هستی
پدید آمده است. نسوان در این استعداد و شایستگی سهی
بزرگ و نصیبی و فرداشته و رارند.

امروز در سراسر عالم جماعت‌کننده از زنان در علم و هنر
و دانش و فرهنگ به ترقیات و مقامات مهمه نایبل گشته اند. بسیاری
از ایشان به عنوان عالیم و محقق و پژوهشک و معلم، استاد دانشگاه
و کارشناس خدمات گوناگون هدیه شده اند. مادران به خدمات عالم انسانی
قائمند. نوابغ بزرگی درین زنان ظهور نموده اند و هر روز که
می‌گذرد جلوه‌های بدین معنی از استعداد و شایستگی ظاهر و

آشکار می نمایند.

هوا لا به

ای بندگان الہی و کنیزان رحمانی صبح هدی ظاهر
است و شمع موهبت کبری با هر نور منتشر است و فیض موفر و
مشتهر. شعاع شمس حقیقت از آفاق غیب محیط بر آفاق است
و فیضات روز مبارک متتابع بر مغارب و مشارق وقت تقدیس
است و دم تنزیه است، زمان جانبازی است و اوان پاکی
و آزادگی. هر یک از احبابی الہی باید به تقدیسی معنی
شود که جهان را طیب و ظاهر نماید چون نور منزه و مقدس
گردند و چون ما طهور مُزیل هر آلودگی
والیها علیکم

مناجات شروع

وحدت اساس ادیان

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

”اساس ادیان الهی یکی است .“

جمال قدم در کتاب مستطیاب ایقان می فرمایند که جمیع انبیای
الله ”حکم یک نفس و یک ذات را دارند .“

آثار ادیان گواه است که جمیع شرایع آسمانی یکی است ، چه که
از سرچشمه واحد غیض الهی سیراب می شوند . حضرت عبدالبهاء
وحدت اساس ادیان را چنین تشریح می فرمایند ::

”هر یک از ادیان مقدسه“ الهی که تا حال نازل شده منقسم
به دو قسم است : یک قسم روحانیات است . . . قسم دیگر که تعلق
به جسمانیات دارد و فرع است و در آن به اختصار زمان تغییر
وتبدیل حاصل می شود .“

در توضیح این تفاوت بیانی به این مضمون می فرمایند که
روحانیات هیارت است از مردان خداوند ، کمالات آسمانی ، اخلاق
الله ، دوستی بین بشر ، عدالت و مساوات و مواسات . اینها اساس
دین است و در چیزی ادیان یکی است . به فرموده آن حضرت
”این اصل است“ ، مقصود آن است که روحانیات اصل

واساس و پایه و بنیاد ادیان است و در ظهورات مختلف تغییر نمی‌کند.

در الواح و آثار مذکور است که هر وقت پیامبری ظهور می‌نماید و تجدید شریعت می‌فرماید، در عالم انسانی حرکتی جدید و انقلابی مظیمه پدید می‌آید. علم و معارف ترقی می‌کند، اخلاق اصلاح می‌شود، همت بلند و مقصد ارجمند می‌گردد. صنایع و بداعی پیشرفت می‌کند. اما وقتی که "دوره" شریعت به آخر می‌رسد و نفوس خود را از فیض الهی محروم می‌نمایند، اخلاقیات تدقیق می‌نماید، "جامعه" بشری به جای ترقی رو به پستی می‌رود. اراده‌کارو همت پست می‌گردد. به همین سبب مشیت الهی به ظهور دیانتی جدید تعلق می‌گیرد و مظہری جدید به هدایت نفوس قیام می‌فرماید. بار دیگر در عالم ظاهر و باطن و در جهان اجساد و ارواح ترقیات جدید روی می‌ردد و روح تازه در کالبد عالم دیده می‌شود.

حضرت عهد البهای لزوم تجدید شریعت را با ذکر مثالهای گویا چنین بیان می‌فرمایند:

"موسم صیف را اقتضاپی و فصل خزان را خصوصیتی و موسم دی را برودتی وقت بهار را نسیم معطری و شعیم معنیری حکمت کلیه اقتضاپی این نماید که به تغییر احوال، تغییر احکام حاصل گردد و به تبدیل امراض، تغییر فلاج شود. پژشک دانا هیکل انسان را در هر مرغ دواهی و در هر دردی درمانی نماید. و این تغییر و تبدیل

هیسن حکمت است.

و در مقامی دیگر می فرمایند :

” خدا یکی است و نوع انسان یکی است، اساس ادیان الهیه یکسی است. ”

در بیانی دیگر با ذکر مثالی دیگر وحدت اساس دیانت و تجدید شرایع الهی را چنین تشریح می نمایند :

” .. ملاحظه کنید که انسان از بدایت حیات تا نها یست در جمیع اطوار یک شخص است. همینطور دین اللہ در جمیع ادوار یک دین است. انسان در بدایت جنین است، بعد از آن طفل شیرخوار، بعد از آن راهق، بعد از آن به بلوغ می رسد، بعد از آن جوان می شود، بعد به کمال می رسد، بعد پیر می شود، هرچند احوال و اطوار مختلف پیدا می کند، لکن باز یکی است. همینطور دین الهی یک دین است. . . ”

خداوند ا مهربانا کریما رحیما

ما بندگان آستان توحیم و جمیع در ظل وحدانیست تو
آفتاب رحمت بر کلّ مشرق و ابر عنایت بر کلّ می بارد . الطا
شامل کلّ است و خصلت رازق کلّ . جمیع و احافظه فرمایی
و کلّ را به نظر مکرمت منظور داری . ای پروردگار الطاف
بی پایان شامل کن ، نور هدایت برا فروز ، چشمها را روشن
کن ، دلها را سرور ابدی بخش ، نقوس را روح تازه ده و حیات
ابدیه احسان فرما . ابواب عرفان بگشا ، نور ایمان تابان شما .
در ظلّ عنایت کلّ را متخد کن و جمیع را متفق فرما تا جمیع
انوار یک شمس شوند ، امواج یک دریا گردند ، اشمار یک شجره
شوند ، از یک چشم نوشند و از یک نسمیم به اهتزاز آیند از
یک انوار اقتیاس نمایند .

توهی رهند و بخشنده و توانا

مناجات شروع

دین و علیم و عقل

جمال قدم می فرمایند :

"سبب علو وجود و سعوان طلوم و فنون
و صنایع است. علم آمانزله" جناح است
از برای وجود و مرقاة است از برای
"صعود"

حضرت مطیع البری می فرمایند :
"اعظم منقبت عالم انسانی علم است و
انسان به عقل و علم ممتاز از حیوان"

اریان الهی علم و دانایی را ستوده و نوع بشر را به کسب
علم امر فرموده اند. علم سبب آگاهی از اسرار طبیعت و وسیله
ترقی عالم انسانی است.

از جمله تعالیم روازده گانه توافق دین با علم و عقل است.
سرچشمه دین و عقل و علم، نضل و رحمت خدای دانا و بینا
است. پس باید با یکدیگر موافق باشند. دیانت قلب و روح انسان
را تربیت می کند. علم عقل انسان را بروزش می دهد و عقل ترازو یا
میزانی است که تیک و بد را می سنجد و علم را ترقی می پخشد.

اما دریغ است که بسیاری از مواهب الهی در دست بعضی از نقوص غافل ضایع می شوند. آنان دین پاک خداوند را به اوهام و خرافات آلوده می کنند، علم را که باید وسیله خوشبختی و آسایش بشر باشد، به خدمت جنگ و انհدام درمی آورند. عقل پیشواپسان جهان که باید در خدمت خیر و صلاح باشد، به خدمت فتنه و نفاق گمارده می شود.

این مواهب الهی در سرچشمه مانند آب زلال و روشن و بگوارا است. مردم ناران پلیدیها را در آب می ریزند و آن را تیره و بدبو و بد طعم می کنند. آب که باید مایه حیات باشد، سبب بیماری و مرگ می شود.

اگر دین با علم موافق نباشد، آن دیانت نیست، اوهام است، خیال باطل است. اگر علم با دین مطابق نباشد، ناقص است، تصور کاذب است. حضرت عبد البهای می فرمایند:

”از جمله تعالیمی که حضرت بهما، اللہ اعلان کرد، این بود که باید دین مطابق عقل باشد، مطابق با علم باشد. علم تصدیق دین نماید و دین تصدیق علم. هردو به یکدیگر ارتباط نامه پایند. این اصل حقیقت است و اگر سواله ای از مسائل دینی مخالف عقل باشد، مخالف علم باشد، آن وهم محض است.“

و نیزی فرمایند:

”پس ما باید از اوها مات بگذریم، تحری حقیقت کنیم. آنچه را

که را بدیم مطابق حقیقت است قبل نماییم و آنچه را علم تصدیق نمی‌کند، عقل تصدیق نمی‌کند، عقل قبل نمی‌کند، حقیقت نیست تقالید است، باید این تقالید را دور بیندازیم و تمسّک به حقیقت نماییم و دینی را که مطابق عقل و علم است قبل کنیم. ”

دینانت طالب تربیت و سعادت و ترقی انسان است. علم ^{کی} مایه، کمال و وسیله، ترقی نوع بشر است. عقل سليم خواهان آسود انسان و راهی از گمراحتی و بد بختی است. این هر سه هدف و مقصدشان یکی است و بین آنها اختلافی نیست. بعضی از افراد که از مقصد دین و علم و عقل غافلند، گمان می‌کنند که علم و عقل با دین مخالف است. این اشخاص از علم حقیقی بی‌بهره اند.

علم و دین مانند دو بال است. عالم انسانی به دو بال علم و دین به اوج ترقی پر رواز می‌کند. علم حقیقی علم انبیاء است و مد نیت حقیقی مد نیت الہی است. جمال قدم درستایش از علم می‌فرمایند :

”امروز بهترین درخت دانایی چیزی است که مردمان را به کار آید و نگاهداری نماید. ”

ای محبوب مهریان

د وستانت را برآستانت مقیم نما و پارانت را سرد قسر
سوداییان نما . مجنونات را سرور عاقلان کن ، سرگشتنگانست
را سروسامان بخش و گمگشتنگانست را به گوی خویش بگش
مخمورانت را نشاء ابدی ده و سرمستانت را مستقی سرمدی
هناپت فرما . ای مهریان بزدان من ، خفتگان را بیدار گن
و بیمهوشان را هشیار نما ، بی خبران را آگاه گن و بی خسروان
را دانا و شنوا و بینا و گویا . کل در قبضه قدرت اسیرند
و تو مجیر و دستگیر و معین و ظهیر .

۶۶

مناجات خاتمه

مناجات شروع

تأثیر در قلوب و نفوذ در نفوس

جمال قدم می‌فرمایند :

"قسم به بحر اعظم که در انفاس نفوس مقدسه"

تأثیرات گلیه سستور است علی شان ^{بُوْتِرُ}
فی الاشیاء کُلَّهَا

مرتضی :

د وستان عزیزم، امروز من در نظر دارم درباره "موضوع مهمنی"
صحبت کنم. اما قبل از بیان مطلب مهیل دارم بدانم هر چیز از شما
چه چیزی را در طبیعت زیاد دوست دارید و چه چیزی در قلب
و روح شما اثر مطلوب بیشتری دارد؟

طاهره :

اگر اجازه بفرمایید، من من گویم گل را بیش از هر چیز دوست
دارم. رنگ و بوی گل و زیبایی آن در من حال خوش شو^{جود} می‌آورد.
من آن حالت را نمی‌توانم شرح بدهم. گل روح مرا
زنده و قلبه را سرور می‌کند.

نبیله :

من نوای دلنواز مرغان را دوست دارم. آواز بلبل و قناری
نفعه سار و چلچله تارهای وجود مرا به لبریزش درمی‌آورد و مرا

به هر شمی برد .
بدیع اللہ :

من درختان میوه را دوست دارم . آنها زینت باغ و چمن اند .
هر روز جلوه ای دارند . در بهار برگ و شکوفه " درختان بسیار روند
احساساتی دلفریب در قلب من برمی انگیزند . در فصل تابستان
میوه های رنگارنگ دلچسب ترین شرات طبیعت را به انسان تقدیم
می کنند . رنگ و شکل و عطر و طعم میوه های مختلف هر نوع زوق و
ذائقه ای را راضی و سیراب می کند .

عنایت اللہ :

من ستاره های درخشان و ماه تابان را دوست دارم . زیبایی
و فریبندگی آنها در اعماق وجود من تأثیری زرف و شگرف دارند
وقتی که در آثار مبارکه می خوانم که مومنین را به نجوم آسمانی تشییه
می فرمایند ، حظ روحانی و احسان ملکوتی به من دست می داشت .

حسین :

من آفتاب جهانتاب را دوست دارم که به عالم هستی نسرو
حرارت می بخشد ، گل و گیاه را برپیش می دهد ، هوای کره زمین و خصوص
سال را تنظیم می کند ، و حیات جانداران و افراد انسان را ممکن
می سازد . با طلوع خورشید قلب من روشن می شود و با غروب آفتاب
غمگین . آرزویی کنم هر چه زودتر سپیده " سحر ظاهر شود ، صبح
دلفریب بد مد و خورشیده بیرون آید .

مرتیسی :

از همه شما معنونم. یکاپک شما خیلی خوب و مربوط، عشق خود را به مظاہر طبیعت بیان کردید. من با همه شما احساس‌ها دلنووازتان را تجربه کردم و با شما لذت بردم. شما به خوبی توضیح دادید که هریک از مظاہر طبیعت چه امتیاز مهتمی دارد و چگونه در شما تأثیر می‌کند. مطلب مورد نظر من همین است و حالا می‌خواهم برای شما بگویم انسان به چه چیز در قلوب تأثیر می‌نماید و در نفوس نفوذ می‌کند. حضرت عبدالله‌ها در لوحی خطاب به احباب می‌فرمایند:

”نفوسي از بشر متابعت شما خواهند کرد. شما در دیگران تأثیر خواهید کرد. اخلاق رحمانی از شما به دیگران سراپاست خواهد کرد. امیدم چنان است که سبب شوید چشمهای کسرو بینا شود، گوشهای کر شنوا گردد و جسمهای مرد و زنده شوند.“
و در مقامی دیگر می‌فرمایند:

”ای پارانِ پاک بزدان تنزیه و تقدیس در جمیع شئون از خصوصیات کان است و ازلوازم آزاد کان.“

حضرت غصن اعظم در سفر به ممالک غرب در قلوب نفوس از دانشمندان تا مردم عادی نفوذ نمودند و ارواح را تسخییر کردند. فضایل و کمالات هارکبی شماربود. ثمرات وجود قدسی ایشان علم و کمال بود و اخلاق ملکوتی، را بجهه محبت از پیام

وکلامشان منتشر می‌گشت، شخصیت بزرگشان در حکم خورشید رخسان بود و ماهه تایان. در هر مجلسی به نوعی جذب قلوب می‌فرمودند در مجلسی با علم و احاطه به معارف ادیان و صالح عالمیان، در مجمعی با محبت و دلجویی از دردمندان، در محظی با خدمت و مساعدت به نیازمندان کلامشان موثر بود و بیانشان نافذ و دلنوواز حامی و غمخوار علوم بودند. طبعی بردبار و پذیرفتار داشتند و از کسی حمایت قبل نمی‌فرمودند. در یکی از بیانات مبارکشان چنین بیان راز می‌نمایند:

”جمال مبارک مرا چنان تربیت و تعلیم فرمود که بار دیگران را بردارم، نه آنکه خود بار خود را برد و شناساییم بگذارم“ پیوسته آرزو می‌فرمودند که میاران الهی رُخسان روشن و قلبشان منور باشد و با فضل و کمال و اخلاق و خصال ملکوتی انتظار را به امر مبارک جلب نمایند. در کتاب بدایع الاثار آمده است که یک شب ستاره درخشندۀ ای درآستان نمایان بود. نظر هیکل مبارک به آن گوک پر فروغ اقتاد. خناد مان حضور را فراخواندند، ستاره را به ایشان نشان دادند و فرمودند:

”بی‌ایمید ببینید چه ستاره روشنی است. من می‌خواهیم احبابی جمال مبارک مثل این ستاره روشن باشند.“ نفوosi که به انفاس قدسی حضرت عبد البهای تربیت یافتند، هر یک درختی بارور و پر شعر شدند، کام جان جهانیان را شهربیسن

نمودند، در قلوب و عقول نفوذ کردند و جمع کثیری را به شریعت
جمال قدم هدایت و تبلیغ نمودند.

هرگز به محضر جمال قدم بحضور حضرت عبدالبهاء مشرف می‌گشت
وستخوش انقلاب می‌شد، راه و روش زندگانی گذشته را ترک می‌گفت
و به خدمت اهل عالم قیام می‌نمود.

من امروز می‌خواهم این نکته را گوشزد کنم که سرمشق معا
وجود مبارک حضرت عبدالبهاء است. باید راه ایشان را در پیش
گیریم و به پیروی از تعالیم جمال قدم در اعماق وجود نفوس بشری
نفوذ کنیم. نفوذ در غیر با نیت خیر و به مدد صفات و اخلاق رحمانی
است، به باری ادب و ظرافت، خدمت و محبت، سعی و کوشش
در کسب علم و کمال ولسان شفقت و خوش قلبی است.

حضرت عبدالبهاء در ضمن بیانات عدیده بندگان حضرت
بیزان را به روش و سلوك الهی فرا می‌خوانند. از جمله در مقامی
می‌خواهیم :

رجای این هدیه چنین است که درستان حقیقی چنان روش و
سلوک نمایند که بهائیان در نزد کل سردمقردانی بیانند و
مشهور و معروف به پاکی فطرت و طهارت طینت
طاهره :

بحث امروز در قلب من تأثیر نوق العاده دارد. وقتی که
کلمات دلنواز حضرت عبدالبهاء را می‌شنیدم، با خود فکر می‌کردم

که آن وجود مقدس ما را به خیرخواهی و غمغواری، به محبت و خدمت به نثار جان و مال در راه آسایش نوع انسان امری فرمایند. از طرفی در عالم کسانی یافته‌می‌شوند که ما را به دشمنی و کین - خواهی، به غصب اموال و به قطع ریشه^۱ حیات همتوغان دعوت می‌کنند. در دل خود می‌گفتم، بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا.

مریم^۲ :

خیلی خوشحالم که می‌بینم مقصود و هدف درس در همین جلسه ظاهر شده و کلام حق در قلوب نفوذ کرده است.

حوالله

ای پاران البهی وقت هیجان جان وجودان است و هنگام جولان در میدان، جان‌نشانی کنید و مهربانی نمایید و به هدایت نقوس انسانی پردازید، شمعی روشن کنید و گشنبی بپارایید. آیام بگذرد و زندگانی بین اثر و شر ماند. تا وقت هست و تیر در شست شکاری بیفکنید و صیدی بینمایید. این صید رضای البهی و این شکار موهبت رحمانی، یعنی عمل به موجب تعالیم بزرانی

و علمکم البهای، الابهی

درس نوزدهم

مناجات شروع

حیا و عزت نفس

جمال قدم می فرمایند :

در وجود آیتی موجود و آن انسان را از آنچه شایسته ولا بق نیست منع می نمایند و اند.

حراست می فرماید و نام آن را حیا گذارده و لکن این فقره مخصوص است به معبد و دی

گل دارای این مقام نبوده و نیستند . ها

در پیرامون ما، جهان طبیعت، عالم خلقت سرشار از جلوه و جاذبه ها است. در باغ جلوه، گل و ریحان، در دشت و صحراء جلوه، کشتزار سبز و خرم دیدگان اهل دل را می نوازد : درخت به شاخه، پرشکونه و شاخصار پرسار، بلبل به نفمه، دلنوواز، طاووس به چتر خوش نقش و نگار جلوه گری می کنند و جذب قلوب می نمایند .

زینت انسان به فرموده، جمال رحمن علم و آداب است.

برترین علم خود شناسی است. انبیاء فرموده اند :

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ أَنَّهُ

(هر که شناخت نفس خود را پس شناخت خداي خود را)

برترین آداب، حیا و عزت نفس است. در بیان جمال قدم

حیا آیت وجود یعنی نشان انسانیت خوانده شده است.
هرگز از سالهای کودکی درباره خود می‌اندیشد و هر شاگرد
هوشمند از خود می‌پرسد : من کیستم، چیستم، برای چه به این عالم
آمده‌ام؟ انسان میل دارد خود را بشناسد . بیایید به کمک هم
سعی کنیم خود را بشناسیم . از اینجا شروع کنیم که آیا از آیت وجود
یعنی حیا بهره مندیم؟ آیا از رفتار و گفتار خارج از شأن انسان ،
خارج از حد و ادب و قرار آزده خاطر و متاثری شویم؟ اگر جواب
نهایت است، پس ما از زینت حیا نصیب داریم .
این آزمایش را با صفات دیگر نیز می‌شود انجام داد - با هوشمندی
مهریانی، هر دهاری و بزرگواری و سایر صفات و کمالات .

هر صفت و کمالی که در خویش تشخیص دهیم، هر علم خود شناسی
ما افزوده می‌شود . بعضی از مردم ضعفهایی دارند - یکی بی طاقت
است، اگر خواهان چیزی باشد، باید برای او فراهم شود و گزینه
گریه و زاری می‌کند، دیگری هر وقت با پدر و مادر بیرون می‌رود، باید
برای او چیزی بخرند، و گزنه آه و فغان سر می‌دهد . سومی به هر
کس و هر چیز حسودی می‌کند، رشک می‌برد و رنج می‌کشد .

برای روشنتر شدن موضوع به گفتگوی طاهره که دختری است
پا زده ساله با پدرش گوش بد هیم . آنها برای گردش از منزل خارج
شده‌اند . صحبت کنان در سایه درختان در کنار خیابانی خلوت

قدم می‌زنند .

طاهره :

بابا، چرا بعضی از مردم این همه به یکدیگر خیره می‌شوند؟

پدر:

عزیزم، شاید برای آنکه درست تربیت نشده‌اند. چشم و گوش
و دست و زبان و تمام وجود انسان باید تربیت شود. مردم قدیم
گفته‌اند "حیا در چشم است" در چشم بعضی از مردم حیا نیست
چونکه درست تربیت نشده‌اند. از مردم حقیقی محروم بوده‌اند.

طاهره :

بله، بابا، باید هست که از چند وقت پیش به من می‌گفتید که
در کوچه و خیابان نباید به کسی خبره بشوم. این درست، اما
من نمی‌دانم که چشم و گوش و دست و زبان را چطور باید تربیت
کرد.

پدر:

ما همه اینها را در گذشته به شما باد راده‌ایم. شما هم
خوب تربیت شده‌اید. اما هیچ وقت مستقیماً درباره آنها صحبت
نکرده‌ایم. چشمهای انسان در صورتی درست تربیت شده‌است
که بدآند به هر کس و هر چیز چطور و چقدر نگاه کند تا از شئون
ادب و اعتدال خارج نباشد.

طاهره :

درست نمی‌فهم مقصود شما چیست. می‌دانم ادب چه معنی

دارد . اما نی دانم اعتدال به چه معنی است .

پسند :

بگذار جواب را با هکی دو مثال روشن کنم . ما در زندگی به بعضی اشخاص و بعضی چیزها باید به وقت نگاه کنیم . به بعضی دیگر نگاه مختصر پکنیم ، به گروه دیگر اصولاً " لازم نیست نگاه کنیم " . در هر یک از این سه مورد ، معنی اعتدال با موارد دیگر فرق می کند . از این گذشته هرگزی به انتخاب وظیفه ای که رارد ، به مردم به طرز خاصی نگاه می کند . نگاه پزشک به بیمار با نگاه مرتبی به شاگرد و با نگاه فروشنده به خریدار فرق دارد . پزشک برای معاينه و کشف مرضی نگاه می کند . مرتبی برای تعلیم دارن و اطلاع از مقدار فهم شاگرد به او نگاه می کند و سومی برای کسب اطلاع از مقصد خریدار . هر کدام از اینها باید اعتدال را رعایت کند .

طاهره :

بابا ، خواهش می کنم باز هم بیشتر توضیح بد هید . دارم چیزهایی می فهمم .

پسند :

آفرین دختر خویم . نگاه کن . وقتی که ما از خانه بیرون می رویم و به منزل بازمی گردیم ، می گوییم در کوچه کسی را دیدم یا به آشنا می بربخوردم که به جایی می رفت . روشن است که با یک نگاه کوتاه متوجه این افراد شده ایم . نگاه کردن به اندازه ای که بدانیم چه کسانی

در پیامون ما رفت و آمد می‌کنند و مردم را از یکدیگر تشخیص نمی‌یابند همیشه و دنیای اطراف خود را بشناسیم، این در حد احتدال است. احتدال یعنی میانه روی، احتدال نقطه مقابل افراط است. افراط یعنی زیاده روی، احتدال مطلوب است و افراط مذموم، حالاً برگردید به تربیت چشم. باید بگوییم در احوال عادی نگاه انسان به اشخاص باید ملایم و محبت آمیز باشد.. بعضی نگاه‌ها مردم را آزار می‌دهد، نباید چشمها را به مدت طولانی به دیگران بروزیم، نباید سر و رو و قد و بالای کسی را پشت سر هم برآورد از کنیم. نباید به لباس و وسائل دیگران خیره شویم. نگاه باید کوتاه و همراه حیا باشد : در یک نگاه سریع باید بتوانیم تشخیص بد همیش چه کسانی از کنار یا از برابر ما عبور می‌کنند و تکلیف ما در مقابل آشنا و بیگانه چیست. خلاصه انسان باید طوری به دیگران نگاه کند که مردم او را نه نضول بدانند و نه کج و کودن بخوانند . نگاه به آشنا با نگاه به بیگانه فرق رارد . نگاه به بیگانه کوتاه و تا حدی خالی از احساس ولی مواد تبادل است. نگاه به آشنا کسی طولانی تر است. در چشمهای انسان فروغ شادی ظاهر می‌شود و با لبخند آمیخته با احترام همراه است. اما باید متوجه باشیم که شرط حیا این است که به فاصله‌های کوتاه، در ضمن سلام و گفتمان و احوالپرسی نگاه خود را از روی طرف صحبت پردازیم و دنیا ره باز گردانیم. هر وقت حرفی می‌زنیم با آشنا می‌تعارفی می‌کند، باید

لبخندی بز نیم، پلکها را به هم نزد یک کنیم، سرمان را اندکی پایین
بیندازیم با حرکت بد هیم، دوباره نگاهمان را به چشم ان طرف برگردانیم.
لبخند و نگاه به بزرگتران با لبخند و نگاه به همسالان و کوچکتر
باید فرق داشته باشد. در مقابل بزرگترها باید با احترام و تکریم
هر آنرا باشد، در مقابل همسالها باید با احترام و محبت ^{به} لاطور مساوی
هر آنرا باشد، و در مقابل کوچکترها باید با محبت و احترام - امّا
محبت بیشتر از احترام - هر آنرا گردد.

انسان باید کم کم معنی نگاهها و لبخند های دیگران را درک
کند. هر وقت نگاه و لبخند کسی قلب ما را بیشتر جذب می کند، باید
آنها را یاد بگیریم. همه آداب را با گفتن نمی شود آموخت، باید در
معاشرت با افراد بزرگوار آنها را یاد گرفت. در این وقت پدر را با گوشة
چشم نگاهی پر مهر به فرزندش کرد. ظاهره با نگاهی آمیخته با احترام
وقدرشناسی لحظه ای به نگاه پدرش پاسخ داد، کمی سرخ شد،
پلکها را به هم نزد یک کرد، نگاهش را از روی پدر برداشت، سرمش
را کمی پایین انداخت، دوباره به پدر نگاه کرد و لبخندی زد.

پدر دنبال صحبت خود را گرفت و گفت: آفرین دخترم، پیدا شد
که هم از ادب و هم از اعتدال نصیب کافی داری.

ظاهره :

متشرگم باما، ولی من خودم متوجه نیستم چطور نگاه می کنم بسما
لبخندید می زنم.

پدر :

وقتی که انسان عادت کرد، خود به خود حیا و ادب در رفتارش ظاهر می شود. شرط اول این است که قلب انسان برمهر و نیقش خیر باشد. در این صورت حیا در چشم و گوش و دست و زبان انسان ظاهر خواهد شد.

طاهره :

بدر جان، تربیت گوش و دست و زبان چطور است؟

پدر :

عزیزم، جواب این سوالها منفصل است. خلاصه بگویم، اگر بد ون اجازه در اموال کسی تصرف نکنیم و به وسائل او دست نزنیم، با دستهای خود دست افتادگان را بگیریم و بر سر ضعیفان دست نوازش بکشیم، در این صورت دستهای ما تربیت شده است. در گفتگو و راه رفتن نماید دستها را بجهت حرکت دار، کارهایی را که با دست انجام می دهیم باشد با سلیقه و وقت انجام بد هیم. بر سر افراد ناتوان نماید دست زور دراز کنیم. اینها همه از شروط تربیت دست انسان است. تربیت گوش به این معنی است که به کلام جذی و سودمند به وقت گوش بد هیم و آنها را به خاطر بسیاریم. در معمر حتی نام اشخاص را بدار بگیریم. بند واندرز را در گوش بگیریم، به شنیدن سخنان حکیمانه استیاق داشته باشیم. گوشهای خود را به روی غیبت و بد گویی بیندیم. از استطاع کلام زشت هار داشته

باشیم. سعی نکنیم به مطالبی که به ما مربوط نیست و جزء اسرار دیگران است - چه آشکار و چه مخفی - گوش بدهیم.

درباره تربیت زیان هم زیار گفتگو کرد، اینم. زیان را باید به ذکر و شناخت حق آشنا کنیم، راست بگوییم، به بد گویی و غبیت زیان باز نکنیم. از گفتن سخنانی که باعث آزدگی مردم می شود خودداری ننماییم. سنجیده و آرام و به اندازه صحبت کنیم. بیشتر بشنویم و کمتر بگوییم. صدای ما در سخن گفتن بلند و خشن نباشد، با هر کس به قدر فهم و مقام او گفتگو کنیم.

طاهره:

بابا، خیلی از شما مشتکرم. من را می خیلی چیزها یاد می گیرم. اما مثل این است که عمل کردن به این چیزها آسان نیست.

سیدر:

وقتی که انسان به فکر تربیت و اصلاح خود باشد و نیت او خیر باشد، ادب و اعتدال در تمام وجودش ظاهر خواهد شد و حیا و عزت نفس و زینت صفات و خصلتهای او می شود.

هَوَاللَّهُ

نورِ محبتِ اللّه از پرتو شمس روشن تراست ، هر
رخی که به آن روشن ، رشک آفتاب است و غبظه
مهتابان .

ع

مناجات خاتم

مناجات شروع

آداب

جمال قدم میفرمایند :

”طهی از برای نفسی که به نور ادب
منور و به طراز راستی مزین گشت.
دارای ادب دارای مقام بزرگ است.“

روزی در مجلسی بودم. شخصی بهاشی وارد شد و با ادب
و فروتنی به حاضران سلام گفت. مگر از حاضران با آن شخص کار
داشت و به این جهت وی را دعوت کرده بود به آنجا بیاید. مطلب
خود را با او درمیان گذاشت. آن بهاشی محترم که از آشنایان
من بود، با روی خوش و ادب و فروتنی قول داد درخواست فرد حاضر
را انجام دهد.

خوشروی و وقار و ادب و فروتنی آن شخص بهاشی چنان بود
که در نظر من گویی نفای را معطر کرده بود، گویی ملایک آسمان
در اتاق پروازی گردند. حظ فراوان گردم، مسرور شدم، ذوق زده
شدم. باری دوست بهاشی، بعد از قرار و مداری که گذاشته شد،
با همان ادب و خوشروی خدا حافظی کرد و رفت. از اهل مجلس
کسی که با دوست من کار داشت - آدم بی غرضی بود و نسبت به

بهائیان روش بی طرفانه داشت - نه محبّ بود و نه مفرض.
شخص دیگری در جلسه بود که از صداقت و انصاف بهره
کافی داشت و نسبت به احباب خوش بین بود . فرد سومی هم در
جلسه حضور داشت که خود و طایفه اش نظر خوش به امر نداشتند.
هیچ یک از این سه نفر نمی دانستند من بهائی هستم . بعد از آنکه
د وست بهائی من از اتاق بیرون رفت ، این گفتگو در بین اهل
مجلس درگرفت :

شخص بی طرف :

این شخص (د وست بهائی) عجب انسان شریفی است . چقدر
با ادب و فروتن و فهمیده است . نمی دانم پیرو چه مذهبی است
و به چه گروهی تعلق دارد . هرگه هست و هرچه هست ، یک
انسان واقعی است ، یک مرد شرافتمد است .

من وارد صحبت شدم و گفتم : آقایان من این شخص را می شنا
او بهائی است .

شخص بی طرف :

واقعاً انسان لایق و با ارزشی است .

شخص خوش بین :

من خیلی از بهائیان را می شناسم . هر کسی را از این جماعت
دیده ام خوب و قابل تحسین بوده است . من هیچ بهائی را
ندهدہ ام که آدم بدی باشد .

شخص بدینین :

نمایندگانه همینطور است.

این مذاکره به سبب کار مهندسی که در پیش بود، قطع شد و من نتوانستم از شخص بدینین بپرسم که چرا از خوبی بهائیان تأسف است. ولی همین گفتگوی مختصر کافی است که از آن چند نتیجه مهم بگیریم.

نتیجهٔ اول :

رفتار یک بهائی چنان پسندیده و قابل تحسین بود که در معامله و معاشرت شخص بی طرفی را مجدوب و شیفته^۱ وی ساخته بود.
نتیجهٔ دوم :

اشخاص منصف و صادق که با بهائیان آشنایی دارند، شهادت می دهند که بهائیان مردم خوب و قابل تحسین هستند.

نتیجهٔ سوم :

مخالفان بهائیان هم در جایی که بینند، اشخاص دیگر به خوبی و نیکی بهائیان شهادت می دهند، ممکن است آنها هم به نیکی بهائیان اعتراف کنند. گرچه این اعتراف با تأسف همراه باشد.

نتیجهٔ چهارم :

بهائیان برای این خویند که بهائی هستند و از آداب الہی پیروی می کنند. دیانت بهائی به احباب امر می فرماید که در همه حال با محبت، خوشنود، خوش خلق، تکلیف دان و صاحب آداب مطلع

باشد .

کودکان و نوجوانان هوشمند ، شما هم ممکن است به شنیدن
این حکایت پاک سوال به نظرتان برسد .

وظیفه ما در برابر جهانی که مردمانی خوشبین و بدبین و
بی طرف با هماید مختلف تسبیت به امر پیدا میشوند ، چیست ؟
جواب این پرسش را در تعالیم بهائی می توان یافت . جمال قدم
می فرمایند : "عافرُوا مَعَ الْأَرْبَاعِ كَهَا بِالرُّوحِ وَالرَّيْحَانِ"
در مقامی دیگر می فرمایند :

"طوبی از برای نفوسی که امروز به اخلاق روحانیه و اعمال
طیبه به نصرت امر مالک بریه قیام نمایند "

وظیفه بهائی جز این نیست که با مردم به روح بهائی
معاشت و معامله نماید . به راستی امین و صدیق ، خلیق و مهریان
باشد . اجازه ندهد سنتی اراده و کج خلقی و ملاحظات مارتبی
اورا از راه صواب منحرف نماید و شهرت امر بهائی و تأثیر نیکوی
مؤمنین مخلص جمال قدم ضایع و باطل شود . هر یک آزمایش باید به
شأنی ظاهر شود که هر ناظری را مجدوب و فریضه آرای بهائی
نماید و شئون انسانی ما سرمشق دیگران واقع شود .

اینک سوال دیگری به نظر می رسد . اگر خدای ناگردد ، بعد
از خارج شدن آن شخص بهائی محترم از آن جلسه - فرد بهائی
دیگری در آن مجلس داخل می شد که رفاقت نامناسب و اخلاق قشن

ناپسند بود - آن وقت هریک از آن سه نفر درباره بهایان چه
تفاوتی می کرد ؟

شاید از این مطالب، این پرسش سوم به نظر شما رسیده باشد
که آربهایی را چطور باید یاد گرفت و به دیگران هم تعلیم
دار ؟ جواب این سؤال را در بسیاری از درس‌های امسال و سالها
قبل باید آموخته باشید، ولی برای تکمیل موضوع، خلاصه ای از آنها
را از نظر می گذرانیم.

۱- باید جمیع نقوص را از صمیم قلب دوست داشته باشیم و این دوستی
و سهروردی را در رفتار و گفتار خود ظاهر نماییم.

۲- با اشخاص از بزرگ و کوچک با روی خوش و لب خندان برخورد
کنیم. از حال آنان جویا شویم و با لسان شفت از آنچه مورد
علاوه، ایشان است گفتگو کنیم.

۳- قدر و مقام نقوص را رعایت کنیم. در حضور بزرگتر از خود با ادب
و فروتن ظاهر شویم. با هشیاری و توجه تام به کلام ایشان گوش
بد هیم. کسر سخن بگوییم و سعی کنیم فقط به سوالهای آنها
جوابهای کوتاه و معقول بد هیم. پرحرفی نکنیم، سخن نامرسوط
بر زبان نمایوریم. وقوع که آنان با هم گفتگو می کنند، اظهار نظر
نکنیم. کلامشان را قطع ننماییم. در حضورشان با اظرافت و
کاردانی آماده خدمت باشیم.

۴- با همسالان به مهریانی و خوشروی رفتار کنیم. در ملاقات اظهار سرور نماییم و سعی در سرور کردن قلب آنها کنیم. اگر چیزی، می دانیم که آنها نمی دانند و به آن احتیاج دارند، به ایشان بخواهیم. اگر خسته و رنجورند، به دلجویی بپردازیم. در غم و شادی آنان شریک شویم، همدلی و همدردی ظاهر کنیم. اگر کمک یا خدمتی از ما ساخته است، از آن درینج نوزیم. عیشان را نهینیم و به زبان نخواهیم. به خوبیهای آنان توجه کنیم. از کسی پیش آنها و از آنها پیش کسی بدگویی و غیبت نکنیم. راز آنها را حفظ کنیم و اسرار خوبیش را بی جهت پیش این و آن به زبان نخواهیم.

۵- با کوچکتر از خود نیز خوشرو و مهریان و با محبت و پشتیان باشیم. سعی کنیم قلبشان را شاد کنیم. هرگاه لازم باشد به کمک ایشان بستابیم. هرچیز که برای آنها مفید باشد به آنها بار بد هیم. در خستگی و رنجوری، دلجویی کنیم و آنان را تسلی بد هیم. در سختی و خطر از ایشان دفاع کنیم و نشان دهیم که حامی و پشتیان آنها هستیم.

۶- اگر پسر هستیم به خانمها و دختران احترام بگذاریم. رفتار مآینته با احترام و حیا و ملاحظه باشد. بسیاری از سخنانی را که در حضور پسرها می توان گفت، در حضور خانمها و دختر به زبان نخواهیم. مثلاً با پسرها می توان از کشتنی گرفتن

و متعلق زدن صحبت کرد . غالباً خانمهای این قبیل صحبت‌ها علاقه ندارند . باید بدانیم که نسوان حالات و خصوصیاتی دارند که مربوط به خودشان است و باید محترمانه باشد . در این قبیل خصوصیات کنجکاوی نکنیم و از آنها صحبت نکنیم . پسران باید نهایت ادب و رعایت را در حق نسوان مجری دار آنرا نهایت رنجیده خاطر و آزرده کرد . دختران وزنان بسیار حساس‌اند و پسران نهایت در حضور ایشان ندانم کار و بی‌تکلیف ظاهر شوند . در کارهای سخت و سنگین باید نسوان را معاف کرد و نهایت اجازه داد که آنها خسته و رنجور شوند . هنگام ورود به جایی که نسوان در آنجا هستند ، باید با اجازه و با ادب داخل شویم . بلند سخن گفتن و خنده‌های بلند و بی‌مورد در همه جا و به خصوص در حضور خانمهای خلاف آداب است . کلام پسران در حضور نسوان باید معقول و منطقی باشد در درک احوال بانوان حساس و هوشیار باشند . هرگاه احساس نمودند که حضور یا کلام یا رفتارشان باعث ناآسودگی خانمهای است ، باید کلام خود را قطع کنند و با ادب از آنها خداهاظنی نمایند و از جمع ایشان خارج شوند .

- ۷- دخترها در حضور پسرها باید بسیار خوددار و متین و مؤذب باشند . کلامشان گوتاه و معقول و سنجیده باشد . در هنگاری

وظایفی را که بیشتر به خانمها اختصاص دارد، انجام دهد.
 مثلاً اگر در منزل باشند و مهمان برسد، تهیه غذا و پختو بز
 در درجهٔ اول بر عهده نسوان است و خرد مواد و لوازم در
 درجهٔ اول بر عهده پسران و مردان. دختران باید ملازم
 و با ظرافت باشند و مستور و محجوب رفتار کنند. صدای بلند
 و خشونت و خنده های بیمود و کلام بی ربط از همچیکس مقبول
 نیست، بخصوص از نسوان. اینها به سبکی و تکلیف ندانی
 تعبیر می شود. دختران نباید اجازه دهند کسی در کوچه
 و خیابان نام آنها را با صدای بلند به زبان بخاورد و علاوه
 بر این خودشان هم باید این را در حق دیگران روایت کنند.

رَبَّنَا وَقَنَا عَلَى مَعْرِفَةِ أَمْرِكَ الْعَظِيمِ وَالْتَّحْلِيقِ
 بِخُلُقِ الْكَرِيمِ وَالسُّلُوكِ فِي مِنْهَاجِ الْقَوْمِ.
 يُفَضِّلُكَ الْقَدِيمُ وَجُودُكَ الْعَصِيمُ. إِنَّكَ أَنْتَ
 الْعَلِيمُ. إِنَّكَ أَنْتَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ.

بندۀ آستانش شوقی

درس بیست و یکم

مناجات شروع

محسوس و معقول

حضرت عبد البهاء میفرمایند :

"زمین خواب بود بهار آمد بیدار شد

..... زمین مرد بود بهار آمد زنده

گشت "

حسین با پدرش روی سکویی در وسط جالیز نشسته اند .
اول غروب است ، بعد از خستگی کار روزانه چای می نوشند . در جالیز
خریزه و هندوانه و خیار و گوجه فرنگی و سبزیجات کاشته اند . نسیم
ملایی می وزد ، گرمای سنتگهای راغ بیابان را همراه می آورد و خنکی
درختان و رودخانه داردست را .

حسین در تابستان روزها به جالیز می رود ، در کارها به پدرش
کم میکند . بعضی از شبها در جالیز می خوابد و غالبا " درحالی که
چشمها را به ستارگان دوخته است با پدرش صحبت می کند . او بسیاری
از کارهای جالیز را یاد گرفته است ، ابزار کشاورزی را می شناسد ،
اصطلاحات کشاورزان را هم می داند ، کرت بندی - وجین کردن -
نشاکاری - قلمه زنی وغیره .

گاهی شبها یکی دو سه نفر میهان بزرگ و کوچک هم پیش آنها
می آید . جمعشان که جمع شد ، سر تعریف و گفتگو باز می شود . حسین

با شوق تمام به داستانها و تعریفهای این و آن گوش می‌دهد و آنها را به خاطر می‌سپارد. شبها پدر و پسر به نوبت مناجات می‌خوانند و دعا می‌کنند.

غروب گذشت، تاریکی ہرد، سیاه بر جهان کشید، نسیم
خنثیتر می‌شد، ستاره‌ها در آسمان می‌درخشیدند، پدر به حسین گفت: حسین جان، پک مناجات برای بابا بخوان، دلم گرفته.
حسین بی‌درنگ درستها را به سینه گذاشت، چشمها را بست
و این لوح را تلاوت کرد:

هَوَاللَّهُ

ای نونهال بُوستانِ الٰهی شُکرْ گُنْ حَضُورِ بیْ چُون رَا
که در چُونهارِ هدايتِ کُبری رویدی و به رَشحاتِ سَجَّا
عنایت نشو و نلا نمودی. حال وقت آن آست که بَرگ
و شکوفه نما پسی و بار و شعر بخشی و در شاخص اسار
حقیقت به کمالِ تزیین چلوه نمایی.

عَنْ

بعد از تلاوت لوح مبارک، لحظاتی به سکوت گذشت، پدر و فرزند، هر دو غرق در احساسات روحانی و قلبی بودند. پدر پنس از دقتیه ای سکوت با لحنی پرمحتب گفت: مرحا پسوم، پیروشی عزیزم،

پس از آن پدر به فکر فرو رفت، حسین هم غرق در خیال شد. کلمات لوح دوباره، سه باره از نظر من گذشتند. بعضی کلمات از الواح و مناجات‌های دیگر پشت سر هم در ذهن من آمدند و من رفتند "نهال بوستان الهی، سبزه‌های توخیز چمن محبت الله، ریحان بوستان ایمان، نهال بوستان معرفت الهی، نهال بوستان محبت الله...". باز کلمات دیگر و باز عبارات زیبا و دلنواز دیگر "بهار روحانی، بهار الهی، رشحات ابر عنایت، سحاب رحمت، شمس حقیقت، جویهار هدایت، فیض آسمانی، باران رحمت، نیسان موهبت" سکوت مدتی طول کشید، عاقبت حسین سر برآورد و گفت: پدر، من معنی بعضی از کلمه‌های الواح و مناجات‌ها را می‌دانم و معنی بعضی دیگر را درست نمی‌دانم. بعد کلماتی را که به خاطر من گذشته بود، تکرار کرد و گفت: این همه کلمات و گل و باران و حیا دوباره طبیعت و مانند اینها برای چه در مناجات‌ها و الواح گفته شده است؟

پدر نگاهی حاکی از محبت عمیق به پرسش کرد و گفت: عزیزم، سئوالی که کردی خیلی مهم است. نشان می‌دهد که هوشیار و عاقل و کنجکاوی. توضیح مطلب این است که مثلاً چیزهایی مانند خریزه و هندوانه را می‌توانیم با چشم ببینیم، با درست لمس کنیم، با بینی ببینیم و با زبان بچشیم. اینها را ما با حواس ظاهری حس می‌کنیم.

اینها را می‌گویند چیزهای محسوس. اما وقتی که می‌بینیم جالیز سبز و خرم است، می‌گوییم از دیدن این همه زیبایی روح آدم تازه‌می‌شود حالا بینیم روح آدم تازه می‌شود یعنی چه.

حسین که سراپا گوش بود، گفت: یعنی آدم خوشحال می‌شود. پدر جواب داد: «بله، درست است. اما مقصود من این نیست، مقصود این است که روح را نمی‌شود دید. روح کهنه نیست که تازه بشود. چون ما نمی‌توانیم روح را بینیم و احساسات روحانی را بسا حواس ظاهری تشخیص بد هیم، آنها را لافقل یا احساس قلبی ادرارک می‌کنیم. اما برای آنکه بگوییم چه طور احساس می‌کنیم، آنها را به کمک چیزهای محسوس بیان می‌کنیم و می‌گوییم مثلاً "روح آدم تازه" می‌شود. وقتی که حضرت هدابهاء خطاب به اطفال می‌فرمایند، "نهال بوستان محبت الله"، نهال بوستان الهی "در این بیانات مقصود از بوستان محبت الله دیانت بهایی است - یعنی - بوستانی که نهال آن با درخت آن محبت است. اطفال هم مانند نهال یعنی درخت کوچک هستند که رشد می‌کنند و بزرگ می‌شوند و در آن بوستان پرورش می‌یابند".

حضرت هدابهاء این مطالب را این طور توضیح می‌فرمایند: "حزن و سرور از امور معقوله است و چون آن کیفیت روحانیه را بیان خواهی، گویی دلم تنگ شد یا قلب گشاپشن یافت و حال آنکه در روح انسان و قلب انسان نه تنگی حاصل و نه گشاپشن..."

بعد در تعبیرات مختلف "علم را به نور" و "جهل را به ظلمت"

تشبیه می‌نمایند:

"... وقتی که در خارج بیان خواهی، علم را نور، جهل را ظلمت خوانی و گویی قلب من تاریک بود، روشن شد ... " وهم چنین می‌فرمایند:

"... آن روشنایی علم و آن ظلمت جهل حقیقت معقوله است نه محسوسه ولکن چون در خارج بیان خواهیم، مجبوریم به صور محسوسه بیان کنیم ... "

در آثار حضرت مولی الوری از زیبا بیهای طبیعت، از رنگ و بو و طراوت گیاهان، از حرکات و اطوار جانداران، از آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان، از ابر و باد و باران، از نسیم و جوی و رود و دریا از نفعه بلبل و قمری و فاخته، برای بیان حالات و احساسات روحی استفاده شده است. در این بیانات تعالیم الهی به باران رحمت تشبیه نشده و هالم بشر به زمین تشنده. باران ظاهری زمین را سیراب می‌کند و نشوونمای گل و سبزه را ممکن می‌سازد. باران رحمت الهی اراضی قلوب را آبیاری می‌کند و باعث رشد و ترقی افراد انسان می‌گردد. حسین که بانها بیت علاقه گوش می‌داهد، از شادی چشمانش برق می‌زد. فوق العاده خوشحال شده بود، چیزهای تازه یاد می‌گرفت. معنی محسوس و معقول را می‌فهمید. با آنکه پدرساخت شده بود و دیگر حرفی نمی‌زد، حسین باز غرق در خیال بود و در دل با خود

سخن می گفت : پس حالا می فهم که "از باران نیسان عنایت
نشو و نعا جو واژ فیض بهار هدایت طراوت ولطفت بی منتهی بیا"
معنی چه ای

هوا لا بهمی

ای بزدان مهریان من ، ای جان من ، ای جانان من ، تو آگهی
بر آشکار و پنهان من . این باران سرمست باره پیمانند
و پیمانه به دست بزم کیهان ، اختران آسمان مهر تواند و
چراغان نورافشان سپهر تو و مرغان چمنستان پهشت تو .
این اختران را درخشان کن و این چراغان را رخشند
به نور بی هایان . این مرغان را گبانگ پهلوی بیاموز و این
پرندگان را پرندگی در آسمان آزادگی شب و روز به پار
روی تواند و آشقته موی تو و شیقته خوی تو و بد هوش
بوي تو و سرگشته کوي تو . سهاس ترا ، ستایش ترا که
آفرینش را به پرتو پخشش آراسته و جایگاه راستان را در
جهان بالا خواستی

ع

مناجات شروع

در راه مجمع نوجوانان

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

”ای پروردگار، ای آمرزگار، این محفل به ذکر تو آراسته و این جمع توجه به ملکوت تو نموده دلها پر سرت است و جانها در نهایت بشارت خداوند، مهریان این جمع را شادمان کن و در ملکوت خویش کامران فرماء . . . ”

روحیه و سیمین به مجمع نوجوانان می رفتند. آنها هردو یازده ساله هستند و می باشند از سال بعد در جمع نوجوانان داخل شوند، اما چون به خدمات نوجوانان علاقه و افرادارند، دوستان نوجوان از مدتها قبل آنها را به مجامع و احتفالات خود دعوت می کنند.

این دو دختر بسیار فهمیده و هشیارند. بزرگترها در گفتگو درباره هریک از آنها می گویند : این طفول یک شبی ره صد ساله می رود. در سر راه روحیه به سیمین می گفت: هر وقت می شنوم مجمع پا محققی را هر می گردند، خیلی خوشحال می شوند. دقیقه شماری می کنم

که جلسه زودتر تشکیل شود و زودتر به آنجا بروم.
سیمین در جواب گفت: من هم مجامع و احتفالات را خیلی درست
دارم. از ملاقات دوستان خیلی خوشحال می‌شوم. ولی بچه‌های
بزرگتر را در صورتی درست و حسابی قبول می‌کنند که بدانند
ما هم مثل نوجوانها عاقل و فهمیده هستیم.

روحیه با عجله گفت: من اینها را می‌دانم. ما باید به بچه‌ها ثابت
کنیم که فهم و درک کافی داریم. در کار امری انسان را برای ریخت
و قیاده قبول نمی‌کنند. البته سن و سال کم گاهی انسان را بچشم
نشان می‌دهند.

سیمین جواب داد: درست است و من کاملاً با شما موافقم. ولی از
این موضوع مهتر آن است که من مجمع نوجوانان را درست دارم.
جمع نوجوانان برای من خیلی مهم است. همه بچه‌ها فهمیده
و موذبند. تلاوت مناجات والواح با لحن خوش قلب مرا شاد می‌کند.
چند نفر از نوجوانها لوح و مناجات را بالحنی خیلی دلپذیر
می‌خوانند. از شنیدن اخبار پیشرفت امر، یک دنیا حظ من کنم،
مثلاً وقتی که می‌شنوم عدمای از سرخوبستها، اسکیموها، سیاهستان
آفریقا، مردم جزیره‌های درست به جمال مبارک ایمان آوردماند
از خوشحالی در پوست نمی‌گنجم. همیشه دعا می‌کنم امر پیشرتیر
پیشرفت کند و باعث نجات اهل عالم شود. از نطق و سخنرانی
هم لذت می‌برم. هر وقت کسی نطق می‌کند سراها گوش می‌شوم. سعی

می کنم کلمات و جملات آنها را به خاطر بسپارم. از شما چه پنهان
گاهی در منزل و در تنها می برای خودم به صدای بلند نطق می کنم
خیلی آرزو دارم روزی سخنوری زبردست بشوم.

روحیه با لبخندی پر مهر به زبان آمد و گفت: همیشه به آرزوهای
بزرگ دلبستگی داری. من حتم دارم در آینده ترقی خواهی کرد.
حالا هم چه در مدرسه و چه در درس اخلاق رخت بر جسته ای هستی
و همه تورا قبول دارند. اما من در این روزها از خبر استقامت احبابی
ستمدیده ایران وقت ایمان هموطنان جمال مبارک خوشحال می شوم.
این خبرها مرا منقلب می کند. شادی و غم هردو باهم قلبم را فرا می گیرد.
سیمین با تشنگر از دوستش جواب داد: راستی احباب ایران
سرمشق استقامت هستند. همه آنها فداکاری می کنند. من هروقت
این خبرها را می شنوم در تعصیم و اراده خود برای خدمت محکمتر
می شوم. اما خبرهای دردناک قلب مرا می لرزاند. خبر شهادت بیک
بهائی مظلوم و بیگناه، خبر سوختن خانه و آشیانه احبابی بی پناه،
خبر آواره شدن نسوان و کودکان بهائی باعث می شود به گوش ای
پناه بیرم، اشک بربیزم، دعا کنم، زاری کنم، و از خدا بخواهم بندگان
مخلص خودش را حفظ بفرماید.

روحیه از سخنان سیمین دچار احساسات قلبی شده بود. لحظاتی
چند خاموش ماند. بعد شروع به صحبت کرد: من هروقت به جلسات
بیرون، در قلب دعا می کنم، خدا به همه احباب مظلوم رحم کند. از

خدا می خواهم همهٔ ما را موفق کنده ترقی وعظمت امراللهی خدمت
بکنیم. از طرف دیگر فکر می کنم که جمع ما در کلاس درس اخلاق و
جمع نوجوانان وضیافتها برای ما مانند آشیانهٔ گرم وامن برای
پرند وجوههای آن است. این جلسه‌ها واقعاً آشیان محبت
و مهربانی است و کانون امید و لجویی است. وقتی که نوجوانها
وبچه‌ها با سر و لباس پاکیزه، با ادب و فروتنی، با وقار و هوشیاری
به جلسات داخل می شوند و به حاضرین الله ایهی می گویند واحدا
هرسی می کنند، آنقدر حظ می کنم که حد ندارد. احساس می کنم
در این دنیا تنها نیستم، قلب‌ها بیان یکی است، هذفان یکی
است، مقصد مان یکی است. با یکدیگر همدردی و همدلی داریم.
خوشبختی تمام نوع بشر را آرزو می کنیم. با هیچ‌گز دشمنی نداریم.
کینهٔ کسی را در دل نمی گیریم.

سیمین در جواب روحیه با لحن محبت آمیز گفت: راستی
ما باید شکرگزار جمال مبارک باشیم که ما را در خانواره بهائی
به دنیا آورده است. دوستان ما با صفا و مهربانیند. قلب و زیانشان
یکی است، ظاهر و باطنشان پاک است. من وقتی که به ضیافت
می روم، به بزرگترها اظهار ادب می کنم، به همسالان اظهار اخلاص
و به کوچکترها مهربانی. وقتی که لطفاً در جلسات، مشورت صورت می گیرد و می بینم که ما هم
وقتنی که در جلسات، مشورت صورت می گیرد و می بینم که ما هم

اجازه داریم صحبت کنیم و نظر خود را بگوییم، احساس می کنم
جامعه ما بزرگ و کوچک را محترم می داند و به عقاید همه افراد
احترام می کنند. در جلسات ما احساسات روحانی تقویت می شود.
معلومات ما زیاد می شود. بچه های بهائی در مدرسه مطالعه
خود را خوب می نویسند، خوب بحث می کنند و خوب حرف میزنند.
اینها شعره کلاس های درس اخلاق و مجامع و احتفالات نوجوانان و
جلسات دیگر ماست. از اینها مهمتر من احساس می کنم که باید به
 تمام اهل عالم خدمت کنم. در یکی از جلسات این مطلب مورد بحث
 بود که خدمت کردن، بزرگ و کوچک ندارد، هر طفل بهائی هم
 می تواند با ادب و اخلاق بهائی به امر الله خدمت کند تا چه
 رسد به اینکه علم و آگاهی امری هم داشته باشد و بتواند با زبان
 شفقت و مرحمت با دیگران صحبت کند.

در این وقت سیمین و روحیه به مجمع رسیدند، صحبت شان قطع
 شد. هر دو با لبخند محبت و با ادب و وقار به دوستان نوجوان
 الله ابهی گفتند، وارد جمع شدند و در کنار دوستان خود نشستند.
 چند دقیقه بعد تلاوت مناجات آغاز گشت. آن دو و تمام جمع پیک
 رون و یک قلب و یک فکر شدند و با خضوع و خشوع، تمام وجود خویش
 را به استماع کلام حق اختصاص دادند.

هوا بهی

... ای نورسیدگان نورانی شب و روز جهد نمایید تا به حقایق و معانی بی بزید ، اسرار یوم ظهرور را ادراک کنید و حجج وبراھین اشراق اسم اعظم را اطلاع بباید ، زیان به شنا بشاید وادله وبراھین اقامه نمایید . تشنجان را به ما معین حیوان برسانید و مریضان را شفای حقیقی بد هید . شاگردان حق گردید و طبیان الهی شوید . مریضان انسان را معالجه نمایید . محروم را محروم اسرار کنید . مأیوسان را امیدوار نمایید . خفتگان را بیدار کنید . غاظلان را هوشیار نمایید . این است شعره وجود ، این است مقام محمود

وعلیکم البهاء الابهی

مناجات شروع
مواسات

بیهدمیم ، بشنویم ، بیا موزیم

حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

”واز جمله تعالیم بناهاء الله مواسات بین بشر
است و این مواسات اعظم از مساوات است
و آن این است که انسان خود را بر دیگری
ترجیح ندهد بلکه جان و مال ^{قدای} دیگران کند . . . ”

در یکی از روستاهای بوریست، درین کوههای بلند، چند
خانواره بهاشی زندگی می‌کنند. خانواره رحمانی یکی از آنها
است. دو پسران این خانواره رحمان و رحیم نام دارند. این
خانواره با مردم روستا روابط خوبی دارند. هر وقت وجودشان لازم
باشد به کمک دیگران می‌شتابند و از خدمت و مساحت در حق همیچ
کس در بیخ نمی‌نمایند. محبت و خدمت به خلق و بندگی حق جزء شیم
آنها شده است. . .

یک روز پنجشنبه اواخر آیینه ماه بود. شب قبل این برف سال
به قل کوهها زده بود. آقای رحمانی پسرها را صدا زد و گفت:
خلوه ای که از تابستان در ایوان چهارم نزد یک قله کوه جمع کرده ایم
همانطور در آنجا مانده. تا حالا نتوانسته ایم آن را به ده حمل

کنیم. فردا چهار پنج قاطر ببرید آنها را بارگیند و بیاورید.
روز بعد دو برادر بعد از دعا و نماز صبح خیلی زود به راه
افرادند. روزها کوتاه و شبها بلند شده بود. هوا سرد و نسیم
پرسوز بود و تا مغزا استخوان اثر می‌کرد. امّا دو برادر پولار ^{آب}
بودند. آنها با سخت کوشی و مشقت بار آمده بودند. نه از سرما
باکی داشتند و نه از راه دور و رنج بسیار. در روشنایی نیمه ^{چان}
سحر صعود از کوه را آغاز کردند و بدون وقفه پیش رفتند.

ساعتی بعد تیغ خورشید از پشت کوه برا آمد. نور آفتاب اول
قله‌های کوه و بعد دره‌ها را روشن کرد. با آنکه هوا آفتابی
شد، ولی گرمای خورشید کم جان بود. نسیم آغاز روز پرسوز بود
و گاهی به باد زورمند خزانی مبدل می‌شد و بر درختها و صخره
تازیانه می‌زد. برگ‌های خشک و خزان زده از شاخه‌ها جدا می‌شد
و بر زمین می‌افرادند. وزش باد بر صخره‌ها و بر درختان
و خش خش برگها و گیاهان خشکیده سرود غم انگیز خزانی و مرثیه
مرگ گل و گیاه می‌خوانندند. صدای ریزش آب پنهان سارها بر
صخره‌ها و بانگ مرغان شکاری بر اوچ آسمان حکایت از ادامه
زندگانی می‌کردند.

قله‌های کوهها را برف پوشانیده بود. نسیم کوهستان
داستان سردی برف و سوز سرمای زمستانی باز می‌گفت. رحمان و
رحمی همه آینها را با تمام وجود احساس می‌کردند. آن دو نوجوان

با چابکی و مهارت به دنبال قاطرها از فراز و نشیب دره ها می
گذشتند . زیما پی را تحسین می کردند و سختی را به جان می خردند .
شاخه های هریان درختها از پک سو و برگهای خزان زده به رنگهای
زرد و قهوه ای و ارغوانی از سوی دیگر حکایت از تغییر احوال نصول
سال و تحول روزگار می کردند .

در رامنه کوه تاکستانی پهن و کشیده از پایین تا نیمه کوه در
پسترهای آرمیده بود . از سنگلاخهای کوهستان تهقیه ککها به
گوش می رسید . نیمی از طبیعت به خواب رفته بود ، ولی از نیمه دیگر
صدای زندگانی شنیده می شد . از صدای ریزش آب ، از زوزه باد ، از
تهقیه ککها و از بانگ و فریاد مرغان شکاری ، از سوز برف بر پال
نسیم نفمه حیات به گوش می رسید .

رحمان و رحیم از کنار تاکستان بالا می رفتند . بوی فریزنده پاییز
از زمین و درخت و از تاک و گیاه خشک در فضای منظر بود و مشام را
نوزاش می راد . رحیم با آهنه حرکت یک تصنیف محلی می خواند که
با قد مهای آنها هماهنگ بود . صدای خوب او در کوه منعکس می شد
و بر زیما پی محیط می افزود . رحمان که با حظ بسیار به صدای
برادر گوش می دارد ، ناگهان چشمش به جریان تند آب افشار که اینجا
و آنجا کانه های باغ ها را شکافت و به پایین سرازیر شده بود . رحمان
با اضطراب گفت :

وای خدای من ببین چه آب پر زوری ! این آب از کجا آمده ؟ دارد

تمام باغها را خراب می‌کند.

رحیم در پل چشم‌لاهم زدن متوجه همه چیز شد. به آخر
 باغها بیش از نیم ساعت راه باقی بود. رحمان رو به برادرش کرد
 و گفت:

رحیم جان مثل اینکه اتفاق بدی افتاده. باغهای مردم دارد
 و بران می‌شود. فوری سوار قاطر سفید بشو و چهار نعل برگرد به
 ده. بگوییست سی نفر آدم با هبل و گلنگ و دلهم و پتک و قلم
 آهنی و اگر معکن شد، باروت بیا پند بالای باغها. مثل اینکه آب از
 آنجا سرازیر شده.

رحیم در جواب گفت: داداش، تکلیف علفهای خود مان چه
 می‌شود؟ اگر امروز نتوانیم آنها را حمل کنیم، معکن است فردا برف
 بیاید و علفها از بین بروند.

رحمان با کمی اوقات تلخی گفت: برادر، باغهای مردم، هستی
 مردم دارد از بین می‌رود و تو در فکر چند بار علوفه هستی. زود
 برگرد پنهان، مردم را خبر کن. من می‌روم بالا، نزد پل سرینند پنهان
 چطور شده.

دو ساعت بعد پنجاه نفر کمردم ده همراه رحیم به سرینند
 رسیدند. رحمان جلوتر از همه به آنجا رسیده بود. کوه ریزش
 کرده و جلو نهر آب را سد نموده بود. چند روز پیش آب در پشت
 صخره‌ها جمع شده و از طرف دیگر به سوی باغها سرازیر شده بود.
 ۱۳۱-

وقتی که کد خدا همراه روستا بیان به سریند رسید و وضع را
دید، رحمان را در آغوش گرفت و هر دو چشم او را بوسید و گفت:
اگر شما دو تا برادر امروز ما را خبر نکرده بودید، تکلیف ما بی چاره
با این بد بختی بزرگ چه بود؟ شما فرشته های راه ما هستید.
خدا شما برای پدر و مادرتان و برای همه^ا ما حفظ کند.

جوانها و پیرها^ب سرعت دست به کار شدند. رحمان و رحیم
و چند جوان بیهاشی که همراه جمعیت آمده بودند به کمک آنها
شتافتند. کد خدا هرچه اصرار کرد، رحمان و رحیم به سراغ علوفه^ج
خود شان بروند، آنها حاضر نشدند بروند و گفتند: علوفه^ج ما
مهم نیست، باید این صیبیت قومی را علاج کنیم.

آن روز عصر بعد از هشت پانز ساعت کار سخت و سنگین،
مردم روستا موفق شدند راه نهر را باز کنند و آب را به داخل بستر
نهر برگردانند. مردم همگی خوشحال بودند که باغهاشان خراب
نشده و از دست نرقه بود.

عصر که مردم به روستا باز می گشتند، بعضی از آنها پیامی به
جان رحمان و رحیم دعا می کردند. یکی می گفت:
برادرها، این دو تا جوان مثل پدرشان مردم باگذشت
هستند. وقتی که دیدند به همسایه ها ضرر می خورد، کار و زندگی
خود شان را رها کردند و به دنهال کار مردم رفتند. بعد هم تا
آخر به ما کمک کردند.

دوّمی گفت:

خدا پدرشان را بیامزد، ما را هم از بدبختی نجات دادند.

سومی گفت:

بابا هنر نکرده‌اند. شما چرا این قدر از اینها تعریف می‌کنید. اینها همه کارشان خودنمایی و تظاهر است. بیخیود اینها را بزرگ نکنید. من از اینها هیچ خوش نمی‌آید. که خدا که مرد مسن و عاقلی بود با احتراض و اوقات تلخی حرف نفر سوم را قطع کرد و گفت:

ای والله بابا، دست شما درد نکند. الحق که خیلی بی انسانی خواهد. این دو تا نوجوان بچه سال ما را از یک ضرر هنگفت و بدبختی بزرگ نجات دادند. حالا این آقا دارد حق آنها را کف دستشان می‌گذارد. والله اگر مردم ما را لعنت و نفرین بکنند حق دارند، هرگز از این به بعد به این بندگان بی آزار خدا بدگویی کند، با خود من طرف است. دیگر حاضر نیستم از این حرفهای بی معنی بشنوم. دیگر بس است. چقدر دشمنی، چقدر کینه، چقدر مردم آزاری، مگر خدا را خوش می‌آید؟

ای خداوند بی همتا

ای رب الطکوت، این نقوس سپاه آسمانی تواند، امداد فرما
وبه جنود ملا، اعلی نصرت کن تا هریک نظیر ارد ویسی شوند
و آن مالک را به محبت الله و نورانیت تعالیم البهی فتح
کنند. ای خدا ظهیر و نصیر آنها باش و در بیابان و کوه
و دره و جنگلها و دریاها و صحراءها مونس آنها باش تا به
قوّت ملکوتی و نعمات روح القدس فریاد زنند، تویی مقتدر
وعزیز و توانا و تویی شنوای بینا

روز نیاز آوری

سالی دیگر در کلاس درس اخلاق، در حضور مربی با همسالان به سرآمد، توفيق بسیار حاصل شد و نکته های بیشمار آموختیم. اینک آموخته‌ها و خوشته‌ها را به یاد می‌آوریم و با درستان خویش در میان می‌گذاریم. عنوان درس‌های ما این است.

روزهای پریار زندگانی، عرفان الهی، عمل تهم Cobb اوامر و احکام الهی، خداوند پکنا در ادیان، حضرت محمد بن عبد الله، اظهار امر حضرت باب، اظهار امر حضرت بهاء الله، معترفی اجعالي دیانت بهاشی، قوه هاقله و قوه کاشفه، مقام انسان (آزادی از اسارت طبیعت - تعاون بقا)، کمالات انسانی، احساسات روحانی، قدرشناسی مواهب الهی در طبیعت، سجاپایی اخلاقی، تساوی رجال و نساء، وحدت اساس ادیان، دین و علم و عقل، تأثیر در قلوب و نفوذ در نفوس، حیا و هنر نفس، آداب، محسوس و معقول، مجمع نوجوانان، مواسات.

از این مباحث که آموخته ایم برای یکدیگر سخن بگوییم یا بر ورق کاغذ بنویسیم.

در جلسه آینده جشن پایان سال خواهیم راشت، با شاری

و سرور جشن می گیریم .

(تنظیم برنامه جشن و ترتیب دعوت والدین و دیگران)

مناجات خاتمه

جلسه بیست و پنجم

مناجات شروع

جشن پایان سال

اعلان برنامه	توضیح مکنی از اطفال
سروز	به وسیله اطفال
زیارت آثار مارک	به وسیله اطفال
اجرای نمایش	به وسیله اطفال
گزارش از کارهای تحصیلی و تئاتر از اطفال، از والدین، از دوستان	
تریبیت امری و صاحب منزل	به وسیله مرتبی
نطق نماینده لجنه در سپاه از اطفال، مرتبی، والدین و صاحب	
منزل	به وسیله نماینده دوستان تربیت یا مکنی از والدین
توزيع جوائز و تشویق اطفال	با مشارکت مرتبی - نماینده دوستان
تربیت و مکنی دو نفر از والدین	
موسیقی	
خداحافظی	
مناجات خاتمه	

معانی لغات مشکل

الف

آرای : عادات و رسوم ، روش‌های نیکو

آفاق : کرانه‌ها ، کشورها

آیت : نشان ، ملامت

آئمه : پیشوایان

ابتلاء : آزمایش ، امتحان ، دریلا افراط

ابلاغ : رساندن بهام به کسی

اختراع ^{بُدْ} وجود آوردن ، عالم امکان

اختصار : کوتاه کردن سخن

اختلال : درهم برهم شدن ، تباہ شدن

اخلاع : پاک و خالص کردن ، خلوص نیت و عقیده پاک

ادله : جمع دلیل

ارتقاء : بالا رفتن ، ترقی کردن

اریاح : بادها (مفرد : ریح)

اسارق : دستگیر شدن

استقامت : ایستادگی ، پایداری

استقرار : قرار گرفتن

استماع : گوش دادن

(الف)

اصطبار : صبر کردن ، شکهایی نمودن
اصلاح : درست کردن ، آراستن ، راست گردانیدن
اضطراب : لرزیدن ، پریشان حال شدن
آثار : طریقه ها ، نوع ها ، روشهای ، طورها
اطهار : پاکان
اعاظم : بزرگان
امانت : ماری کردن ، گمک کردن
افتدا : میانه حال شدن ، حد وسط گرما و سرما
افتراض : عیب گرفتن ، ابهاد کردن
اعتلا : بلند شدن ، برد پگری برتری یافتن
آفذا : دشمنان
آفسار : جمع حصر به معنی دهر ، زمان و دوره
آفلاء : بالا بردن
آفیاد : جمع عید به معنی جشن
آغلال : زنجیرها
افشنه : قلب ها
افراط : زیاده روی کردن
افسان : فریاد ، زاری ، بانگ
اقتفاء : درخور و مناسب بودن

أقطار : جمع قطر (به معنی اقليم) ناحیه ، کرانه

اقوال : جمع قول به معنی سخن ، کلام

اكتشاف : کشف شدن ، آشکار گشتن ، کشف کردن

القب : جمع لقب

النهاي : در دل افکندن ، القاء امری از جانب خداوند در دل

انسان

امتناع : خودداری کردن

اماً : کنیزان

امداد : بیاری کردن

امم : جمع امت به معنی گروهی از مردم ، جماعت

امنیع : استوارتر ، منيع تر

اناث : زنان

انجذاب : کشیده شدن ^{به} لاسوی کسی یا چیزی

انحلال : حل شدن

انذار : ترسانیدن ، آکاه کردن

أنظار : نگاه ها ، ریده ها

أنفاس : نفس ها

انقراغی : نابود شدن ، از میان رفتن

انقطاع : گستن از خلق و توجه به خدا در جمیع احوال

انکار : باور نکردن ، منکر شدن

(۴)

انهدام : ویران شدن ، خراب شدن
اوج : بلندترین نقطه
اولها : دوستان ، بندگان مقرب درگاه الهی
اوهم : جمع وهم ، به معنی خیال
اهتمام : غم خواری کردن ، همت گماشتن در امری

ب

باهر : روشن ، ظاهر ، آشکار
بُسْبُوحه : سط و میان و داخل هرچیزی ، گرمگرم واقعه ای چیزی
بُحران : آشفتگی و تغییر حالت
بُدایست : آغاز ، اول هرچیزی
بُدمیع : تازه ، نو (از اسماء الهی)
بُراهیم : جمع برهان به معنی حقیقت ، دلیل
بُریته : خلق ، مخلوق ، مردم (جمع: براها)
بُسط : گستردن
بُصر : چشم
بُحیرت : بیناییس ، داناییس
بُعشت : برانگیختن ، فرستادن ، رسالت
بُعیده : دور
بُغض : کینه ، دشمنی

بقاء : همیشگی ، دوام

بلند : شهر (جمع: بلدان و بلاد)

بلوغ : رسیدن ، چه حد رشد رسیدن

بُسوارق : جمع بارقه به معنی روشن و برق زنده

بهجهت : شادمانی ، سرور

ت

تاراج : غارت ، چاول

تامه : کامل و تمام

تأمّل : فکر کردن ، درواندیشی

تبعید : دور کردن ، نفی بلد کردن

تبیین : توضیح و تفسیر ، بیان کردن

تجّسی : خ دادن ، نمودارشدن (در اصطلاح عرفانی آشکار و نموداری خدا)

تحسین : نیک شمردن و آفرین گفتن

تحقّق : به حقیقت پیوستن

تحکیم : محکم کردن

تحمّل : بردازی ، شکهایی

تحسّل : جایه جاشدن ، برگشت از حالی به حال دیگر

تدّنسی : پست شدن ، ہایین آمدن

تدوین : جمع آوری کردن ، فراهم آوردن و تألیف کردن
تذلیل : خوار گردانیدن
ترتیل : با لحن آهسته تلاوت کردن
ترقی : بالا رفتن و به درجه بلند رسیدن
تزیین : زینت دادن ، آراسن
تسپیح : سبحان الله گفتن ، ذکر خدا و مناجات
تسخیر : مغلوب کردن ، فرمانبرداری کردن
تسلیم : قبول کردن فرمان حق ، گردن نهادن
تشخیص : شمیز دادن و جدا کردن چیزی از چیز دیگر و معین
کردن اینکه چه چیز و از چه نوع است
تشریح : شرح دادن ، قطعه قطعه کردن
تصدیق : باور کردن ، راست و درست دانستن
تضییف : ضعیف کردن ، سست کردن
تصنیف : نوشتن کتاب و مرتب کردن آن ، گونه گونه و دسته دسته کردن
تظاهر : خودنمایی کردن
تعاضد : بازو به بازو دادن ، کمک کردن
تعاون : مدد کاری ، همدیگر را باری کردن
تعبیر : مطلبی را بیان کردن ، مقصد و منظور خود را به عبارتی
بیان کردن
(ج)

تعصّب : ستم کردن ، دست اندازی کردن

تعصّب : زیر بار حق نرفتن

تحفص : جستجو کردن

تفسیر : واضح و آشکار ساختن معنای سخن

تفصیل : شرح و بهان

تفوق : برتری جستن

تقدیس : پاگیزه ساختن ، منزه داشتن خدا

تقطیع : از روی کار دیگری انجام دادن

تکون : بی وجود آمدن ، هستی یافتن

تلات : خواندن کتاب

تمکین : اطاعت کردن ، قبول کردن و پذیرفتن

تنازع : باهم نزاع کردن

تنظیم : نظم دادن ، مرتّب کردن کارها

توفیق : به کاری دست یافتن ، مدار کردن بخت

تھور : بی باکس ، گستاخی

ث

شقّل : سنگین شدن ، سنگینیس

شمراه : میوه (جمع : اشعار)

ثوابت : ستارگانی که ساکن و بی حرکت هستند

(ج)

ج

جاپر : ظالم ، ستمکار

جالیز : کشتزار خربزه و هندوانه و خیار

جبین : پیشانی

جدال ، خصومت ، ستیزه

جمار : هرجیز بی جان و بی حرکت مثل سنگ و چوب

جنود : لشگرها ، سپاهیان

جواهر : مفرد جوهر به معنی گوهر

جهد : کوشش ، کوشیدن

ح

حجّج : دلائل و براهمین

حراست : نگهبانی ، نگهداری

حرمان : ناامیدی ، محرومی ، بی بهره بودن

حزن : اندوه ، دلتگی

حشمت : بزرگی ، بزرگواری

حصر : در حصار کردن ، احاطه کردن

حصل : بیهودست آمدن ، حاصل شدن

حظ : بیهده ، نصیب ، بخت

حکماً : جمع حکیم به معنی دانا ، دانشمند

(ح)

حکمت : عقل ، علم واقعی (حزم و احتیاط و ملاحظه مصالح وقت
و مقتضیات اجتماع و مردم)

حلالوت : شیرینی

حمراء : سرخ

حُسْنی : زندگی ، در حروف ابجد حتی مساوی با هیجده و به مومنین را
اولیه حضرت اعلیٰ که ۱۸ نفر بودند. حروف حتی اطلاق منشو

حیا : شرم ، آزم

خ

خارق العاده : کار غیر عادی

خاضع : فروتن ، متواضع ، افتاده

خرافات : سخنان بیهوده

خشوع : تواضع و فروتنی ، افتادگی

خصایص : جمع خاصیت بمعنی طبیعت خوی ، فایده و اثر چیزی

خلالت : خوی ، طبیعت (جمع : خمال)

خضع : فروتنی کردن

خلد : بهشت

د

درینغ : افسوس ، حسرت

دمدمه : تکلم با غصب ، غرشن (خ)

ز

ذات : نفس و عین و جوهر و حقیقت چیزی

زاده : چشایی

ذکر : مردان

ذلت : خوارشدن ، خواری

ذوق : طبع ، سلیقه ، خوشی و نشاط

ر

راهنق : جوانی که به حدّ بلوغ برسد

رايحه : نسیم یا بویی که به شام برسد

رجال : مردان

رسالات : مفرد رساله به معنی نامه ، نوشته

رشحات : مفرد : رشحی به معنی قطره ، چکه

رشک : غیرت ، حسد

رفَرَف : مقام بلند ، درجهٔ عالیه

رسوز : مفرد : رمز به معنی ایها ، اشاره ، راز نهفته

رهیس : مرهون ، گرو

ز ، ز

زمُره : گروه ، جمعیت

زُرف : گود ، عمیق

(۲)

س

سامع : شنونده

سجايا : جمع سجیه به معنی خوی ، طبیعت
سجن : زندان

سحاب : ابر (جمع: سحب)

سراج : چراغ

سرادق : سراپرده ، چادر بزرگ

سروش : فرشته جبرئیل

سرمدی : همیشگی ، دائمی

سكنات : جمع سکنه به معنی وضع و حالتی که شخص در آن است
سلسل : زنجیرها

سلاله : نسل ، فرزند

سلف : گذشته، در گذشته

سلوک : رفتن ، روش ، رفتار

سمو : بلندی و بزرگی مقام

سیارات : جمع ستاره به معنی هر ستاره ای که رور خورشید می گورد
سیف : شمشیر

ش

شاهبهاز : باز سفید

(ف)

شاھر : برهنه ، کشیده (در زمود شمشیر)

شأن : کار ، رفتار ، قدر و مرتبه (جمع: شئون)

شتا : زستان

شریعت : مجاز ابه قوانین و احکام الہیه اطلاق می شود (جمع:

شرایع)

شققت : مهریانی ، طسوتی

شگرف : عجیب ، نیکو و خوش آهند

شمعه : مختصری ، قلیلی ، کمی

شمیم : بوی خوش

شیشم : خلق ها ، خوی ها

ص

صعود : بالا رفتن (در اصطلاح بهائی فوت گردن)

صدانیه : الہی ، خدایی

صنایع : مفرد صنعت به معنی حرفه ، پیشه

صواب : راست و درست ، حق ، سزاوار

صون : نگهداری

صحیف : تابستان

ض

ضمون : درون ، داخل چیزی

(ر)

ضمیر : باطن انسان ، قلب
ضیافت : مهمن شدن ، مهمنی
ضیا : روشنایی

ط

طراز : طریقه ، روش
طراوت : تروتازه شدن
طفیان : گرد نکشی ، گستاخی ، بالا آمدن آب در ریا
طینت : سرشت ، خوی
طنین : صدای مگس و پشه و امثال آن ، صدای ناقوس
طواپف : جمع طایفه
طوسی : خوشحال ، مژده بار ، بشارت بار
طهارت : پاگی
طهیور : پاک ، پاک کننده
طیّب : خالص ، حلال

ظ

ظرافت : زیگزی ، خوش طبیعی
ظلّ : سایه ، شب یا قسمی از شب (جمع : ظلال)
ظهیر : پشتیان ، یار و مددکار

ع

عسرت : تنگی و سختی ، تنگستی

عدیده : شمرده شده

عربده : بدخلقی ، فریاد

عرش : تخت (جسم مقدس مظہر امراض) ، آسمان

عَزْ : ارجمندی ، خلاف خواری

عطیه : بخشش (جمع عطا یا)

عظمت : بزرگی ، بزرگ منشی

عظمی : بزرگتر

علاج : درمان کردن ، دوا ، چاره

علو : بلند شدن ، بالا رفتن

علویت : بالا ، بالائی

عنان : لگام ، دهانه اسب

عنقا : نام دیگر سیم غ

عواطف : جمع عاطفه ^{بـ}معنی شفت ، مهر و علاقه خوشی و قرابت

عواقب : جمع عاقبت ^{بـ}معنی سرانجام

عیال : زن و فرزند

غ

غارت : چپاول ، پغما ، تاراج

(س)

غایت : نهایت ، پایان
غِطّه : رشگ ، آرزو بردن به نیکویی حال کسی بی آنکه زوال آن را
از او خواهد
غَرّاً : روشن ، زیبا ، واضح و آشکار
فرض : قصد ، مطلب ، هدف
غَرِيب : دور ، بیگانه (جمع: غرباء)
غَرِيزه : طبیعت ، سرشت
غُصّب : به زور گرفتن
غُصّن : شاخه (هریک از فرزندان و اخلاف ذکر حضرت بهما اللہ)
غَيْت : پشت سر کسی بدگویی کردن
غَيْرَت : حمیت

ف

فاجعه : محبوب شدید
فَتْوَى : اظهار رأی کردن ، اظهار نظر کردن
فراق : دری ، جداگانه
فروتن : افتاده ، متواتع ، بی تکبر
فریقته : فریب خورده ، شیفته
فصیح : تیز زبان ، خوش سخن
فَضَال : بسیار بخشندۀ
(ش)

فضل : بخشش ، احسان ، نیکویی
فضل : زیاره ها و بر جای مانده
فطري : منسوب به فطرت طبیعی ، منسوب به ذات و نهاد
نقره : بند و جطه ، بک بند و یا نکته از کلام
فلاح : رستگار شدن
فوج : گروه ، جماعت (جمع : افواج)
فوز : به مقصد رسیدن ، فائز شدن
فیض : بخشش ، عطای بسیار

ق

قالمه : کاروان ، گروهی از مردم که با هم سفر می کنند
قبشه : پنجه ، مشت
قرة العین : آنجه مایه سرور و شادی با سبب روشنایی چشم است
قصبه : دهستان ، آبادی بزرگ که از چند ده تشكیل شده باشد

ك

کاذب : دروغگو
کاشف : زائل کننده
کالبد : تن ، بدن
کامکار : خوشبخت و کامرا

(ص)

کاپیتات : موجودات

کأس : جام ، ظرفی که نر آن شراب می خورند ، گاسه

کبری : بزرگ

کرامت : بزرگی و ارجمندی ، بخشندگی

کُنّتار : جمع کافر به معنی بی دین و ناسیاں

کفران : ناسیاں و انکار نعمت

کُثُر : دووه ، قسمتی از زمان

کیفیت : چگونگی ، چونی

کیس : دشمنی ، عداوت

گ

گلبن : درخت گل ، بوته گل

ل

لازال : همیشه ، هاینده ، بی زوال

لحن : آواز خوش ، آهنگ

لعن : طرد کردن ، راندن ، دشنام زادن

لعنت : طرد ، دشنام

لغو : هر چیز بی فایده ، باطل ، خطأ

سَاءَ : آب

مَاوِرَاءَ : آنچه در پس و پشت چیزی قرار دارد

مَايَحْتَاجُ : آنچه مورد احتیاج است

مَدْلُّ : تبدیل شده

مَاحِثٌ : جمع مبحث‌الامعنی بحث و کاوش

مَهْشِرٌ : مرد و زنده

مَعْتَشٌ : زمان بعثت ، روز بعثت

مَاتَبَعٌ : پیروی کردن

مَتَابِعٌ : بیان در بیان ، آنکه از بیان نیگری برود ، بیان در بیان شوند

مَتَرْتَبٌ : زمزمه گشته ، سُراپند

مَتَفْقٌ : با هم پکی شوند ، هماهنگ

مَتَنْسُوعٌ : گوناگون

مَثَابٌ : مانند ، مثل

مَثِيلٌ : شبیه ، نظیر

مَجَاهَدَتٌ : کوشش کردن

مَجَذُوبٌ : جذب شده ، شیخته ، فریقت

مُجْرِيٌ : اجرا شده

مَجْمَعٌ : محل اجتماع ، انجمن

مجیر : پناه دهنده

محافظه : حفظ و نگهداری کردن

محامد : صفات نیکو (مفرد : محمد)

محبوب : دربرده بمانده ، غافل با شرم و حسنا

محسوس : حس شده

محض : خالص

محظوظ : خوشبخت و بهره مند

محمود : ستوده ، ستایش کرده شده

مُخلص : دوست پاک و بی ریا و بی آلا پیش

مخلوق : آفریده شده ، ساخته شده

مخمر : سمت ، خمارآلوده

مدارج : جمع مدرج لامعنی درجه دار

مدھوش : سرگشته ، سرگردان

مدانعه : دفاع کردن

مُذبّر : تدبیر کننده ، ها قبت اند پیش

مدنیت : اجتماع ، آنجه باعث حسن نظام اجتماع بشری است

مُذکّر : مرد

مذموم : نگوهیده

مرتبط : پیوسته

(ظ)

مرتعش : لرزان

مرشیه : شعر یا سخنی که در سوگواری و مدح میت خوانده شود

مرحمت : مهریانی

مرثوت : جوانمردی

مساعدت : کمک کردن

مسخر : تصریف شده ، رام و مطیع

ستقر : جای گرفته

ستور : پوشیده

شارق : شرقها

شام : بینی ها ، قوّاشامه

شرف : بلند پایه و بزرگ شده

مشقات : جمع مشقت ^{لام معنی} سختی و رنج و محنت

مشورت : صلاح اندیشی ، نصیحت

مشیت : اراده الہی

محابیح : چراغها (جمع محباخ)

محابیب : جمع مصیبت ^{لام معنی} اندوه

صلح است : آنچه که باعث خیر و صلاح و نفع است

صمم : دارای عزم و اراده

محظوظ : صورت نقاشی شده

مفترّت : ضرر و زیان

مطلع : محل طلوع ، محل ظهور

مطیع : اطاعت کننده ، فرمانبردار

مُظَلَّم : تاریک

مُظْهَر : محل ظهور ، پیغمبر ، نماینده خدا

معارف ، علوم ، دانشها

معاشرت : با پیکد پیگرد وستی و آمیزش داشتن

معترض ، اقرار کننده

معدوم : نیست شده

مُقرَّض : نمایشگاه ، محل عرضه چیزی

مُقرِّض : روی برگردانده ، روی برتابته

معرفت : شناسایی ، علم و دانش

معروض : عرض شده

معیشت : زندگی ، آنچه تأسیله آن زندگی کنند

معقول : پسندیده عقل ، آنچه تأسیله عقل ادراک شود

معلق : آویخته شد

معبر : عبور آورد

معین : چشم

مُعین : باری کننده ، باور و مددکار

مغارب : مغربها
مُفْرِض : بدخواه ، بدجنس
مُفْرط : از حد گذشته ، بسیار فراوان
مضَّر : کسی که مطلبی را شرح و بسط دهد ، تفسیر کننده
مضَّل : باشرح و بسط
مقصود : گم شده
مقارن : نزد یک همراه
مقبول : قبول شده ، پسندیده
مقرر : ثابت و برقرار شده
مقصود : قصد و نیت شده ، خواسته ، مطلوب
مقیم : کسی که در جایی اقامت دارد ، ثابت ، پابرجا
ملتفت : توجه کننده ، نگاه کننده به طرف چیزی
ملکوت : جهان سلطنت الهی
ملهم : الهام کننده
مُمِّد : مدد کننده ، یاری کننده
ممدوح : گسترشده ، کشیده شده
ممُثُّل : آکنده ، پرکرده شده
معیّز : جدا کننده ، برتری دهنده
منتَج : نتیجه رهندۀ ، مفید و سودمند

منصف : انصاف دهنده ، رار دهنده
منطق : سخن گفتن ، گفتار
منقبت : آنچه مایه فخر و میاهات باشد
منقلب : آشفته ، به هم خورد
منوط : معلق ، موکول
موئیث : زن ، مادینه
مواستات : معاونت و پاری به هم دادن
مواهیب : جمع موهبت به معنی بخشش
موعود : وعده داده شده
مُؤْرِث : سبب ، علت ، باعث
مُوقِدِه : روشن شده و برافروخته
مُؤْلِدِه : جا و زمان ولادت
مهابت : وقار ، بزرگی و شکوه
مهجور : جدا مانده ، دورافتاده
مهیمن : مستولی ، غالب ، فرمانده
میعنیت : مبارک و خجسته بودن

ن

نباء : خبر
نجوم : ستارگان

(ق)

نشر : پخش کردن خبر

نصح : کلام معتبر ، گفتار آشکار و صريح

نصرت : بار و مددگار

نعمت : نعمتها

نعموت : جمع نعمت‌المعنى صفت ، ستایش

نشات : القات والهامت الهی

نفحات : بوهای خوش

نفس : راندن و بیرون کردن

نفیس : مال بسیار ، گرانبهای

نیقئت : عقوب ، پاداش بد ، هذاب

نهضت : برخاستن ، قیام کردن

نیزه : نور هند

نیسان : باران بهاری

ه

هاتف : نداشتند ، آوازکننده ای که صدایش شنیده شود و خودش

دیده نشود

همای : مرغ افسانه ای و موهوم که می‌گویند سایه اش بر سر هرگرس

بیقد سعادت و کامرانی می‌یابد

ی

یغماه : چیاول ، تاراج ، غارت (ک)

معانى لغات آيات عربى

إِنَّ أَوَّلَ مَا كَتَبَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ عِرْفَانٌ مَشْرِقٌ وَحِيَهُ وَمَطْلَعٌ أَمْرُهُ
الَّذِي كَانَ مَقَامُ نَفْسِهِ فِي عَالَمِ الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ.

أن : به دوستى كه	أول : اول
وحيه : وحي او	
مطلع : محل طلوع (مظهر ظهور)	ما : آنچه
امرها : امر او	كتب : تکاشت ، واجب کرد
الذى : کسی که	الله : خداوند
كان : بود	على : بر
مقام : مقام	العباد : بندگان
نفسه : نفسی	عرفان : شناسایی
عالم الامر : عالم امر	في : در
	الخلق : خلق

إِذَا فُرِّتَمْ بِهَذَا الْمَقَامِ الْأَسْنَى وَالْأَقْوَى الْأَعْلَى يَتَبَاهَى لِكُلِّ نَفْسٍ أَنْ
يَتَبَاهَ مَا أَمْرَبِيهِ مِنْ لَدَى الْمَقْصُودِ لَا تَبَاهَ مَعَهُ لَا يُقْبَلُ أَحَدٌ هُمَا ذَوَنَ
الْآخِرِ . هَذَا مَا جَعَلَهُ مَطْلَعُ الْأَرْهَامِ

يَتَّبِعُ : تبعية	كَذَّابٌ : هنگامی که
مَا اَمْرٌ : آنچه امر شده	فَرِسْطَمٌ : رسیدید
مِنْ : از	هَذَا : این
لَدِيَ الْمَقْصُودُ : جانب خداوند	الْقَامَ : مقام
لَا نَهْمَأْ : به درستی که آن دو	الْأَسْنَى : روشن
مَعًاً : با همتد	الْأَنْقَةُ : کرانه ، افق
لَا يَقْبِلُ : قبول نمی شود	الْأَعْلَى : بلند مرتبه
اَحَدُهُمَا : یکی از آنها	يَنْهَا : سزاوار است
دُونَ الْآخَرِ : بجز دیگری	لَكُلَّ : بر همه
مَا حَكْمٌ : آنچه حکم کرد	نَفْسٌ : نفسی ، کسی
بِهِ : به آن	أَنْ : اینکه
مَطْلُوعٌ : محل طلوع	
الْإِلَهَامُ : وحی	

قُلْ سُبْحَانَكَ يَا هُوَ، يَا مَنْ هُوَ هُوُ، يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ

قُلْ : بگو	يَا : ای
سُبْحَانَكَ : پاک و مترهی تو	هُوَ : یکی از مقامات و القاب خدا
مَنْ : کسی که	اَحَدٌ : یکتاپی
هُوَ : او	إِلَّا : بجز
لَيْسَ : نیست	(۲)

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوْلَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً "أَحَدٌ

لَمْ يَلِدْ :	نزایده	قُلْ :	بگو
لَمْ يُولَدْ :	زایده نشده	هُوَ :	او
لَمْ يَكُنْ :	نیست	اللَّهُ :	خداوند
لَهُ :	برای او	أَحَدٌ :	یکتا
كُفُواً :	هستا واحدی	صَمَدُ :	بنیاز

أَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

أَشْهَدُ :	گواهی من دهم	إِلَهُ :	خدایی
أَنَّ :	که	إِلَّا :	جز، غیر از
لَا :	نیست	اللَّهُ ، خداوند	

شَهِيدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

شَهِيدَ :	گواهی میدهد	لَا إِلَهُ :	نیست خدایی
إِلَّا :	به جز	اللَّهُ :	خدا
هُوَ :	او	أَنَّهُ :	به درستی که او

أَشْهَدُ بِوَجْدِ أَنْتَكَ وَ فَرِادِيْتَكَ وَ يَانِكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ

(۲)

أشهد بِوَحْدَتِكَ وَ فَرْدَانِيَّتِكَ وَ يَائِنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ

أشهد : گواهی می دهم آنت : تو

بِوَحْدَتِكَ : به یکتا بی تو اللَّهُ : خداوند

فَرْدَانِيَّتِكَ : تنها می تو لَا إِلَهَ : نیست خدایی

يَائِنَّكَ : به اینکه تو إِلَّا : به جز

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْوَهَابُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَاكِمُ فِي الْمُجْدَأِ وَ
الْمُلْأَبِ

لَا إِلَهَ : نیست خدایی العَزِيزُ : عزیز

إِلَّا : به جز الْوَهَابُ : بخششند

آنت : تو الْحَاكِمُ : فرمانروا

فِي : در الْمُجْدَأُ : آغاز

الْمُلْأَبُ : انجام

رَبُّنَا أَنفُسُكُمْ بِطَرَازِ الْأَعْمَالِ وَ الَّذِي فَارِبَ الْعَمَلِ فِي رِضاهِ إِنَّمَا
مِنْ أَهْلِ الْبَهَاءِ قَدْ كَانَ لَدَى الْعَرْشِ مَذْكُورًا

رَبُّنَا : زینت دهید

رِضاه : رضای او

إِنَّمَا : نفسها بیتان را

أَنفُسُكُمْ : نفسها بیتان را

من : از	بطراز : به زیور
أهل البهاء : احبا	الاعمال : اعمال
قد : به تحقيق	الذى : کسی که
كان : هست	فاز : رسیده ، فائز شد
لدى العرش : نزد مظہر ظہور	بالعمل : به عمل
مذکروا" : ذكر شده	فی : در

كَذِلِكَ نَصْنَاعُكُمْ فِي لَهُجٍ قُدْسٍ مُّنْبِرٍ

لوج : لوح	لوج : لوح
كذلك : این چنین	نَصْنَاعُكُمْ : پند من دهیم شما را
منبر : روشن	قدس : پاک
فی : در	

رَأْسَ الْإِيمَانِ
هُوَ التَّقْلِيلُ فِي الْقُولِ وَالتَّكْرُرُ فِي الْعَمَلِ وَمَنْ كَانَ أَقْوَالُهُ أَزَدَّ مِنْ
أَعْمَالِهِ إِنَّهُ دُرْسٌ خَيْرٌ مِّنْ وُجُودِهِ وَقَنَاعَهُ أَحْسَنُ مِنْ بَعْقَائِيهِ

من : از	رأس : سر
اعماله : اعمالش	الإيمان : ایمان
ان : به درستی که، همانا	هو : او
خدمه : نبودنش	التقليل : کسی

خیر : بہتر است ، خیر است	فی : در
من : از	القول : گفتار
وجوده : بودش	التكّر : زیادی
فناه : نیستی او	العمل : عمل
احسن : نیکوتر	من : کسی که
کان : بود (هست)	اقواله : گفتارش
بقایه : بقای او	ازید : بیشتر

أشَرَقَتِ الْأَرْضِ بِنُورِ رِتْهَا

اشرق : طلوع کرد ، پروتھاشانی کرد بنور : به روشنایی
الارض : زمین رتها : پروردگارش

رُغْمًاً لِأَنْفِ الْأَعْدَاءِ

رغماً : به خاک مالیدن لائف : بینی
الاعداء : دشمنان

مِنْ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَتَّىٰ

من : از الماء : آب حی : زندگی شود کل : هر

عَلَى شَأْنٍ يُؤْتِرُ فِي الْأَشْيَايْ كُلَّهَا

على : بـ
شيء : دراشهـا

شـان : مقـام ، مرتبـه

يـؤـثر : اثـرـگـذـار

مـن عـرـفـ نـفـسـةـ قـدـ عـرـفـ رـتـبـةـ

من : كـسـىـ كـهـ

عرفـ : شـناـختـ

نفسـ : نفسـ اوـراـ

عاـشـرـواـ مـعـ الـأـدـيـانـ كـلـهـاـ بـالـرـوـحـ وـالـرـيحـانـ

عاـشـرـواـ : مـعـاـشـرـتـ كـتـبـيدـ

معـ : باـ

الـأـدـيـانـ : دـينـهاـ

بالـروحـ : بهـشـادـيـ ، رـاحـتـ

والـرـيحـانـ : رـحـمـتـ ، فـرـحـ

رـيـنـاـ وـقـدـاـ عـلـىـ مـعـرـفـةـ اـمـرـكـ الـعـظـيمـ وـالـتـخـلـقـ بـخـلـقـكـ الـكـرـيمـ وـ
الـسـلـوكـ فـيـ مـتـهـجـكـ الـقـوـمـ بـخـلـقـ الـقـدـيمـ وـجـوـدـكـ الـعـظـيمـ . اـنـكـ
أـنـكـ أـلـعـلـمـ . أـنـكـ أـنـتـ الرـحـمـ وـالـرـحـيمـ .

ريـنـاـ : بـهـرـورـدـ كـارـ ماـ

امـرـكـ : اـمـرـتـ

العظيم : بزرگ	وقنا : موفق کن ما را
الخلق : آراسته شدن به اخلاق	علی : بر
معتین	
بخلقك : به خلق و خوی تو	معرفة : شناسایی
جودك : بخشش تو	الكرم : بخشنده
العميم : عمومی	سلوك : رفتار ، روش
انک : به درستی که تو	فی : در
انت : تو	منهجك : راه تو
العلمیم : بسیار دانا	القوم : راست و درست
الرحمن : بخشاپنده (از اسماء خدا)	بغسلک : به بخشش تو
الرحیم : بخشاپنده (از اسماء خدا)	القدم : ازلی ، اول لا اول